میهن

۴۷
سه‌شنبه ۲۴ آبان ۱۳۸۹

زن زندگی آزادی

صاحب امتیاز: انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران
مدیر مسئول: علی کشتگر
دبیر تحریریه: رضا علیجانی
شورای دبیران: محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،
علی کشتگر، محسن یلفانی
طراحی جلد: دفتر گرافیک مرغ دریایی www.seagullstyle.com
طراحی و برنامه نویسی وبسایت: مقداد ابوالفضلی
Email: contact@mihan.net
Tel: ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از بازنشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

سرسخن ۳
علیه تمایز، علیه امتیاز (محمدجواد اکبرین) ۴
فتح سنگر آخر (فرزانه بذرپور) ۵
آیا سرکوب می‌تواند جنبش‌های اجتماعی را خاموش کند؟ (علیرضا بهتویی) ۷
جنبش تداوم می یابد، صحنه سیاستِ ایران در سال آینده آبستنِ رویدادهای بزرگی است (شاهرخ بهزادی) ۱۳
تمدن یا توحش، مساله این است (احمد پورمندی) ۱۸
گفتگوی ملی پیرامون قرارداد اجتماعی نوین و ترسیم افق آینده (سعید پیوندی) ۲۰
جوانان ایران دیگر اعتقادی به نظام اسلامی ندارند (رامین جهانبگلو - فواد روستائی) ۲۳
دستاوردهای صد روز نخست انقلاب تمام عیار (رضا شیرازی) ۲۵
اشتراکات و تفاوت‌های گذار تحول طلبانه و گذار براندازانه (رضا علیجانی) ۲۷
آیا ایران آبستن انقلابِ جدیدی است؟ (سپیده فرخنده، کلمان تِرم - فواد روستائی) ۳۰
سکولار دمکراسی و اتحاد ملی! (بهزاد کریمی) ۳۴
"برای" رنسانس ایرانی (علی کشتگر) ۳۶
در حقیقت خودانگیختگی (محسن یلفانی) ۳۸

سرسخن

خیزش اعتراضی و جنبش ملی ایرانیان به مثابه یک عصیان انقلابی اینک در جای جای ایران و سراسر جهان با شعار «زن، زندگی، آزادی» شناخته شده است.

بیشترین تعداد و گستره شهرهای اعتراضی در چهار دهه اخیر، فراطبقاتی و فراجنسینی و فرااتنیکی بودن جنبش، طلایه داری زنان و شجاعت مدنی و نافرمانی گسترده آنان در سراسر ایران، بزرگترین همبستگی ملی شکل گرفته در طی جنبش در بین نقاط و مردمان مختلف ایران که مُهر پایداری کردستان و مظلومیت بلوچستان را بر پیشانی خود دارد (همانطور که مهسا دختر کرد و خدانور پسر بلوچ فرزندان نمادین همه ملت ایران شدند)، فعال شدن ققنوس وار جنبش دانشجویی، به صحنه آمدن شگفت انگیز و شجاعانه دانش آموزان، بزرگترین حضور همبسته ایرانیان خارج از کشور، بالاترین میزان حمایت بین‌المللی از جنبش و ...، تنها بخشی از ممیزات و دستاوردهای این خیزش ملی است.

به نظر می‌رسد همانطور که این جنبش بزرگترین فرصت تاریخی را برای رهایی ملت ایران فراهم کرده، بزرگترین هراس را نیز در دل سرکوبگران سنگدل ایجاد نموده است.

اما همه ظواهرِ تا کنونی نشانگر تصمیم علی خامنه‌ای و بیت قدرت در ج.ا برعدم عقب نشینی در برابر مطالبات بنیادی مردم است. سخنان رهبر ولایی و بیانیه مشترک دو نهاد اطلاعاتی حکومت بیانگر چنین رویکردی بود.

اینک ما از یک سو با مضمون انقلابی و بدیع، با قدرت بسیج کنندگی حداکثریِ جنبش «زن، زندگی، آزادی» مواجه‌ایم که گویی بذرهای یک انقلاب بزرگ فرهنگی را در خود نهان دارد و از سویی با رخداد میدانی جنبش که وارد رویارویی بزرگی با قدرت ستبر استبداد دینی شده است.

با این مقدمات شورای دبیران میهن وظیفه خود دانست که شماره چهل و هفتم میهن را به موضوع:

جنبش زن، زندگی، آزادی

دستاوردها و راهبردها

اختصاص دهد تا بر اساس مجموعه وقایع و به خصوص رخدادهای خیره کننده مکرر در جنبش ملی، از صاحب نظران بخواهیم اولا مضمون اصلی جنبش (زن، زندگی، آزادی) را مورد بررسی قرار دهند و ضمن تحلیل علل برآمدن این شعار بدیع و عمیق، به پیامدهای ماندگار آن در فرهنگ و سیاست ایران(و بلکه منطقه و جهان) بپردازند.

همچنین به این نکته بپردازند که این جنبش تا کنون چه دستاوردها و درسهایی داشته است؟ و بالاخره به سئوال بزرگ همه ایرانیان و جهانیان پاسخ دهند که چشم انداز احتمالی آن چیست و صحنه سیاست ایران آبستن چیست؟ جنبش به کدام سمت خواهد رفت و آیا خواهد توانست تناسب قوا را به نفع خود تغییر دهد؟ چگونه؟ حکومت سرسخت و سنگدل آیا می تواند به مسیر کنونی‌اش ادامه دهد و یا در درون خود دچار شکاف و تشتت خواهد شد؟ آیا نیروی سرکوب همچنان وفادار به حکومت خواهد ماند و یا دچار ریزش خواهد گردید؟ جنبش ملی چه آسیب‌ها و نارسایی‌هایی دارد که باید مرتفع شود... و بالاخره وظایف ما چیست؟ مایی که می‌تواند هر بخش از ایرانیان با هر گرایش سیاسی و جنسیتی و اتنیکی و...، در داخل و خارج از کشور، را در بر بگیرد.

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

علیه‌تمایز، علیه‌امتیاز

محمدجواد اکبرین

آنان که درباره تجربه‌های «استبداد مردسالار» تحقیق کرده‌اند دو ابزار را در میان مجموعه ابزارهای این تجارب تاریخی برای بسط قدرت خود مشترک یافته‌اند: ایجاد تمایز و اعطای امتیاز.

ایجاد تمایز به این معنا که با پررنگ کردن تفاوت‌های نژادی، فرقه‌ای و دینی و تاکید بر حقانیت برخی و ناحق بودن برخی دیگر، به تدریج تبعیض در حقوق شهروندان را عادی می‌کنند و آن را بدیهی جلوه می‌دهند. به عبارت دیگر مسئله حقوق را به مسئله حقیقت تبدیل می‌کنند؛ گروهی بر حق‌اند و گروهی بر باطل، و هنگامی که موفق شوند نژاد یا فرقه یا دینی را به عنوان حقیقت یا اصالت یا معیار جا بیندازند به آسانی می‌توانند حقوق را به پای حقیقت قربانی کنند. در این روند، هر قدر تمایز پذیرفته شود اعطای امتیاز هم پذیرفته می‌شود به این معنا که طیف‌هایی از جامعه که در دائره حقیقت تعریف می‌شوند از رانت‌های قدرت و ثروت و منزلت برخوردار می‌شوند و امتیازاتی دریافت می‌کنند که بقیه جامعه از داشتن آن امتیازات محروم‌اند.

از جمله، فاشیزم، نازیسم و پاپیسم نیز در استفاده از این دو روش، اشتراکات بسیاری داشتند. انقلاب ۵۷ در ایران هم که با هژمونی روحانیان به سرعت در دامن استبداد مردسالار دینی غلطید هر دو ابزار «ایجاد تمایز و اعطای امتیاز» را در عناوینی مثل اسلام و کفر، انقلابی و ضدانقلاب، خودی و غیرخودی، بصیرت و فتنه و عناوینی از این دست به کار گرفت. در نتیجه‌ی این روند، به تدریج مخالفان و دگراندیشان و منتقدان در صف باطل قرار گرفتند و موافقان و مطیعان و مجیزگویان در صف حق. رانت‌ها و بودجه‌های ویژه در اداره کشور و نظارت استصوابی در انتخابات از محصولات این وضعیت‌اند.

جیسون استنلی، در کتاب «ساز و کار فاشیزم» تفرقه و ایجاد تمایز را آشکارترین نشانه‌های سیاست فاشیستی می‌داند: «یکی از آشکارترین نشانه‌های سیاست فاشیستی تفرقه انداختن است. هدف از این کار تفکیک مردم به دو دسته «ما» و «آنها» است. بسیاری از انواع جنبش‌های سیاسی چنین دوگانگی‌ای را پدید می‌آورند؛ مثلاً در سیاست کمونیستی، تفکیک طبقاتی را به عنوان سلاح به کار می‌گیرند. برای تعریف سیاست فاشیستی باید دقیقاً شیوه‌ای را شرح داد که سیاست فاشیستی از طریق آن، «ما» را از «آنها» جدا می‌سازد و به تفاوت‌های قومی، مذهبی و یا نژادی متوسل می‌شود و آنها را برای پدید آوردن ایدئولوژی و در نهایت اصول خود به کار می‌گیرد. وظیفه هر یک از سازوکارهای سیاست فاشیستی، ایجاد یا تقویت این تمایزات است». (۱)

اما در پی انقلاب ۵۷، زنان متحمل بیشترین تمایز و آزار و محدودیت و محرومیت ناشی از این تمایز شدند، زیرا در دین معیارِ حکومت، بیشترین بستر تبعیض علیه آنها وجود داشت و وضعیت درونی زندگی (وراثت پدر و اجازت همسر و حضانت فرزند) تا وضعیت بیرونی و آشکارش (قضاوت و شهادت و مجازات خشونت و حد پوشش و مرز آرایش و فعالیت‌های اجتماعی) را در بر می‌گرفت.

با این تاریخ و پیشینه، جنبش انقلابی "زن‌زندگی‌آزادی" جنبشی علیه تمایز و امتیاز است. ترکیب حرکت‌ها و جنبش‌های سیاسی و اجتماعیِ چند دهه گذشته و تولدِ انفجاریِ این جنبش در تقابل با حجاب اجباری و سرایت این تقابل به همه مظاهر اجبار و تبعیض توانست طیف‌های مختلف از قربانیان تمایز و امتیاز را در نقاط مختلف کشور همدرد و همراه کند و از زاهدان و کردستان تا تهران و مازندران را گردهم آورد.

ارزیابی بودجه‌های سالانه دولت نشان می‌دهد بودجه نهادهای دینی در مجموع، هر سال افزایش یافته است. بهره‌مندی دستگاه‌های تبلیغات دینی از امتیازهای ویژه و پاسخگو نبودن به مردم و فقدان انتخاباتی آزاد که منتخبش این دست‌های آلوده را از بیت‌المال قطع کند، بدنه دستگاه‌های مذهبی را فربه‌تر کرده است. اما حکومت به این دستگاه‌ها نیاز دارد تا به محض آنکه نوبت به نقد قدرت و اعتراض ملی برسد نمایشی از زهد و قداست و طهارت را در کنار فهرستی از فسادها در نظام‌های دموکراتیک ردیف کنند تا فساد سیستماتیک خود را بپوشانند. به ویژه وقتی پای زنان و حقوق و آزادی‌های‌شان در میان باشد حکومت بیش از همیشه به روحانیان و اکسیرهای زن‌گریز و زن‌ستیزشان احتیاج دارد.

پوشاندن فساد ناشی از تمایز و امتیاز و نسبت دادن هر چه فساد است به غرب و دموکراسی هم تازگی ندارد. به روایت ریچارد گرونبرگ «نازی‌ها در اذهان عمومی جا انداخته بودند که دموکراسی و فساد مترادف همدیگرند اما سیستم حکومتی خود آنان چنان بود که رسوایی‌های رژیم وایمار لکه ناچیزی در دنیای سیاست حساب می شد. فساد در واقع اصل سامان بخش رایش سوم بود و هنوز انبوه فراوانی از شهروندان به این واقعیت توجه نداشتند و رژیم جدید را زاهدانه مقید به شرافت اخلاقی می‌دیدند». (۲)

محدودیت و محرومیت زنان نیز اگرچه به اندازه کافی در منابع دینی متن و تفسیر دارد تا در هنگامه‌ی آزادیخواهی بیش از همیشه سربرآورد، اما خطرناک دانستن حقوق و آزادی‌های زنان تنها محدود به بستر استبداد مردسالارِ دینی نیست. در تجربه‌های دیگر از جمله نازیسم نیز زنان مزاحم تلقی شده‌اند و همین محدودیت با شکل و شمایلی دیگر خود را نشان داده است. حتی آنچه در نسبت با مسئولیت زن در خانواده و محدودیت زن در مادری گفته می‌شود هم به گوش تاریخ استبداد مردسالار آشناست.

«نازی‌ها باور داشتند جنبش زنان بخشی از توطئه جهانی یهود است برای به فساد کشاندن خانواده آلمانی و در نتیجه نژاد آلمانی. این جنبش زنان را تشویق می‌کرد تا استقلال مالی به دست آورند و وظیفه شایسته تولید فرزند را نادیده بگیرند. فمینیسم مروج دکترین‌های زنانه صلح‌دوستی، دموکراسی و ماتریالیسم بود و با تشویق پیشگیری از بارداری و سقط جنین و در نتیجه کاهش زاد و ولد به قلب مردم آلمان یورش برده بود». (۳)

و سرانجام، اگر علت پیدایش جنبش زن‌زندگی‌آزادی را تقابل با تمایز و امتیاز بدانیم، می‌توانیم علت ماندگاری و کامروایی‌اش را نیز در مراقبت از همین دو ویژگی بدانیم.

ادامه در صفحه ۶

فتح سنگر آخر

فرزانه بذرپور

خیزش انقلابی ایرانیان علیه جمهوری‌اسلامی چگونه میتواند تناسب قوا را به نفع خود تغییر دهد؟ در میانه‌ی یارکشی معترضان و حکومت، چه زمانی کفه خیابان سنگین تر خواهد شد؟ عوامل پیش برنده اعتراضات چیست و سرعت تحولات به چه بستگی دارد؟

برای پاسخ به این سوالات، میتوان پنج عامل سرعت‌بخشی و قدرت‌گیری جنبش را شناسایی کرد که عبارتند از:

۱- مدیریت شکاف یا دوگانگی نسلی در جنبش اعتراضی

۲- اشتباهات رژیم

۳-شکل‌گیری رهبری

۴-رسانه

۵-آمریکا، غرب، نظم جهانی

در این نوشتار نقش این عوامل و اهمیت آنها شرح داده خواهد شد.

«باید سنگر آخر را خراب کرد»

ناکارآمدی نظام جمهوری اسلامی از منظر اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و جهت‌گیری بین المللی براحتی قابل اثبات است. سنگر آخر جمهوری‌اسلامی، مذهب و تشیع است. زمانی نظام ولایی بزانو درمیاید که از «حسین» خلع سلاح شود. باید تشیع را از این فرقه جدا کرد. امروز، تفکر نظام حاکم بر ایران تشیع غالی است و اینها «فرقه غالیان» هستند.

توصیف و تحلیل تشیع غالی و فرقه غالیان که ایدئولوژی و مکتب ولایت فقیه بر آن بنا شده است، میتواند بین حکومت جمهوری اسلامی با دین اسلام و تشیع علوی فاصله گذاری کند. این فاصله گذاری از آنجا دارای اهمیت است که اجماع بین نسلی پیرامون «مخالفت با نظام ولایت فقیه» را ممکن میکند. وقتی همگان به درک مشترکی از «تهدیدزا بودن نظام جمهوری اسلامی» برسند، امکان همراهی و همکاری مردم برای مقابله با این «تهدید» افزایش خواهد یافت.

صرف نظر از اینکه اساسا حکومت دینی مطلوب نیست؛ ما نیاز داریم به درک مشترک و اجماع برسر اینکه «فرقه‌ی غالیان» که امروز بر مسند حکمرانی ایران نشستند، تهدید علیه بقای اسلام و تشیع علوی است.

خیزش انقلابی ۱۴۰۰ علیه حکومت‌دینی است اما در پناه نفی اسلام، کُند پیش میرود. دین‌ستیزی، نسل سنتی را در مقابل خیزش انقلابی قرار میدهد. کوبیدن جمهوری‌اسلامی را نباید مساوی با کوبیدن دین بگیریم. حاکمان جمهوری‌اسلامی «فرقه ضاله» هستند، فرقه ای که در مقابل تشیع علوی قرار گرفته است. اینها نماینده اسلام نیستند، همانطور که القاعده، داعش و طالبان، مسلمان نیستند، فرقه غالیان هم شیعه نیستند.

اگر حساب حاکمان جمهوری‌اسلامی را از دین و تشیع جدا کنیم، آنوقت نسل قبل هم پایش را از پدال ترمز برمی‌دارد و با سرعت نسل جدید برای گذار از جمهوری‌اسلامی همراه می‌شود.

«بیزارم از دین شما، نفرین به آیین شما
از پینه پیشانی و دلهای سنگین شما»

این تفکیک دینداران از حکومت جمهوری‌اسلامی، موثرترین عامل برای سرعت‌بخشیدن به جنبش اعتراضی ۱۴۰۰ است و کفه‌ی خیابان را به نفع معترضان سنگین‌تر خواهد کرد.

نارضایتی اجتماعی در وضعیت انفجاری است، اقشار متنوع جامعه در طول ۴۰ سال زمامداری جمهوری‌اسلامی بر گستره و تعدد نارضایتی‌هایشان افزوده شده است اما برای اینکه تقابل با جمهوری‌اسلامی بین نسل‌های مختلف «هم‌سطح» بشود، نیاز هست شکاف فرهنگی بین‌نسلی را محترم بشناسیم و اجازه ندهیم، حکومت از اختلاف فکری نسل جوان با خانواده‌های سنتی، سود ببرد. اختلاف فکری-فرهنگی در حوزه دین و مذهب چالش‌برانگیز است و میتواند نقش سرعت‌گیر جنبش اعتراضی را ایفا کند.

به نظرمی‌رسد مدیریت این دوگانگی/ شکاف نسلی از طریق فاصله‌گذاری بین حاکمان جمهوری‌اسلامی و دین ممکن باشد.

«خشونت و تحقیر علیه معترضان پاشنه آشیل حکومت است»

استفاده سریع از ابزار سرکوب خشونت‌آمیز نشانگر فقدان تدبیر در سیستم است. سه ماه از آغاز اعتراضات به مرگ مهسا/ژینا امینی میگذرد و اشتباهات رژیم از روز نخست خاکسپاری مهسا سلسله‌وار ادامه داشته است و به جرات می‌توان گفت تاکنون مهمترین عامل تداوم اعتراضات، گفتار و رفتار نابخردانه مسئولان جمهوری‌اسلامی بوده است.

با نگاهی به اخبار رسانه‌ها در سه ماه گذشته براحتی لیست بلندی از اشتباهات رژیم را میتوان برشمرد. عدم پذیرش قصور ماموران گشت ارشاد و توجیه و دفاع از آنها؛ فشار به خانواده مهساامینی برای خاکسپاری شبانه، حمله به سوگواران مهسا در سنندج، دستگیری خبرنگارانی که مرگ مهسا و مراسم خاکسپاری را گزارش کردند. بدنبال آن کشتار وحشیانه ی معترضان در زاهدان، بی‌اعتنایی به سوگواری و خشم مردم، برپایی جشن‌های حکومتی، توهین و تحقیر معترضان، اغتشاش نامیدن اعتراض مردم، حمله به سلبریتی‌ها و چهره‌های ورزشی و هنری مورد احترام مردم، استفاده از همه ابزارها برای شناسایی و سرکوب معترضان که باعث افزایش خشم و نفرت عمومی شد و این اشتباهات

همچنان ادامه دارد.

اشتباهات رژیم را میتوان در سه دسته هرزگویی، دروغگویی و سرکوب گسترده تقسیم بندی کرد که در ترکیب باهم تداوم و گستردگی اعتراضات را موجب شد.

«رشد جنبش به رهبری نیاز دارد»

تاکنون خیزش انقلابی ایرانیان علیه جمهوری‌اسلامی فاقد رهبری معین بوده است. البته رهبری غیرمتمرکز در مراحل ابتدایی یک جنبش و در دوران مبارزات پارتیزانی، مفید و خوب است چون امکان سرکوب هسته‌ای مرکزی وجود ندارد و فرصت ظهور و بروز جنبش را افزایش میدهد. اما برای رشد و گسترش جنبش، نیاز به رهبری است.

رهبری میتواند در قالب یک شورای ائتلاف معرفی شود تا آینده‌ی خیزش را برای هواداران ترسیم کند. منتقدان یکی از آسیب‌های جنبش را نبود سازمان رهبری میدانند. بخش بزرگی از جامعه که با اعتراضات همدلی دارد، چون چشم اندازی از آینده ندارد، از همراهی فعال در اعتراضات حذر میکند.

برای شکل گیری هسته‌ی اولیه رهبری راهی جز ائتلاف‌سازی نیست. ائتلاف‌سازی باعث تجمیع و تمرکز قدرت از سطح سازمانی به سطح ملی می‌شود. احزاب و اتحادیه‌های صنفی باید در پیوند با گروههای مدنی بر سر مطالبات مشترک وارد تعامل و گفتگو شوند. تعریف مشترک از تهدیدات و فرصت های سیاسی، میتواند تسهیل کننده ائتلاف‌سازی باشد. اینکه احزاب، سازمان‌ها و گروههای مرجع مدنی و صنفی در یک موقعیت خاص با یکدیگر متحد میشوند تا دغدغه ها و مطالبات مشترک محیط‌زیستی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دنبال کند که مطلوب طیفی از جامعه است، هرچقدر ائتلاف‌ها دایره ی مطالبات گروه بزرگتری از مردم را پوشش دهند، شانس بیشتری برای پیروزی در رقابت‌های سیاسی و انتخاباتی خواهند داشت.

اکنون که ما در شرایط خیزش انقلابی علیه جمهوری‌اسلامی قرار داریم، هدفی چون «ائتلاف برای نجات ایران» میتواند بیشترین اجماع را ایجاد کند. «ائتلاف برای نجات ایران» بایستی یک سری مولفه‌های اساسی را داشته باشد:

۱-یکپارچگی سرزمینی و هویتی ایران را باور داشته باشد.

۲- دوستدار ایران باشند.

۳- در ائتلاف برای نجات ایران، «قانون» تضمین کننده عدالت و آزادی‌های اساسی مردم باشد.

۴- قوه قضائیه مستقل و عادل از حقوق مردم در برابر تعدی و ظلم، دفاع کند.

۵-وجود مطبوعات مستقل و رسانه‌های آزاد را به رسمیت بشناسد.

باقی موضوعات، اعم از شکل نظام سیاسی، رویکرد اقتصادی و قوانین اجتماعی-فرهنگی در انتخابات پارلمانی یا ریاستی تعیین میشود اما نبایستی مغایر با این اصول پنج گانه باشد. ایران نیاز به احزاب قوی دارد که «منافع ملی ایران» را تشخیص بدهند و محور سیاستگذاری شان باشد.

«ائتلاف برای نجات ایران» میتواند نقش «سازمان رهبری» خیزش انقلابی علیه جمهوری‌اسلامی را برعهده بگیرد و چشم‌انداز روشنی از آینده را برای مردم ترسیم کند، چشم اندازی که نخبگان آن بر سر اصول مشترکی اجماع دارند.

«تاثیر رسانه بر ادامه جنبش، بسیار قوی است»

رسانه نقش اصلی را در تاثیرگذاری بر جنبش دارد به شرط آنکه گرفتار دروغ، بزرگنمایی و شایعه‌پراکنی نشود. رسانه نباید سناریوسازی و طرح‌براندازی را دنبال کند، این وظیفه رسانه نیست. وظیفه رسانه‌های فارسی زبان خارج ازکشور، انعکاس واقعیت بدون چاشنی است. بیان واقعیت آنقدر تلخ و ناخوشایند است که نیاز به اضافه کردن پیازداغ نیست چون اگر تضاد یا تناقضی بین واقعیت و گزارش رسانه‌ها پیدا بشود، حکومت چنان آن را پیراهن عثمان می‌کند که مخاطب را نسبت به حقیقت دچار تردید می کند. بهترین کار رسانه، صداقت و پوشش دقیق و مستند حوادث است.

نکته دوم، تخطئه نکردن افراد و چهره‌هاست. رژیم برای پایان دادن به اعتراضات، از استراتژی «مردم علیه مردم» بارها استفاده کرده و نتیجه گرفته است. در دهه ۶۰ شکاف بین منتقدان رژیم و باقی مردم چنان بود که گاه خانواده یک معترض، او را به دستگاه سرکوب تحویل میدادند. استراتژی «مردم علیه مردم» در سال ۸۸ هم به کمک رژیم آمد. در جریان خیزش انقلابی ۱۴۰۰ هم حکومت تلاش کرد با جدا کردن فوتبالیست‌های تیم ملی یا برخی هنرمندان، آنها را در مقابل مردم معترض قرار دهد، اما تضاد و شکاف میان مردم و حکومت اینبار چنان عمیق شده که ما با یک دوقطبی پررنگ در جامعه مواجه هستیم.

اما رسانه باید تنها روایتگر این دوقطبی باشد و در دام تخطئه کردن افراد یا چهره‌ها نیافتد. هرلحظه ممکن است، یک چهره اجتماعی به خیل معترضان فعال اضافه شود، نباید با گزارشگری نامناسب از ساکتان، دشمن ساخت.

«جمهوری‌اسلامی در تعزیه جهانی شمرخوان است»

جمهوری اسلامی همان نقشی را که آمریکا و نظام جهانی به آن سپرده بازی میکند، حاکمان فرقه ی غالیان در تعزیه جهانی، شمرخوان است. حفظ نسخه ضعیف‌شده و تحت کنترل جمهوری‌اسلامی در راستای منافع ایالات متحده‌آمریکاست.

منافع آمریکا در مدیریت تهدید جمهوری اسلامی و نه حذف آن؛ بنابراین بدفعات به حاکمان جمهوری‌اسلامی تلویحا یا صراحتا پیغام داده که قصد براندازی این رژیم را ندارد. سقوط جمهوری اسلامی از نظر سازمان اطلاعات و امنیت آمریکا اتفاق خوبی نیست. چون اولا تغییر وضع موجود به لحاظ اطلاعاتی آسیب‌زاست. سقوط جمهوری‌اسلامی، سپاه پاسداران را در منطقه فراگیر می‌کند. هم‌اینک آمریکا حزب‌الله لبنان، جهاد اسلامی، حماس و دیگر گروههای تحت‌نفوذ ایران را اشراف اطلاعاتی دارد. تحریم‌ها سپاه قدس را تحت‌کنترل درآورده و اسرائیل و سازمان جاسوسی آمریکا اکنون از جمهوری اسلامی برای مهار دیگر گروههای آشوبگر منطقه استفاده میکند. تغییر این وضعیت، مطلوب آمریکا نیست.

اما به نظر میرسد خیزش انقلابی ایرانیان و بازتاب جهانی آن، آمریکا را در مرحله سخت تصمیم‌گیری استراتژیک قرار داده است. از یکطرف، مهار کامل جمهوری‌اسلامی را «برجام» میداند؛ از طرف دیگر، توافق با مقامات جمهوری اسلامی در شرایط کنونی، خیانت آشکار به معترضان تعبیر میشود. آمریکا هم در دوقطبی «مردم» یا «حکومت» باید تصمیم بگیرد کدام سو خواهد ایستاد.

جامعه جهانی میتوانست حساب‌های جمهوری اسلامی را در سوئیس ببندد، به جایش با تحریم‌های نه‌چندان موثر این چراغ سبز را به مقامات جمهوری‌اسلامی میدهد که هنوز قصد براندازی رژیم را ندارد. در شرایط کنونی، اگر آمریکا بخواهد به برجام بازگردد، معنایش جز خیانت به معترضان نیست. اما چگونه آنرا در نظر افکار عمومی جهان توجیه خواهد کرد؟

احتمالا سناریوی آمریکا چنین خواهد بود که ابتدا اسرائیل گزارشی می‌دهد که تا ۳ هفته آینده ایران اولین بمب هسته‌ای خودش را آزمایش می‌کند و تا ۳ ماه آینده توان هسته‌ای اش به‌گونه پیشرفت خواهد کرد که کشورهای منطقه را به خطر جدی بیاندازد. رسانه‌های آمریکایی و اروپایی هم ایران را تامین‌کننده سلاح روسیه در جنگ اوکراین معرفی میکنند. بزرگنمایی قدرت نظامی جمهوری‌اسلامی در فضای جهانی بگونه ای تبلیغ میشود که افکار عمومی به این نتیجه میرسد که برای مهار قدرت هسته ای جمهوری اسلامی، امضای برجام ناگزیر است. احتمالا آمریکا این عبارات را برجسته میکند که «برجام امتیاز نیست، ابزار کنترل است» یا «برجام عامل بازدارنده است چون ابزار دیگری نداریم» و اینکه «هدف از امضای برجام، ملزم کردن مقامات جمهوری اسلامی که به سمت سلاح هسته ای نروند.»

اما برای خیزش انقلابی ایرانیان، امضای برجام تنها به معنای «تاخیرانداختن» اعتراضات است و نه خاموشی آن. بنابراین نقش آمریکا در سرعت‌بخشی اعتراضات موثر هست، میتواند با امضای برجام و عدم همراهی موثر با جنبش؛ فرصت و امکان سرکوب اعتراضات را برای جمهوری‌اسلامی فراهم کند. یا دل بکند از شمرخوان تعزیه‌اش و عمر جمهوری‌اسلامی را به انتخاب مردمش واگذارد.

ادامه از صفحه ۴

یادآوری تجربه‌های استبداد مردسالار از آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی تا اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری اسلامی ایران از این جهت اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم حاکمان در این تجربه‌ها، پله‌های همان نردبانی را شکستند که از آن بالا رفته بودند.

حالا که با فاصله به آن تجربه‌ها نگاه می‌کنیم می‌توانیم ببینیم که از همان آغاز، نشانه‌های نقض و تناقض در شعارهای آزادیخواهانه و برابری‌جویانه‌ی آنها کم نبود. اکنون نیز چنین است. برای رسیدن به راهبردی که دستاوردهای این جنبش را علیه تمایز و علیه امتیاز به ثمر بنشاند باید نسبت به ایده‌هایی حساس بود که به زبان‌های دیگری تمایز و امتیاز را به رسمیت می‌شناسد. به عبارت دیگر، علت بقای دستاورد هر جنبشی، با علت پیدایش آن جنبش گره خورده است. این تنها گرهی است که در این «زلف خم‌اندرخم» نباید گشوده شود.

---

۱) ساز و کار فاشیزم، سیاست ما و آنها/ ترجمه بابک تختی/ ص ۱۳/ انتشارات نگاه

۲) Richard Grunberger, The 12-Year Reich: A Social History of Nazi Germany 1933 - 1945 (New York: Da Capo Press, 1995), 90.

۳) چارو گوپتا، "سیاست جنسیت: زنان در آلمان نازی".

Charu Gupta, "Politics of Gender: Women in Nazi Germany," Economics and Political Weekly 26:17 (1991) 40-48.

آیا سرکوب می‌تواند جنبش‌های اجتماعی را خاموش کند؟

علیرضا بهتویی

قتل ژینا امینی دختر کرد ۲۲ ساله در جریان بازداشت توسط گشت ارشاد تهران در ۲۶ شهریورماه ۱۴۰۱ جرقه‌ی شعله‌ور شدن اعتراضات وسیعی شد که جنبش فراگیر «زن، زندگی، آزادی» نام گرفت. مسئولان جمهوری اسلامی به جای درک پیام اصلی این جنبش، تنها با سرکوب، زندانی کردن و سپس اعدام عده‌ای از جوانان معترض، تلاش کردند که این بار هم اعتراض‌ها را «جمع کنند». جان باختن بیش از ۵۰۰ جوان و هزاران مجروح تاکنون نتیجه‌ی این اشکال گوناگون خشونت حکومتی بوده است. این قتل‌ها، چوبه‌های دار، توهین و تحقیر، شکنجه و آزارهای جنسی در بازداشتگاه‌ها، آسیب‌های سهمگینی بر روح و روان دختران و پسران جوانی که برای «حسرت یک زندگی معمولی» - مثل بقیه‌ی جوان‌های دنیا - به خیابان‌ها آمده بودند، بر جای گذاشته است. خشم و نفرت علیه این سرکوب‌ها در جامعه‌ی ایران و افکار عمومی جهان و احترام و همبستگی با جوانان و زنان ایرانی، حاصل این سرکوب‌های بی‌رحمانه بوده است.

پس از گذشت نزدیک به چهار ماه از شروع اعتراضات، این جنبش اکنون، لااقل در شکل خیابانی آن محدودتر شده و وارد مرحله‌ی نوینی از تحول خود شده است. پژوهش‌ها درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی، تأکید دارند، که روند همه‌ی جنبش‌های اجتماعی را باید به شکل چرخه‌ها و دوره‌های پی‌درپی دید، که در زمان معینی اوج می‌گیرد، بعد روندی آرام‌تر دارد، و سپس اوج تازه‌ای می‌گیرد. حرکات اعتراضی از یک گروه اجتماعی به گروه‌های دیگر گسترش پیدا می‌کند، کنشگران تازه‌ای وارد صحنه می‌شوند، اشکال سازمان‌یافته و خودبه‌خودی جابه‌جا می‌شوند، ایده‌ها و خواست‌های جدیدی مطرح می‌شوند و شیوه‌های اعتراض (در کنش متقابل با برخورد حکومتیان) تغییر می‌کنند (Tarrow, ۲۰۱۱). چنین تبیینی از جنبش اجتماعی، رخدادهای بزرگ مثل انقلاب‌ها را هم، با این نگاه دینامیک توضیح می‌دهد و بر آن است که این تحولات، یک‌باره و در یک ضرب اتفاق نمی‌افتد تا به ثمر برسد.

برای مثال، انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹، با هجوم به باستیل شروع نشد. سلسله‌ای از حوادث را پیش از آن تجربه کرده بود. انقلاب ۱۳۵۷ ایران را هم که نگاه کنید، از مراحل مختلف و موج‌های گوناگون گذر کرد، بالا و پایین داشت و مجموعه‌ای از حرکات بود که یک روند را می‌ساخت و نه یک حرکت تک‌مرحله‌ای (Rasler, ۱۹۹۶) .

هاشم آقاجری (تاریخدان و فعال سیاسی)، این مفهوم را به یک زایمان تشبیه کرده است و می‌گوید: وقتی که یک جامعه آبستن تحولی بزرگ است، زمانی که قرار است با سلسله‌ای از اعتراضات، زایمانی صورت بگیرد و پدیده‌ی نوی از دل کهنه زاده شود، شما شاهد چرخه‌ها و دوره‌های مختلفی از دردهای زایمان هستید، که اوج می‌گیرد و بعد آرام می‌شود. هرچه به زمان تولد نزدیک‌تر می‌شوید، فاصله‌ی بین این دردهای زایمان کم‌تر و کم‌تر و دردهای ناشی از آن جدی‌تر می‌شود.[۱]

با این مقدمه، به سؤال مرکزی این نوشته می‌پردازم که: آیا جنبش‌های اجتماعی با سرکوب خاموش می‌شوند؟ آیا، سرکوب معترضین، به‌تنهایی می‌تواند مردم ناراضی را به سکوت وادارد؟ آیا بگیر و ببند و زندان کردن معترضین، اعدام تعدادی از آنان برای ترساندن بقیه ، موفق خواهد شد که حاکمان دیکتاتور را بر مسند قدرت پایدار نگهدارد؟ پاسخ کوتاه من آن است که نه. چنان‌که تالیران (روحانی و دیپلمات برجسته‌ی فرانسوی که در دوره‌های توفانی انقلاب فرانسه و حکومت ناپلئون بازیگر بزرگی در صحنه بود) می‌گفت: «شما با سر نیزه همه کار می‌توانید بکنید، اما روی آن نمی‌توانید بنشینید.»

اما پیش از پاسخ مشروح به این سؤال، چکیده‌ای کوتاه از پژوهش‌های اخیر جامعه‌شناسی درباره‌ی سازوکار پایداری حکومت‌های غیر دموکراتیک را در زیر می‌آورم.

***

سیستم‌های حکومتی در همه‌ی جوامع(ازجمله نظام‌های غیردموکراتیک)، با نارضایتی و اعتراضات شهروندان خود روبرو می‌شوند. در این سیستم‌ها وقتی که مردم از گردش امور ناراضی می‌شوند، وقتی رشد روزمره‌ی ناکارآمدی‌ها در عرصه‌ی اقتصادی و اجتماعی مردم را به تنگ می‌آورد، زمانی که به جای توسعه، پس‌رفت، فساد، بی‌عدالتی و نابرابری را در تمامی عرصه‌های زندگی می‌بینند، وقتی که به این نتیجه می‌رسند که تقصیر مشکلات اقتصادی، گرانی و بیکاری، آینده‌ی ناروشن وکمبودهای موجود، به گردن بی‌کفایتی سیستم حاکم است، لاجرم به اعتراض دست می‌زنند. اما وقتی که «جامعه‌ی مدنی» (civil society) زنده و سرحال در این جوامع، سرکوب شده‌اند، زمانی که احزاب سیاسی مخالف و رسانه‌های آزاد وجود ندارد و یا زیر سایه‌ی شمشیر همیشه آویزان اخطار، خودسانسوری و تعطیل‌اند. وقتی اتحادیه‌های کارگری و سایر انجمن‌های داوطلبانه و گروه‌های دارای منافع و علایق مشترک ممنوع و یا زیر فشار هستند. هنگامی که سیستم آموزشی قرار است جوانان را با ایدئولوژی حاکمان مغزشویی کند و اندیشه‌ی انتقادی را برنمی‌تابد. کوتاه سخن آن زمان که سپهر عمومی ((The public sphere محل مناسبی

برای نیروهای منتقد برای ابراز نارضایتی، انتقاد و ارایه‌ی راه‌حل نیست، آن‌گاه انفجار صورت می‌گیرد. زیرا که این نهرها و کانال‌های مختلف به وجود آمده توسط سازمان‌های جامعه مدنی هستند که می‌توانند نارضایتی و کاستی‌ها را در خود بگیرند و به‌سوی راه‌حل هدایت کنند (Habermas, ۲۰۲۰) جذب مؤثر مشارکت گروه‌های خارج از حکومت در سازمان‌های گوناگون جامعه‌ی مدنی و فراهم آوردن فضاهایی برای بحث و گفتگو، برای کشمکش و نیز فعالیت سیاسی و اجتماعی در بستر این سازمان‌ها شرایطی را فراهم می‌کند که موافقت و رضایت مؤثر شهروندان حاصل می‌گردد.[۲]

سؤال اکنون آن است که ساختارهای قدرت در جوامعی که «جامعه‌ی مدنی» سرکوب و ضعیف شده‌اند، چگونه و با کدام سازوکارها تلاش می‌کند که به حیات خود در شرایط بروز بحران در دوران نارضایتی‌ها ادامه دهد و پابرجا بماند؟ در همین جا باید تأکید کنم که ثبات و پایداری در نظام‌های دموکراتیک که«جامعه‌ی مدنی» سرزنده و فعال دارند، بسیار ماندگارتر است. در مقابل آنها، نظام‌های غیر دموکراتیک، (از کشورهای سابقاً اقمار اتحاد شوروی تا دیکتاتوری‌های آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی)، را داریم که به دلیل ناتوانی «جامعه‌ی مدنی»، پی‌درپی با انقلاب و فروپاشی مواجه شده‌اند و یا بی‌ثباتی‌های درازمدت را تجربه می‌کنند.

برپایه‌ی پژوهش‌های علوم اجتماعی (Carey, ۲۰۰۹; Dukalskis & Gerschewski, ۲۰۱۷; Earl, ۲۰۱۱; Geddes, Wright, Wright, & Frantz, ۲۰۱۸; Gerschewski, ۲۰۱۳; Goldstone & Tilly, ۲۰۰۱a; Lachapelle, ۲۰۲۲; Pierskalla, ۲۰۱۰; Tanneberg, ۲۰۲۰) در تحلیل خیزش‌های اجتماعی باید چهار عامل را مورد بررسی قرار داد:

۱) دولت و دستگاه سرکوب آن،

۲) معترضینی که به شکل فعال در صحنه هستند و معمولاً بین ۳ تا ۵ درصد شهروندان را تشکیل می‌دهند،

۳) بقیه‌ی شهروندان کشور که با دقت مبارزه‌ی گروه اول و دوم را نظاره می‌کنند، و

۴) بازیگران خارج از آن کشور، همسایگان و قدرت‌های بزرگ

گروه سوم که تاکنون در بررسی‌ها کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است، در مقاطعی، نقش تعیین‌کننده در سیر حوادث دارند. این که آنها به همدلی با معترضان آرام‌آرام به صحنه‌ی اعتراضات وارد شوند (مثل انقلاب ۱۳۵۷ در ایران) و یا بخش‌هایی از آنها، از ترس برنامه‌های اپوزیسیون یا خطرات احتمالی از جنبش‌های انقلابی به حمایت از دیکتاتورها (که قولِ آرامش، امنیت، ثبات و دفاع از منافع آنها را می‌دهند) برخیزند، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در سرانجام جنبش‌های اجتماعی دارد. امر اخیر در کودتای ۱۹۷۳ ژنرال پینوشه در شیلی و یا کودتای ۲۰۱۳ عبدالفتاح سیسی در مصر اتفاق افتاد.

براساس نتایج پژوهش‌های یاد شده در بالا، سه راه کار مختلف، برای پایدار ماندن از سوی حکومت‌های غیر دموکراتیک به کار گرفته می‌شود.

اول - سرکوب

دیکتاتورها از هر دو شکل «پوشیده» و «آشکار» سرکوب برای بی‌اثر کردن فعالیت‌های مخالفان خود استفاده می‌کنند (Davenport, ۲۰۱۵). زیر نظر گرفتن، شنود مکالمات، اخطار و تذکر و به سازمان‌های امنیتی فراخواندن مخالفان از مثال‌های نوع اول است. در پاره‌ای موارد هم، ترور و سر به‌نیست کردن افراد معین یا دوختن پاپوش‌های مالی و اخلاقی ، علامت به دیگران است که باید حواس‌شان را جمع کنند تا به چنین سرنوشتی دچار نشوند. این تضییقات بیشتر در شرایط عادی حیات دیکتاتوری‌ها به‌کار گرفته می‌شود. در شرایط بحرانی، با سرکوب‌های بسیار خشونت‌آمیزتر تلاش می‌کنند که صدای معترضین را خاموش و جنبش اعتراضی را «جمع کنند». از جمله‌ی این شیوه‌ها، دستگیری گسترده، شکنجه، تجاوز و تلاش برای اقارير اجباری و نیز اعدام و کشتار معترضین را می‌توان برشمرد.

در این سرکوب‌ها هم نیروهای رسمی و هم نیروهای شبه‌نظامی به میدان می‌آیند. چنان که جنیفر ارل (Earl, ۲۰۱۱) می‌نویسد: تمام تجارب گذشته نشان می‌دهد که هرچه یک خیزش یا جنبش اجتماعی بیشتر حکومت را بترساند و تهدید کند، میزان به‌کارگیری سرکوب و ابعاد خشونت هم گسترده‌تر می‌شود. اما چنان که در بالا هم اشاره کردم، نتایج تمامی پژوهش‌ها متفق هستند که سرکوب به‌تنهایی نمی‌تواند، دیکتاتوری‌ها را پایدار نگاه دارد. لذا، حکومت‌های دیکتاتوری، در کنار استفاده از ابزار سرکوب، سازوکارهای دیگری را هم به خدمت می‌گیرند.

دوم - گسترده‌تر کردن پشتیبانان در داخل و در صحنه‌ی بین‌المللی

در مورد اول تلاش بر آن است الف- قشرهای اجتماعی وسیع‌تری، از طریق دادن امتیازات، به پایه‌ی اجتماعی رژیم اضافه شوند. ب - نخبگان برخی گروه‌ها (از سیاسی تا اقتصادی، از دانشگاهی تا نظامی و مذهبی، از هنری تا ورزشی، به همکاری و حتی شراکت (co-optation) در حدی معینی در حاکمیت برگزیده شوند (Dukalskis & Gerschewski, ۲۰۱۷).

در صحنه‌ی بین‌المللی هم سعی بر آن است که با نزدیکی با همسایگان و عقد پیمان دوستی و اتحاد گسترده با قدرت‌های جهانی پشتیبانی وسیع‌تری برای حکومت حاصل شود.

سوم -تلاش برای استحکام مشروعیت

پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهند که تلاش برای مشروعیت، پراهمیت‌ترین جنبه‌ی حیات حکومت‌های خودکامه است (Maera, ۲۰۲۰). استبدادها تلاش می‌کنند از طریق ادعاها، نمادها، روایت‌ها، اعمال و یا رویه‌های گوناگون باور مردم به حاکمیت خود را به دست آورند یا پرورش دهند.

نکته‌ی اساسی این است که هنگامی که رژیم‌ها با سازوکارهای گوناگون مدعی مشروعیت حکومت‌هایشان هستند، مردم (به هر دلیلی) در مورد آن ادعاها چه اعتقادی دارند؟

برای تحکیم مشروعیت نظام‌های دیکتاتوری چهار سازوکار به‌شرح زیر به کار گرفته می‌شود:

الف- بهبود کارآیی اقتصادی، رشد بیشتر برای رفاه شهروندان و ایجاد ثبات سیاسی-اجتماعی

یک قرارداد اجتماعی پنهان بین مردم و حاکمان مستبد وجود دارد. تا زمانی که رژیم نیازهای مادی و امنیت مردم را تأمین می‌کند، نیازی به اعتراض و تلاش برای تغییر اوضاع سیاسی از سوی شهروندان نیست. در عین حال پژوهش‌های مختلف نشان داده است که رژیم‌های دیکتاتوری در برابر دشواری‌ها و بحران‌های اقتصادی، بسیار شکننده‌تر هستند. لذا، پی‌آمد مشکلات اقتصادی، بی‌گمان اعتراضات وسیع مردمی در این کشورهاست. عدم‌ثبات سیاسی و اجتماعی هم، فرار سرمایه‌ها و تردید در سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی را به دنبال دارد، که به نوبه‌ی خود، بیکاری و فقر بیشتر را دامن می‌زند.

ب- انتخابات

تنوع فراوانی در برگزاری انتخابات در نظام‌های اقتدارگرا وجود دارد (Gandhi & Lust-Okar, ۲۰۰۹). این که انتخاب، کدام ارگان‌های تصمیم‌گیری و با چه قدرتی را دربر می‌گیرد؟ چه کسانی اجازه‌ی شرکت دارند؟ رقابت‌ها تا چه اندازه ممکن است؟ تا چه حد این انتخابات، گامی در راه دموکراتیزه کردن سیستم است؟ اما همه‌ی یافته‌ها حاکی از آن است که نظام‌های اقتدارگرایی که انتخابات دارند، ماندگارتر از آن‌هایی هستند که بدون انتخابات هستند. انتخابات در برخی موارد، در خدمت تقسیم قدرت، (گردش نخبگان و گروه‌های اجتماعی) است، که در بالا بدان اشاره شد. انتخابات ممکن است نقش اطلاعاتی نیز داشته باشد. نتایج انتخابات به مسئولان رژیم کمک می‌کند تا پایگاه‌های حمایتی خود و مخالفان را رصد کنند (تا بعد از انتخابات محدودترشان کنند و یا حمایت‌شان را طلب کنند). هرقدر انتخابات آزادتر و عادلانه‌تر از سوی مخالفان تلقی شود، به مشروعیت رژیم در داخل و خارج از کشور، کمک بیشتری می‌کند.

ج- ارشاد و تبلیغ ایدئولوژیک

این یک شیوه‌ی قدیمی است که در رژیم‌های توتالیتر هم به‌کار گرفته می‌شد. اما در روزگار امروز - به دلیل رشد آگاهی شهروندان و دسترسی به منابع متفاوت برای کسب اطلاع و دانش - کاربرد بسیار محدودتری در مقایسه با سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ آلمان و اتحاد شوروی دارد. هدف از کاربرد این روش آن است که سیستم ایدئولوژیک-سیاسی انحصاری حاکمیت به اشکال گوناگون و همه‌جانبه (آموزش در مدارس و دانشگاه‌ها، استفاده از مراسم مذهبی، جشن‌های ملی، جشنواره‌های هنری، پروپاگاندای رسانه‌ای و...) در قلب و ذهن شهروندان کاشته شود، تا از آن‌ها «انسان تراز نوین» ، یا «مسلمان مکتبی» بسازند.

این روش، اگرچه بیشتر پدیده‌ی سال‌های دور و گذشته است و مؤثریت و کارآمدی بسیار محدودی دارد، اما هنوز در حکومت‌های استبدادی به شکل گسترده‌ای به کار گرفته می‌شود. برای مثال، ولادیمیر پوتین، از ناسیونالیسم روسی (من می‌خواهم به کوری چشم غربی‌ها، عظمت را به روسیه بزرگ بازگردانم) برای مشروعیت حکومت طولانی‌اش استفاده‌ی مؤثری می‌کند.

رژیم‌های استبدادی که از دل یک مبارزه‌ی انقلابی بیرون آمده‌اند از ایدئولوژی‌هایی که در دوره‌ی پیروزی انقلاب محبوبیت داشت، استفاده‌ی گسترده‌تری می‌کنند.[۳] یک جنبه‌ی برجسته در این پروپاگاندهای انقلابی، آن است که هر اعتراض و جنبش مردم ناراضی، «دسیسه‌های دشمنان خارجی است که همواره در حال خرابکاری و توطئه علیه انقلاب در کشور» هستند (Levitsky & Way, ۲۰۱۳).

د- سازوکار انفعال

در این روش هدف آن است که با نمایش قدرت، بزرگ‌نمایی قدرت کنترل و سرکوب حکومت و با تأکید بر یکپارچگی و انسجام آن، انفعال و بی‌عملی را در جامعه دامن بزنند. این امر را برای نمونه در اتحاد شوروی سابق می‌توان دید که چگونه با غلو در قدرت ک.گ.ب سعی بر آن بود که هر تلاشی برای تغییر

را، از پیش، بی‌معنی جلوه دهد. حتی در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، وقتی که این رژیم فوق‌العاده ضعیف بود، شهروندان شوروی هم چنان به‌شدت از ابراز هر اعتراضی می‌ترسیدند زیرا که به این ضعف حاکمان وقوف نداشتند. عین همین سازوکار، در غلوّ در قدرت ساواک در حکومت شاه ایران و یا توان بی‌کران ارگان‌های امنیتی و سرکوب کنونی عمل می‌کند.

در کنار این تلاش برای نمایش قدرت بی‌کران رژیم در سرکوب، بی‌اعتبار کردن بدیل‌های سیاسی و تأکید بر ضعف و بی‌مقدار بودن آنها پیش می‌رود تا استمرار دیکتاتوری را اجتناب‌ناپذیر جلوه دهد.

***

در ادامه، چند مورد معین و برجسته‌ی سرکوب‌های موفق تاریخی را بررسی می‌کنیم تا ترکیب سه راهکار مختلف بحث شده در بالا را برای بقای حکومت‌های غیر دموکراتیک مشاهده کنیم.

سرکوب جنبش ملی شدن نفت در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران علیه نهضت ملی‌شدن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق، مثال کلاسیک کودتاهای نظامی و سرکوب موفق جنبش‌های اجتماعی در جهان در این دوره تاریخی بود. کودتا در برزیل ۱۹۶۴، در شیلی ۱۹۷۳، و در آرژانتین ۱۹۷۶ کم‌وبیش همان روندهایی را شاهد بود که کودتای ۱۹۵۳ در ایران.

در این‌جا من تنها به‌طور خلاصه روند حوادثی را بر می‌شمارم که به کودتا و موفقیت آن انجامید. برای مطالعه‌ی مشروح در این زمینه رجوع کنید به نوشته‌های عباس امانت (Amanat, ۲۰۱۷) و علی رهنما (Rahnema, ۲۰۱۴). نکته‌ی مرکزی آن است که سرکوب به‌تنهایی نمی‌تواند پاسخ دهد چرا این کودتاها موفق شدند.

اول- در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰وضع اقتصادی کشور، با جلوگیری بریتانیا از فروش نفت ایران، فوق‌العاده وخیم بود. چشم‌انداز بسیار ناروشنی در مورد آینده‌ی اقتصادی وجود دارد. متخصص‌های ایرانی گزارش داده بودند که بدون کمک کارشناسان خارجی، ما امکان بهره‌برداری، استخراج و فروش نفت را نداریم. اوراق قرضه‌ی دولتی، تورم و بیکاری را دامن زده است و صندوق دولت خالی است.

دوم- تشتت گسترده‌ای در صف طرفداران جنبش به وجود می‌آید. آیت‌الله کاشانی، رئیس مجلس شورای ملی به جبهه‌ی دربار و مخالفان مصدق می‌پیوندد. عده‌ای از یاران مصدق در جبهه‌ی ملی (مثل مکی و بقایی) هم انشعاب می‌کنند. حزب توده ایران هم در آغاز به دنبال منافع اتحاد شوروی برای دادن امتیاز نفت شمال بود، بعدتر هم، تا نزدیک روزهای کودتا، مصدق را نوکر امریکا می‌شمرد. درگیری‌های خیابان و خشن سومکا (فاشیست‌های طرفدار دربار) با طرفداران حزب توده ایران، ناامنی اجتماعی را هم دامن می‌زند.

سوم- انعطاف‌ناپذیری مصدق در برابر پیشنهاد ایالات متحده (به‌مثابه میانجی‌کننده میان ایران و بریتانیا) و اصرار مصدق بر سقف خواسته‌ها، در برابر کف آنها، ایالات متحده را هم ناامید می‌کند.

چهارم- به‌مرور، ایالات متحده در کنار بریتانیا قرار گرفت و کودتا برای بازگشت شاه و برکناری مصدق کلید می‌خورد.

پنجم - پس از کودتا، فروش دوباره‌ی نفت و کمک‌های مالی فراوانی به حکومت کودتا از طریق اصل ۴ ترومن رسید، که ثبات معین اقتصادی پدید آورد.

در بالا اشاره کردم که در بررسی تحول جنبش‌های اجتماعی باید چهار عامل را مورد توجه قرار داد. در این ماجرا تکلیف و موضع عامل نخست (یعنی حکومت شاه و ارتش) روشن است. فعالان جنبش اعتراضی، به‌شدت دچار چنددستگی و تشتت شده‌اند و بخشی از آن به دربار پیوسته است. اکثریت شهروندان کشور (که با دقت مبارزه‌ی گروه اول و دوم را نظاره می‌کنند)، از اوضاع اقتصادی-اجتماعی راضی نیستند و چشم‌انداز روشنی برای کشور در صورت ادامه‌ی جنبش اعتراضی نمی‌بینند. قدرت‌های بزرگ هم که در آغاز در برخورد با این جنبش، سیاست‌های متفاوتی داشتند، پس از رد پیشنهاد ایالات متحده، به سود دربار و علیه جنبش ملی شدن نفت وارد عمل می‌شوند.

جمع که می‌زنیم، سرکوب زمانی موفق شد که همراه با «وضع بد اقتصادی» که نارضایتی مردم را به دنبال داشت، «تشتت در صفوف حامیان جنبش» که ضعف آن آشوب و ناآرامی در کشور را به وجود می‌آورد، و نهایتاً به «شکل گرفتن یک بلوک قدرتمند خارجی» در برابر جنبش، منجر شد. پس سرکوب به‌تنهایی عامل پایان جنبش نبود. همین عوامل، چنان که اشاره شد، در کودتاهای نظامیان در امریکای جنوبی، در سال‌های بعد هم عمل کرد. داستان حرکت‌های اعتراضی قابلمه‌زنی زنان طبقه‌ی متوسط شیلی در سال‌های قبل از کودتای پینوشه، در اعتراض به کمبودها در دوره‌ی سالوادور آلنده، حکایت از همین ماجرا دارد که کودتا از پیش، حمایت و یا بی‌طرفی بخشی از شهروندان را همراه داشته است.

کودتای ژنرال عبدالفتاح سیسی در مصر هم نمونه‌ی متأخر همین سرکوب‌های موفق است. محمد مرسی، نخستین رئیس‌جمهور بعد از بهار عربی، که نماینده‌ی اخوان‌المسلمین بود، با موج وسیعی از اعتراضات جنبش به رهبری محمد البرادعی (دیپلمات و سیاستمدار لیبرال مصری، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل در ۲۰۰۵ و مدیر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی) مواجه شد. چند روز پس از اوج‌گیری اعتراضات، هفت تن از وزرای کابینه و نخست‌وزیر مصر، استعفا کردند. ارتش در تیرماه ۱۳۹۲ کودتا کرد و نخست هواداران اسلام‌گرای اخوان المسلمین و در ادامه در ماه‌های بعد مخالفان لیبرال و چپ‌گرا را سرکوب کرد.

اندکی پیش از سرنگونی محمد مرسی، عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج فارس چندین میلیارد دلار در اختیار عبدالفتاح سیسی قرار دادند. ایالات متحد امریکا هم پس از یک سال از نظامیان مصر حمایت کرد و قول ارائه‌ی سالانه‌ی بیش از سه میلیارد دلار کمک نظامی به مصر را داد.

اگر به مدل تئوریکی که در بالا بدان اشاره شد، برگردیم، می‌بینیم که کودتاهای موفق علیه جنبش‌های اجتماعی، تشریح شده در این بخش، تنها بر سرکوب متکی نبودند. سرکوب‌گران، حمایت قشرهای معین اجتماعی را پشت سر داشتند، نخبگان برخی گروه‌ها (به‌ویژه اقتصادی و بخشی از نخبگان سیاسی، و دستگاه نظامی و مذهبی) در کنار آنها بودند. در صحنه‌ی بین‌المللی هم همراهی همسایگان و قدرت‌های جهانی را پشت سر داشتند.

اعتراضات میدان تیان‌آن‌من ۱۹۸۹

سرکوب جنبش دانشجویان چینی در میدان «تیان آن من» در پکن در سال ۱۹۸۹، در آستانه تحولات دموکراتیکی که در کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی در جریان بود، مورد توجه وسیع رسانه‌های جهان قرار گرفت. در زیر، به طور خلاصه، دلایل موفقیت این سرکوب را با مدل تئوریکی که در بالا تشریح شد، ارائه خواهم کرد.

برخی عواقب منفی ناشی از رفرم‌های دهه‌ی ۱۹۸۰(مثل تورم، فساد گسترده و مهاجرت وسیع از روستا به شهرهای بزرگ،که اکثراً بیکار بودند)، نارضایتی‌هایی را در میان دانشجویان و تحصیل‌کرده‌های شاغل در بخش دولتی دامن زده بود. در آوریل ۱۹۸۹، مراسم تشییع جنازه‌ی رهبر سابق حزب کمونیست هو یائو بانگ (که به دلیل تعامل با اعتراضات دانشجویان در سال پیش عزل شده بود) بهانه‌ی مناسبی برای تظاهرات دانشجویان فراهم آورد. این تظاهرات در روزهای بعد گسترده‌تر شد، دانشجویان از شهرهای دیگر به آن پیوستند و گروهی از کارگران نیز به حمایت از اعتراضات برخاستند. تظاهرات‌کنندگان در «میدان تیان‌آن‌من»، بست نشستند. در روز سیزدهم ماه مه، دو روز قبل از سفر گورباچف به پکن، رهبران رادیکال دانشجویی با استفاده از امکان این دیدار تاریخی و حضور هزاران خبرنگاران خارجی، شروع یک اعتصاب غذا را اعلام کردند. بیش از هشت هزار نفر با این اعتصاب غذاها، کارشان به بستری شدن در بیمارستان‌ها کشید. خواست دانشجویان در این اعتراضات، پایان دادن به فساد دولتی و لغو امتیازات مقامات، افزایش بودجه برای آموزش، آزادی بیان، و حق گفت‌وگو با مقامات حزبی بود. دانشجویان در ۳۰ ماه مه اعلام کردند که اگر نخست‌وزیر وقت لی پینگ (Li Ping) برکنار شود، میدان تیان‌آن‌من را ترک خواهند کرد.

گروه نظاره گر جنبش که تاکنون در بررسی‌ها کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است، در مقاطعی، نقش تعیین‌کننده در سیر حوادث دارند. این که آنها به همدلی با معترضان آرام‌آرام به صحنه‌ی اعتراضات وارد شوند (مثل انقلاب ۱۳۵۷ در ایران) و یا بخش‌هایی از آنها، از ترس برنامه‌های اپوزیسیون یا خطرات احتمالی از جنبش‌های انقلابی به حمایت از دیکتاتورها (که قولِ آرامش، امنیت، ثبات و دفاع از منافع آنها را می‌دهند) برخیزند، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در سرانجام جنبش‌های اجتماعی دارد. امر اخیر در کودتای ۱۹۷۳ ژنرال پینوشه در شیلی و یا کودتای ۲۰۱۳ عبدالفتاح سیسی در مصر اتفاق افتاد.

اما رادیکال ترین جناح این جنبش، بر آن بود که تا ۲۰ ماه ژوئن که کنگره ملی خلق است باید به اشغال میدان ادامه داد. اختلاف میان معترضین بالا گرفته بود. دنگ شیائوپینگ رهبر معنوی حزب و لی پنگ نخست‌وزیر، تصمیم به سرکوب این تظاهرات گرفتند. آنان نخست، تظاهرات بزرگ طرفداران حکومت و مخالفت با دانشجویان را سازمان دادند. سپس در اول ژوئن، سربازان کنترل ایستگاه‌های تلویزیونی و رادیویی پکن را به دست گرفتند. به همه‌ی ساکنان پکن هشدار دادند که در خانه بمانند و تأکید کردند که در صورت تخطی، ارتش اجازه دارد کسانی که از مقررات حکومت نظامی سرپیچی می‌کنند را به گلوله ببندد. نزدیک به ۴۰۰ هزار سرباز که بخش عمده‌ای از آنها از مناطق دوردست کشور بودند (مثل مغولستان داخلی) به پکن اعزام شده بودند. اکثر آنها زبان چینی ماندارین (که در پکن صحبت می‌شود) را نمی‌فهمیدند و همین مسأله آنها را نسبت به درخواست‌های معترضان به‌کلی «ناشنوا» می‌کرد. به علاوه، با کنترل مطلق رسانه‌ها از سوی دولت، اخبار مربوط به اعتراضات میدان تیان آن من به مناطق دوردست کشور نرسیده بود، تا این سربازان بدانند، که دانشجویان چه می‌خواهند. نهایتاً ارتش، هزاران تن را به قتل رساند و میدان را از تظاهر کنندگان پاک کرد (Calhoun، ۱۹۹۷؛ Nepstad، ۲۰۱۴).

اما پس از سرکوب جنبش تیان آن من، چه اتفاقی در چین افتاد؟ دنگ شیائو پینگ اعتقاد داشت که دلیل اصلی فروپاشی اتحاد شوروی ورشکستگی اقتصادی آن بود. لذا به شکل جدی در مقابل شرکای محافظه‌کارش در رهبری حزب کمونیست - که معتقد به حفظ وضع واقعاً موجود بودند - ایستاد. اعلام کرد که تنها تشدید سرکوب و سخت‌تر کردن کنترل‌های پلیسی-امنیتی مشکلات ما را حل نمی‌کند. ازاین‌رو، موج بزرگ جدیدی از اصلاحات اقتصادی را بلافاصله در سال‌های پس از سرکوب «میدان تیان‌آن‌من» به راه انداخت (Béja، ۲۰۱۰). وی با تأکید بر این‌که وظیفه‌ی اصلی حزب، قدرتمند و ثروتمند کردن کشور است، نوشت: «توسعه‌ی اقتصادی کشور مهم‌ترین وظیفه‌ی ماست»، این که آیا فلان سیاست معین «سرمایه‌داری» یا «سوسیالیستی» است، در کنار این هدف اصلی، ثانوی و کم‌اهمیت است.

در این راه و به‌منظور دستیابی به آن هدف اصلی، دنگ بر اهمیت بازتر کردن اقتصاد کشور، درک مفهوم اقتصاد جهانی‌شده، جلب سرمایه‌گذاری وسیع خارجی، و اجازه دادن انباشت سرمایه و ثروتمند شدن به «کارآفرینان» تأکید کرد. دوم آن که در برابر تحصیل‌کرده‌های در دانشگاه و روشنفکران کشور (که نقش اصلی در اعتراضات ۱۹۸۹ داشتند) هم یک قرارداد اجتماعی تازه قرار داد. دنگ در سال ۱۹۷۸، وقتی که تازه قدرت گرفته بود، از روشنفکران (با اعلام آنها به‌عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر)، اعاده‌ی حیثیت کرده و آنان را از جهنمی که انقلاب فرهنگی مائو ساخته بود نجات داد. اما این حمایت، امکانات مادی آنها را بهبود نبخشیده بود. هنوز هم بسیاری از آنان تنگدست بودند. قرارداد اجتماعی تازه‌ی دنگ به آنها اجازه می‌داد تا شرکت بزنند و ثروت‌اندوزی کنند. بسیاری در میان این گروه اجتماعی، از چنین فرصتی سود جستند. با ایجاد این فرصت‌ها و شرایط کاری نوین، اوضاع اقتصادی آنها به‌طرز چشمگیری بهبود یافت. بسیاری از تحصیل‌کرده‌ها، شرکت‌های فنی- خدماتی و با فناوری پیشرفته را بنیان گذاشتند و ثروتمند شدند. آن بخش از آن‌ها هم که در دانشگاه و جهان آکادمیک باقی ماندند، فرصت‌های بی‌شمار یافتند تا به جامعه‌ی علمی بین‌المللی بپیوندند و به‌عنوان پژوهشگر میهمان به دانشگاه‌های غرب اعزام شوند. حقوق، مزایا، فرصت‌ها و شرایط کاری این گروه به‌طرز چشمگیری بهبود یافت، زیرا که آنها از یک‌سو نیروی اصلی تظاهرات سال ۱۹۸۹ بودند و از سوی دیگر، موتور نیرومند توسعه‌ی اقتصادی مورد نظر دنگ شیائوپینگ تلقی می‌شدند. با این ترتیب، دنگ استراتژی «گسترده‌تر کردن پشتیبانان در داخل» و جلب حمایت قدرت‌های جهانی (که امکانات وسیع‌تر برای سرمایه‌گذاری‌های کلان در اقتصاد پویای چین را یافته بودند) به‌خوبی به‌کار گرفت. در عین حال، بهبود بی‌نظیر وضع اقتصادی مردم در این سال‌ها، مشروعیت رژیم را هم به‌شدت افزایش داد.

بلاروس، جنبش اعتراضی پس از انتخابات۲۰۲۰

جک گلدستون (Jack Goldstone) در مصاحبه با یورونیوز فارسی در ۲۶ نوامبر ۲۰۲۲ گفته بود: نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی استوارتر از نمونه‌های مشابه در سودان، تونس و یا مصر عمل کرده‌اند. لذا احتمالاً ما شاهد نمونه‌ای مشابه سرکوب اعتراضات در بعد از انتخابات ۲۰۲۰ در بلاروس، در ایران خواهیم بود، که اعتراضات در اندازه و مدت زمان قابل‌توجهی رشد پیدا کرد اما در نهایت از سوی نیروهای امنیتی، سرکوب شد.[۴] نکته‌ای که گلدستون به آن اشاره کرده است، نگاه دقیق‌تر به اعتراضات بلاروس در این دوره را ضروری می‌کند.

مطالعات دانشگاهی درباره‌ی احتمال وجود ارتباط میان برگزاری انتخابات ودموکراتیزه کردن جامعه (زمانی که انتخابات به لحظات رقابت واقعی بر سر «قوانین بازی» تبدیل می‌شود)، به موارد زیر اشاره می‌کنند (Gandhi & Lust-Okar، ۲۰۰۹):

زمانی که بحران جانشینی وجود دارد. یعنی، زمانی که چهره‌ی اصلی حکومت خودکامه از صحنه حذف شده و شکاف‌هایی در درون نخبگان حاکم ایجاد شده، که مخالفان می‌توانند از آن بهره برداری کنند، دیگر آن بحران‌های اقتصادی- اجتماعی رژیم استبدادی را تضعیف کرده است، زیرا که امکانات حکومت برای پخش پول میان مردم (به‌ویژه بخش‌های فقیرتر جامعه) کاهش یافته و انحصار رژیم بر رفاه اقتصادی از بین رفته است. در شرایط ضعف حکومت، آن‌گاه در شرایط بروز تقلب‌های انتخاباتی جناح حاکم ، هزینه‌های بسیج علیه رژیم کاهش می‌یابد و مردم احساس کنند که اعتراض به تحول خواهد انجامید.

اعتراضات وسیعی در بلاروس در تابستان ۲۰۲۰ پس از اعلام نتایج انتخابات آغاز شد. کمیسیون مرکزی انتخابات اعلام کرده بود که «الکساندر لوکاشنکو» (که ۲۶ سال رئیس‌جمهور کشور بود) با ۸۰ درصد آرا به پیروزی رسیده و نامزد اصلی مخالف او، «سوتلانا تیخانوفسکایا» تنها ۷ درصد آرا را کسب کرده است. لیلا سیف نوشت: «نخستین گزارش‌های مستقل نشان می‌داد که «تیخانوفسکایا» حدود ۴۵ درصد آرا را به دست آورده بود».[۵]

مخالفان حکومت برای اعتراض به خیابان‌ها ریختند، اما با سرکوب خشن حکومتی در بلاروس، این اعتراضات، پایان یافت. بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر Human right watch، حاصل این سرکوب‌ها، یک کشته، ده‌ها زخمی و حدود ۸ هزارنفر زندانی بود که از میان آنها ۸۲۶ نفر محکومیت گرفتند.[۶] رهبر مخالفان و رقیب لوکاشنکو، سوتلانا تیخانوفسکایا با این سرکوب‌ها به لیتوانی گریخت و گفت: «زندگی ارزش این چیزها را ندارد».

باز هم سؤال این است که آیا حکومت بلاروس تنها با تکیه بر سرکوب توانست به این جنبش اعتراضی پایان دهد. پاسخ کوتاه این است که نه.

لوکاشنکو که از سال ۱۹۹۴ رئیس‌جمهور بلاروس شده بود، در طول این سال‌ها، اقتصاد بلاروس را با کمک‌های روسیه، وام‌های غربی و سرمایه‌گذاری چینی به چنان موقعیتی رسانده بود که در سال ۲۰۱۶، وال استریت جورنال، بلاروس را «سیلیکون‌ولی Silicon Valley اروپای شرقی» نامید (Kulakevich & Augsburger، ۲۰۲۱). لوکاشنکو بر اساس دستاوردهای اقتصادی حکومتش تا آن دوران هنوز در بخش‌های مهمی از جامعه (به‌ویژه روستاییان، کارگران و سالمندان بازنشسته) اعتبار داشت. آنها حکومت را منبع ثبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌دانستند. رشد اقتصادی مداوم از سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۰ (اگر چه با نوسانات)، میزان پایین بیکاری در کشور و ضریب جینی پایین (که فاصله‌ی طبقاتی را نشان می‌دهد)، از نشانه‌های این وضع در نگاه مردم فرودست بود (Trantidis، ۲۰۲۲). جمع‌بندی کنیم، نارضایتی مردم معترض، در درجه‌ی نخست امر دموکراتیک بود تا اقتصادی. به همین دلیل، مردم در خارج از شهرهای بزرگ، کارگران و دیگر اقشار پایینی به‌شمول دهقانان، در ابعاد وسیع به تظاهرات و اعتراضات نپیوستند. اکثر تظاهرات‌کنندگان، اقشار تحصیل‌کرده و متخصص بودند، که مسأله‌ی مرکزی‌شان موضوع دموکراسی بود.

در بحبوحه‌ی اعتراضات، ولادیمیر پوتین، علاوه بر اعلام حمایت کامل سیاسی از لوکاشنکا (به رسمیت شناختن او به‌عنوان رئیس‌جمهور قانونی) وعده یک‌ونیم میلیارد دلار وام اضطراری را هم داد. قدرت بزرگ منطقه‌ای یعنی روسیه، درکنار این حمایت‌های نمادین، سیاسی و اقتصادی از رهبران کشور کوچک همسایه (با ۹ میلیون جمعیت)، با ارسال تجهیزات سرکوب، مشاوران نظامی و اطلاعاتی هم به سرکوب مخالفان کمک کرد. زمانی که روزنامه‌نگاران شبکه‌ی تلویزیونی دولتی بلاروس دست به اعتصاب زدند، یک استودیوی کامل از مجریان، اپراتورهای دوربین و پشتیبانی فنی از روسیه برای جایگزینی آنها و ادامه‌ی پخش یکپارچه‌ی روایت رژیم به طرف مینسک گسیل شدند.

علاوه بر رضایت اقتصادی (نبود بیکاری، قیمت پایین نفت و گاز که از روسیه می‌آمد و هزینه‌ی تولید و کالای صادراتی کشور را پایین می‌آورد)، مسأله‌ی امنیت و ثبات سیاسی هم مشغله‌ی ذهنی بسیاری از شهروندانی بود که از بیرون به تظاهرات نگاه می‌کردند و با خود می‌اندیشیدند، نگاه کنید به همسایه‌ی ما اوکراین، که در آشوب سیاسی غرق شده و بخشی از خاکش را از دست داده، ما در این‌جا لااقل، امنیت داریم. پراگماتیک بودن در سیاست خارجی هم سومین نکته به نفع رژیم لوکاشنکو بود. وقتی در ۲۰۱۵ از سوی بازار مشترک اروپا دست آشتی به سوی او دراز شد، با شوق پذیرفت، زندانیان سیاسی را آزاد کرد و آزادی‌های معین سیاسی را پیش برد. در مقابل اتحادیه‌ی اروپا هم، تحریم‌ها را بر داشت (Bedford، ۲۰۲۱؛ De Vogel، ۲۰۲۲)

پایان یافتن اعتراضات در ۲۰۲۰ در بلاروس بیشتر شباهت به اعتراضات جنبش سبز در ایران پس از

انتخابات سال ۱۳۸۸ است. در پایان یافتن جنبش سبز هم، چنان که پرویز صداقت نوشته است: علاوه بر سرکوب، دو عامل «بازتوزیع اقتصادی» مثل یارانه‌ی نقدی برای طبقات فرودست جامعه و »مشروعیت بخشی ایدئولوژیک» دست‌کم برای همان گروه‌های اجتماعی نقش تعیین‌کننده داشت.[۷]

براساس آمار اعلام شده از سوی اوپک، طی هشت سال ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، کشور از طریق صادرات نفت بیش از ۵۷۸ میلیارددلار درآمد داشته است.

این یعنی در هشت سال احمدی‌نژاد درآمدهای نفتی نسبت به دوره‌ی قبل‌تر، (یعنی سیدمحمد خاتمی) ۲۴۶درصد افزایش داشته است. در دو دوره‌ی ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی، او کشور پس از جنگ را با ۱۲۳میلیارد دلار اداره کرد و دولت میرحسین موسوی، در دوره‌ی جنگ با عراق، ۱۰۳میلیارد دلار درآمد نفتی داشت.

دلارهای نفتی در ریاست‌جمهوری احمدی نژاد، با مسکن مهر و یارانه‌های نقدی، مردمان طبقات پایین جامعه را راضی کرده بود. به این دلیل، جنبش سبز، در شهرهای بزرگ و به طبقه‌ی متوسط، که دغدغه‌ی آزادی داشتند، محدود ماند.

در سال ۲۰۱۱، پس ازحبس خانگی رهبران جنبش، زمانی که سطح سرکوب دولتی افزایش یافت، جنبش ابتدا شاهد کاهش قابل‌توجه در فعالیت‌های ملموس معترضین شد (یعنی سرکوب در کوتاه‌مدت باعث از کار افتادن/بازدارندگی شد). اما در فاصله‌ی کوتاهی بعد از آن یعنی دو سال بعد، در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۳، جنبش دوباره فعال شد و با حمایت از حسن روحانی، کاندیدای میانه‌رو (که بعد از حذف‌هاشمی رفسنجانی معترض به سرکوب‌ها از فیلتر شورای نگهبان عبور کرده بود) دوباره نیرو گرفت و ازجمله با شعار «پیام ما روشنه، حصر باید بشکنه»، پیروزی وی و شکست حامیان سرکوب را رقم زد.

«نظام» با درک این موضوع که تحریم‌ها استمرار و پایداری آن را به مخاطره انداخته است با طرح نظریه‌ی «نرمش قهرمانانه» راه را برای مذاکرات مستقیم با آمریکا، حل بحران هسته‌ای و انتخاباتی «آزاد» برای رقابت جناح اعتدال‌گرا با کاندیداتوری حسن روحانی باز کرد. روحانی از سال ۱۳۷۸ نماینده‌ی مجلس خبرگان و از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴ دبیر شورای عالی امنیت ملی و رئیس تیم هسته‌ای و مذاکره‌کننده‌ی ارشد ایران با سه کشور اروپایی آلمان، فرانسه و بریتانیا درباره‌ی برنامه‌ی هسته‌ای ایران، بود. به این ترتیب، مردمی که در جنبش سبز فعال بودند و سرکوب را تحمل کردند، به دلیل امکان استفاده (هنوز در آن زمان موجود) از صندوق انتخاباتی در جمهوری اسلامی، دوباره به میدان آمدند. سرکوب ۲۰۱۱، منجر به مرگ قطعی و فروکش این جنبش نشد، بلکه یک تغییر تاکتیکی را رقم زد. یعنی شکل جنبش، از حضور در خیابان، به سیاست حضور پر شور در مبارزات انتخاباتی به سود نامزد مُخالف سرکوب‌ها (که قول آزادی رهبران محصور جنبش سبز را داده بود)، دگرگون شد. چنان که علی هُنَری (Honari, ۲۰۱۷) می‌نویسد: این ماجرا نشان داد که با سرکوب خشن و گسترده، سرنوشت محتوم و لاجرم جنبش‌های اجتماعی این نیست که یا از بین بروند و یا رادیکال‌تر شوند. تغییر تاکتیک مبارزاتی، در شرایط فراهم شدن امکانات، می‌تواند جنبش را به روندهای تازه‌ای هدایت کند.

***

بار دیگر به سؤال مرکزی این نوشته می‌پردازم که: آیا جنبش‌های اجتماعی با سرکوب خاموش می‌شوند؟ آیا سرکوب معترضین، به‌تنهایی می‌تواند مردم ناراضی را به سکوت وادارد؟ آیا بگیر و ببند و زندان کردن معترضین، اعدام تعدادی از آنان برای ترساندن بقیه از اعتراض، موفق خواهد شد که حاکمان دیکتاتور را بر مسند قدرت پایدار نگهدارد؟ یافته‌های تجربی علوم اجتماعی، چنان که مشاهده شد، به این سؤالات پاسخ منفی دادند. اما این پاسخ کدام مبرمیت و فعلیت را برای وضع کنونی جامعه‌ی ایران دارد؟

...حکایت هم چنان باقی است

چنان که در بالا اشاره کردم، تا زمانی که مردم ایران به حل مشکلات و رفع نارضایی‌ها از طریق صندوق رأی و انتخابات (هر چند محدود) امیدوار بودند، به این شیوه توسل جستند. انتخابات سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶، گواه این مدعاست. معترضان به تقلب در صندوق‌های رأی در سال ۱۳۸۸، وقتی دیدند که یک اصول‌گرای نسبتاً معقول، پس از رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی، از فیلتر شورای نگهبان گذشت، با تمام نیرو به میدان آمدند، تا بار دیگر، با استفاده از امکان انتخابات، خواست‌های خود را پیش ببرند. اما زمانی که مردم دیدند حتی حسن روحانی اصول‌گرا (که به دنبال «نرمالیزه کردن» سیاست خارجی، وضع اقتصادی و شرایط اجتماعی با دیدگاه‌های معتدل) هم از سوی «نظام» تحمل نمی‌شود، شورش‌های خیابانی دی ماه ۱۳۹۶ و اعتراضات آبان ماه ۱۳۹۸ رخ داد. برخلاف اعتراضات جنبش سبز پس از انتخابات ۱۳۸۸، که گفته می‌شد عمدتاً در شهرهای بزرگ و با شرکت فعال‌تر طبقه‌ی متوسط بود، اعتراضات ۹۶ و ۹۸ به شهرهای کوچک و حاشیه‌ی شهرهای بزرگ هم کشیده شد، و علاوه بر طبقه‌ی متوسط فقیرشده، مردمان طبقات پایین‌تر جامعه و حاشیه‌نشینان شهری را هم به خیابان کشاند.[۸]

پاسخ «نظام» هم مثل همیشه، در مقابل چنین اعتراضاتی، سرکوب شدید بود و با کشتار بی‌رحمانه «جمع شان کرد». نکته آن که در انتخابات مجلس در ۱۳۹۸ و انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰، «نظام» دیگر جای هیچ شک و شبهه‌ای برای حل «معقولانه»ی مشکلات و کم‌ترین امکان و فضایی برای ابراز نارضایتی از طریق صندوق انتخابات، باقی نگذاشت. در این دو انتخابات مهندسی‌شده، حکومت یک‌دست شد، کاندیداهای «نظام» به مجلس رفتند. در انتخابات ریاست جمهوری هم (که بر اساس ارقام اعلام شده از سوی وزارت کشور، پایین‌ترین نرخ مشارکت در تاریخ انتخابات جمهوری اسلامی را داشت و آرای باطله رکوردشکنی کرد)، کاندیدای «نظام» با ۳۰ در صد آرا (بنا بر آمار رسمی دولتی) بی‌رقیب، پیروز شد و حکومت به‌طور کامل یک‌دست شد.

***

جک گولدستون و چارلز تیلی (Tilly & Goldstone, ۲۰۰۱b) می‌نویسند: این تصور که افزایش سرکوب دولتی، طبق تعریف به جنبش‌های اجتماعی پایان می‌دهد، دقیق نیست. یافته‌های تجربی مکرر نشان داده است که در بسیاری از موقعیت‌ها، (حتی پس از کنترل عوامل دیگر)، افزایش سرکوب، منجر به افزایش تحرک و اقدام اعتراضی شده است. اقدامات سرکوبگرانه نه‌تنها باعث کوچک‌تر شدن اعتراضات نخواهد شد که برعکس موجب می‌شود اعتراضات گسترده‌ای را شاهد باشیم. سرکوب خشن علیه تظاهرات‌کنندگان غیرمسلح اغلب به ایجاد خشم شدید و برآشفتگی اخلاقی، جلب حامیان بیشتر برای جنبش اعتراضی در داخل جامعه و پشتیبانی بین‌المللی از جنبش، می‌انجامد. حاکمان ممکن است که در مقطعی، وقتی که می‌بینند، سرکوب جواب نمی‌دهد، تصمیم به سازش بگیرند. اما برای این کار هم مسأله‌ی زمان بسیار تعیین‌کننده است. چرا که ممکن است آنها زمانی تصمیم به دادن امتیازات بگیرند که دیگر دیر شده باشد و نتوان جلوی فراگیر شدن اعتراضات را گرفت. درست مثل وقتی که شاه ایران در آبان ماه ۱۳۵۷، یک سال پس از نخستین نشانه‌های بحران و امتحان انواع مختلف سرکوب، اعلام کرد که «صدای انقلاب شما را شنیدم». ماکیاولی به حاکمان توصیه می‌کند اگر می‌خواهند امتیازی به مخالفان داخلی بدهند در زمانی که اعتراضات کوچک است این کار را انجام دهند تا اقدامی سخاوتمندانه به نظر برسد. اگر رژیم به‌موقع دست به اصلاحات نزند و اعتراضات گسترده شود، این اصلاحات دیگر هیچ اعتباری نخواهند داشت. در عوض ممکن است به خواسته‌های بزرگ‌تری از سوی مخالفان منجر شود.

سیدنی تارو (Tarrow, ۲۰۱۱) می‌نویسد: وقتی دوره‌های جنبش مردمی و چرخه‌های اعتراضات شروع می‌شود، به دو نکته‌ی اساسی باید توجه کرد:

اول - کدام «امکانات» برای حاکمیت و جنبش فراهم‌تر شده.

دوم- کدام «هزینه» ها را حاکمیت و جنبش باید تحمل کنند.

در هر دو مورد باید هر عامل و حادثه‌ای که تعادل نیروها (بین مردم ناراضی و حکومت) را تغییر دهد، به دقت بررسی کرد.

- آیا منابع اقتصادی حاکمان تقویت یا تضعیف شده است؟ برای مثال، تشدید تحریم‌ها و پایین آمدن امکان فروش نفت، توانایی «نظام» را برای پاداش دادن به پیروان‌اش (نیروهای امنیتی، تبلیغاتی و سایر وفاداران) و مهم تر از آن، پاسخ به نیازهای اقتصادی مردم محدودتر می‌کند.

- آیا پایگاه اجتماعی حاکمان تقویت یا تضعیف شده است؟ آیا آن مردمی که ناظر بر نبرد میان حکومت و فعالین جنبش اعتراضی بودند، حالا ناراضی‌تر شده‌اند و به جنبش می‌پیوندند؟ اگر گروه‌های تازه‌ای از مردم به جنبش بپیوندند، این امر به نوبه‌ی خود، پیشبرد یک سیاست منسجم را دچار اختلال کند، تشتت میان نیروهای حاکم را دامن می‌زند، و «امکانات» و فرصت‌های جنبش اعتراضی را افزایش می‌دهد. رقیبان سیاسی را تشویق می‌کند که رهبران ضعیف و فاسد را زیر ذره‌بین بگذارند.

- آیا حمایت خارجی از رژیم گسترده‌تر یا محدودتر شده است؟ رابطه‌ی حکومت با همسایگان و قدرت‌های بزرگ، امکانات حاکمیت و جنبش را کم‌تر و یا بیش‌تر می‌کند.

- آیا شعارها و تبلیغات حکومتی، از مقبولیت بیش‌تر یا کم‌تری در میان مردم برخوردار است؟ آیا رسانه‌های حکومتی محبوب‌تر می‌شوند یا رسانه‌های بدیل بیشتر منبع موثق تلقی می‌شوند.

- آیا ترس معترضان و مردم ازدستگاه‌های سرکوب حکومتی کم‌تر یا بیشتر می‌شود ؟ نتیجه‌ی پژوهش‌ها حاکی از آن است که وقتی که فرایندهای روانی-اجتماعی سکوت سازگارانه و «همرنگ جماعت» بودن در رژیم‌های استبدادی در میان بخشی از جمعیت

شکسته می‌شود، حرکات اعتراضی کوچک، رفته‌رفته به خیزش‌های بزرگ تبدیل می‌شود. زمانی که یک سد شکسته شد، دیگر ترس شهروندان فروریخته است و مرحله‌ی تازه‌ای شروع می‌شود (Johnston, ۲۰۱۴:۶۲۹).

از سوی دیگرباید تبعات و «هزینه»های سرکوب برای حکومت را بررسی کرد. سرکوب برای حکومت‌های دیکتاتوری عواقب دارد. ادامه‌ی سرکوب باعث فرایندهای زیر می‌شود:

- ادامه‌ی سرکوب‌ها، به جدایی اعضای نخبگان مختلف (مذهبی، علمی، هنری و ورزشی) از حکومت و نزدیکی آنها به جنبش می‌شود. زیرا آنها از سرکوب‌های وحشیانه‌ی دولتی و عدم انعطاف‌پذیری حاکمان خشمگین می‌شوند، یا به این دلیل که می‌بینند که دیگر پیشبرد منافع و یا پاسداری ارزش‌های مورد اعتقاد آنها با این حکومت و شیوه‌های حکمرانی‌اش، سازگار نیست (Tilly & Tarrow, McAdam, ۲۰۰۱).

- سرمایه‌دارها با تشدید سرکوب در جامعه و احساس ناامنی برای سرمایه‌گذاری، به خروج سرمایه اقدام می‌کنند. بخش دیگری هم که با تنبیه و سرکوب (مثل پلمپ مغازه‌ها) روبرو می‌شوند، به این روند بیشتر دامن می‌زنند.

- سرمایه‌های انسانی (متخصص‌هایی که انبوهی پول برای به ثمر رسیدن آنها خرج شده و موتور رشد اقتصادی هستند) مهاجرت می‌کنند، و بخش تولید و خدمات با کمبود کادر مواجه می‌شود. گاهی تندروها می‌گویند: «هر کی دوست ندارهجمع کنه بره». تصور آنها چنین است که با مهاجرت این تحصیل‌کرده‌های معترض، از بخشی از جنبش اعتراضی خلاص می‌شوند. اما نتیجه‌ی تحقیقات نشان داده که: در میان تحصیل‌کرده‌ها، آنهایی که اهل مهاجرت هستند، کم‌تر اهل اعتراض هستند (De Vogel، ۲۰۲۲).

- وقتی که معترضان دستگیر شده از میان نام و نشان‌دارهای جامعه هستند، اعتبار اجتماعی آنها با حبس، توهین و تضیقات بسیار بزرگ‌تر از گذشته می‌شود، اتوریته آنان بالاتر می‌رود و برد تأثیر گفتمان‌شان تقویت می‌شود.

- معترضان جوانی که اهل سیاست و کادر جنبشی نبودند، با دستگیری و در زندان‌ها به کادرهای با مهارت و دانش آینده‌ی جنبش اجتماعی تبدیل می‌شوند. زندان و شکنجه، آنان را در راهی که آغاز کرده بودند، مصمم تر می‌کند.

- وقتی حاکمان با سرکوب کور و بی‌رحمانه، با زندان و اعدام‌ها با امتناع از دادن هر گونه امتیازی به خواسته‌های مردم پاسخ می‌دهد، احساس خشم و افزایش همبستگی میان مردم را افزایش می‌دهند، خشم علیه حکومت را در داخل کشور بیشتر دامن می‌زند و انزوای سیاسی در افکار عمومی جهان را تشدید می‌کند.

- حاکمان با این احتمال روبرو هستند که بخشی از حامیان خود را که با سرکوب موافق نیستند از طریق چنین اقداماتی از خود دور کنند.

مجموع عواملی که بر شمردیم، می‌تواند جنبش‌های اعتراضی تکرارشونده را به وضعیت انقلابی یا فروپاشی فرابروياند.

مقاله میهمان؛ نقل از نقد اقتصاد سیاسی ۲۰۲۳/۰۱/۱۸

[۱] نگاه کنید به: آتش خاموش؛ نگاهی به اعتراضات آبان ۹۸ موسسه رحمان، خرداد ۱۳۹۹، صفحه ۱۴۵

[۲] نگاه کنید به علیرضا بهتویی «سمفونی ناتمام»، نقد اقتصاد سیاسی.

[۳] در این زمینه، نگاه کنید به سخنان یوسف نوری، وزیر آموزش و پرورش دولت سیزدهم در ۱۵ آذر ماه ۱۴۰۰، در قم: «از حوزه‌های علمیه درخواست می‌کنیم که در نظام آموزشی کشور ورود کنند، باید حضور طلاب جوان در مدارس و دانشگاه‌ها زمینه‌سازی شود تا نوجوانان و جوانان بیشتر از گذشته با دین آشنا شوند... حوزه‌های علمیه باید به کمک نظام آموزش و پرورش بیاید و حتی مدارس وابسته به حوزه‌ی علمیه شکل بگیرد و شاهد تربیت دینی در مدارس باشیم. ما باید فرزندان این جامعه را به گونه‌ای تربیت کنیم که علاوه بر صلاحیت‌های ظاهری صلاحیت‌های معنوی را هم کسب کنند... در این راستا باید برای حضور طلبه‌های جوان در مدارس و دانشگاه‌ها زمینه‌سازی شود تا بچه‌ها، نوجوانان و جوانان بیشتر از گذشته با دین آشنا شوند».

[۴] https://parsi.euronews.com/۲۰۲۲/۱۰/۲۶/exclusive-interview-jack-goldstone-protests-in-iran-revolution-social-movements-mahsa-amin

[۵] نگاه کنید به https://www.radiozamaneh.com/۵۲۹۸۰۷/

[۶] https://www.hrw.org/world-report/۲۰۲۲/country-chapters/belarus

[۷] پرویز صداقت، فصل جدید سیاست‌ورزی در ایران، نقد اقتصاد سیاسی

[۸] آتش خاموش؛ نگاهی به اعتراضات آبان ۹۸ موسسه رحمان، خرداد ۱۳۹۹

منابع

Amanat, A. (۲۰۱۷). Iran: A modern history. New Haven, Conn: Yale University Press.

Bedford, S. (۲۰۲۱). The ۲۰۲۰ presidential election in Belarus: erosion of authoritarian stability, and re-politicization of society. Nationalities Papers, ۴۹(۵), ۸۰۸-۸۱۹.

Béja, J.-P. (۲۰۱۰). The impact of China's ۱۹۸۹ Tiananmen massacre (Vol ۱۷). Routledge:

Calhoun, C. (۱۹۹۷). Neither gods nor emperors: Students and the struggle for democracy in China: Univ of California Press.

Carey, S. C. (۲۰۰۹). Protest, repression and political regimes: An empirical analysis of Latin America and Sub-Saharan Africa: Routledge.

Davenport, C. (۲۰۱۵). How social movements die: Cambridge University Press.

De Vogel, S. (۲۰۲۲). Anti-opposition crackdowns and protest: the case of Belarus, ۲۰۰۰-۲۰۱۹. Post-Soviet Affairs, ۳۸(۱-۲), ۹-۲۵.

Dukalskis, A., & Gerschewski, J. (۲۰۱۷). What autocracies say (and what citizens hear): proposing four mechanisms of autocratic legitimation. Contemporary Politics, ۲۳(۳), ۲۵۱-۲۶۸.

Earl, J. (۲۰۱۱). Political repression: Iron fists, velvet gloves, and diffuse control. Annual review of sociology, ۳۷, ۲۶۱-۲۸۴.

Gandhi, J., & Lust-Okar, E. (۲۰۰۹). Elections under authoritarianism. Annual review of political science, ۱۲, ۴۰۳-۴۲۲.

Geddes, B., Wright, J. G., Wright, J., & Frantz, E. (۲۰۱۸). How dictatorships work: Power, personalization, and collapse: Cambridge University Press.

Gerschewski, J. (۲۰۱۳). The three pillars of stability: Legitimation, repression, and co-optation in autocratic regimes. Democratization, ۲۰(۱), ۱۳-۳۸.

Goldstone, J. A., & Tilly, C. (۲۰۰۱a). Threat (and opportunity): Popular action and state response in the dynamics of contentious action. In Silence and voice in the study of contentious politics (pp. ۱۷۹-۱۹۴).

Goldstone, J. A., & Tilly, C. (۲۰۰۱b). Threat (and opportunity): Popular action and state response in the dynamics of contentious action. In Silence and voice in the study of contentious politics (pp. ۱۷۹).

Habermas, J. (۲۰۲۰). The public sphere: An encyclopedia article. In Critical Theory and Society (pp. ۱۳۶-۱۴۲). A Reader: Routledge.

Honari, A. (۲۰۱۷). Responses to repression. Sociopedia. isa, ۱-۱۵.

Johnston, H. (۲۰۱۴). The game's afoot": Social movements in authoritarian states".

Kulakevich, T., & Augsburger, A. (۲۰۲۱). Contested elections, protest, and regime stability: comparing Belarus and Bolivia. Canadian Slavonic Papers, ۶۳(۳-۴), ۳۱۶-۳۳۷.

Lachapelle, J. (۲۰۲۲). Repression reconsidered: bystander effects and legitimation in authoritarian regimes. Comparative Politics.

Maerz, S. F. (۲۰۲۰). The many faces of authoritarian persistence: a set-theory perspective on the survival strategies of authoritarian regimes. Government and Opposition, ۵۵(۱), ۶۴-۸۷.

McAdam, D., Tarrow, S., & Tilly, C. (۲۰۰۱). Dynamics of contention Cambridge University Press. Cambridge, UK.

Nepstad, S. E. (۲۰۱۴). Why Nonviolence Sometimes Fails. The Social Movements Reader: Cases and Concepts, ۴۰۵.

Pierskalla, J. H. (۲۰۱۰). Protest, deterrence, and escalation: The strategic calculus of government repression. Journal of conflict Resolution, ۵۴(۱), ۱۱۷-۱۴۵.

Rahnema, A. (۲۰۱۴). Coup ۱۹۵۳ Behind the in Iran: Thugs, Turncoats, Soldiers, and Spooks: Cambridge University Press.

Rasler, K. (۱۹۹۶). Concessions, repression, and political protest in the Iranian revolution. American Sociological Review, ۱۳۲-۱۵۲.

Tanneberg, D. (۲۰۲۰). The Politics of Repression Under Authoritarian Rule: Springer.

Tarrow, S. (۲۰۱۱). Power in movement: Cambridge university press.

Trantidis, A. (۲۰۲۲). Building an authoritarian regime: Strategies for autocratisation and resistance in Belarus and Slovakia. The British Journal of Politics and International Relations, ۲۴(۱), ۱۱۳-۱۳۵

جنبش تداوم می یابد، صحنه سیاست ایران در سال آینده آبستنِ رویدادهای بزرگی است

شاهرخ بهزادی

جنبشی که در ایران از روز ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ و به دنبال بازداشت و قتلِ مهسا (ژینا) امینی، آغاز شد، به سرعت مبدل به یکَ جنبشِ فراگیرِ اجتماعی بی سابقه در سطح ملی و با مختَصات انقَلابی شد. این جنبش، نهادهای برخاسته از رژیم اسلامی و ستون هایی را که این رژیم بر پایه آن بنا شده، مورد هدف قرار داده است. در خط مقدم این جنبش، دختران و پسرانِ جوانِ ایران زمین قرار دارند. آنان از ادامه یک رژیمِ قرون وسطایی که آزادی های اساسی و انسانی آنانَ را محدود می کند و فضای زیستن را برایشان غیرِ قابل تنفس می کند، به تنگ آمده اند و خواستارِ تغییرَ و استقرار نظمی نو، مبتنی بر آزادی، مردم سَالاری و سکولاریسم در جامعه ایرانی هستند. نظام اسلامی که این جنبش را تهدیدی بزرگ برای موجودیت خود می بیند راهبرد سرکوب را انتخاب کرده است. به نظر بسیاری از ناظران سیاسی و اجتماعی، راهبردِ سرکوب نمی تواند نظام اسلامی را نجات بدهد و سرنوشتی به جز فروپاشی و سقوط برای نظام اسلامی نمی توان تصور کرد. هرچند که سرکوب های گسترده می تواند دامنه اعتراضات را در کوتاه مدت کاهش دهد، اما آتشی که روشن شده است، تا فروپاشی کاملِ نظام اسلامی در ایران خاموش نخواهد شد.

برخی از ناظران می گویند که جنبش کنونی که اکثریت کنشگران آن را جوانان تشکیل می دهند، به تنهایی و در کوتاه مدت نمی تواند رژیم اسلامی را ساقط کند. در همین حال، بسیاری از تحلیل گران بر این باورند که بیش از ۸۵ درصد مردم ایران، از جمله کارگران و کارمندانی که چرخ های اقتصادی کشور را می گردانند، مخالف رژیم اسلامی حاکم هستند و دیر یا زود با اعتصاب های کمر شکن خود به این جنبش می پیوندند. از سوی دیگر، اوضاع اقتصادی کشور بسیار اسفناک است و تمامی شاخص های کلان و خُرد اقتصادِ ایران در وضعیت قرمز قرار دارند. انزوای سیاسی روزافزون بین المللی و داخلی موجب بن بست سیاستگذاری اقتصادی دولتِ جمهوری اسلامی برای برون رفت از بحران اقتصادی می شود. این امر به نوبه خود زمینه های لازم را برای رشد نارضایتی ها و پیوستنِ گسترده اقشار اجتماعی ناراضی به جنبشِ« زن، زندگی، آزادی» فراهم می کند.

موسی غنی‌نژاد، اقتصاد دان ایرانی اخیراً در مقاله ای در دنیای اقتصاد نوشت: «اقتصاد ایران در حال حاضر در شرایطی قرار دارد که نیازمند اتخاذ تصمیمات عاجل و حیاتی است؛ اما به نظر می‌رسد در وضعیت اجتماعی کنونی مقامات جمهوری اسلامی اراده یا جرات لازم را برای این کار در خود نمی‌بینند. مصرف سوخت حمل‌ونقل، بنزین و گازوئیل، به قدری در این سال‌ها افزایش یافته است که مطابق اظهارات برخی مسوولان به زودی ناگزیر از واردات بنزین خواهیم بود... این افزایش مصرف بی‌رویه، که بخش مهمی از آن را قاچاق منظم و سازمان‌یافته به کشورهای همجوار تشکیل می‌دهد، یقینا قیمت دستوری بسیار پایین سوخت است. » آنچه این اقتصاد دان ایرانی می گوید در باره گاز و برق نیز مصداق پیدا کرده است.

به گفته موسی غنی‌نژاد، حدود سه سال است نرخ تورم سالانه در اقتصاد ایران در مقایسه با میانگین چهاردهه پس از انقلاب بیش از دوبرابر شده و به بالای ۴۰ درصد رسیده است (بنا بر تازه ترین گزارش مرکز آمار ایران، تورم نقطه‌ای آخرین ماه پاییز ۱۴۰۱ به ۴۸.۵ درصد و نرخ تورم سالانه کشور به ۴۵ درصد افزایش یافته است) و هیچ چشم‌اندازی هم برای کنترل و کاهش آن در افق دیده نمی‌شود.

به گزارش اعتماد، در آغاز کار دولت رئیسی، یک گزارش غیررسمی منتشر شد که ظاهرا منسوب به کارشناسان سازمان برنامه و بودجه بود. این گزارش یک جدول داشت که وضعیت برخی از شاخص‌های مهم اقتصادی را از سال ۱۴۰۰ تا پایان سال ۱۴۰۶ در دو حالت گوناگون رفع تحریم ها یا ادامه تحریم ها برآورد کرده بود. سه شاخص مهم این گزارش، شامل رشد اقتصادی، تورم و نرخ ارز بود. این گزارش وضعیت سه شاخص را با فرض حالت ادامه تحریم‌ها برای پایان سال‌های ۱۴۰۰ و ۱۴۰۱ و ۱۴۰۶ اینگونه پیش‌بینی کرده بود: میانگین رشد اقتصادی در این ۷ سال۱,۷ درصد، تورم سالانه ۵۴ درصد و دلار نیز ۵۰ درصد برآورد شده بود.

عباس عبدی، فعال سیاسی اصلاح طلب در این رابطه در مقاله ای در روزنامه اعتماد تحت عنوان: فاجعه‌ی تمام‌عیار برای اقتصاد و مردم ایران در راه است، نوشت:« توجه کسانی که این گزارش را دیدند فقط به قیمت ارز جلب شد که در پایان سال ۱۴۰۶، به حدود ۲۸۵ هزار تومان می رسد... این رقم فقط ۱۱ برابر رقم سال ۱۴۰۰ است و این نسبتِ جهش برای ۷ سال چندان زیاد نیست. چون هم اکنون دلار نسبت به ۵ سال پیش ۱۳ برابر شده است.

وی در ادامه نوشت: عدم پیش‌بینی رشد اقتصادی[از سوی دولت] برای سال ۱۴۰۶ و سال های پیش از آن شاید به معنای منفی بودن آن است. به‌ویژه که پیش‌تر اعلام شد که سرمایه‌گذاری در کشور حتی کمتر از مقدار لازم برای جبران استهلاک است. اینها یعنی اینکه یک فاجعه‌ی تمام‌عیار برای اقتصاد و مردم ایران در راه است.

برای درک این مساله کافی است که به یکی

از آخرین تصمیمات اعلام شده اشاره کنیم که می‌خواهند حقوق کارکنان را در سال ۱۴۰۲ فقط به میزان متوسط ۲۰ درصد افزایش دهند. طبعا با تجربه‌ای که از افزایش ۵۷ درصدی سال گذشته دستمزد کارگران به دست آورده‌اند، حقوق بخش کارگری را هم خیلی کمتر افزایش خواهند داد. این به معنای فقیرتر شدن حقوق‌بگیران خصوصی و عمومی است. هنگامی که تورم بالای ۴۰ درصد است، افزایش حقوق ۲۰ درصدی (آن‌هم متوسط، یعنی برخی کمتر و شاید تا ۱۰ درصد اضافه شود) فشار سنگینی را به خانوارها وارد می‌کند، آن‌هم با تورم مواد غذایی بالای ۶۰ درصد.

بدیهی است که شرایط اسفناک اقتصادی در ایران و گسترش فقر و بدتر شدن تدریجی درآمد کارگران و کارمندان به نارضایتی ها در جامعه دامن خواهد زد. آیا انباشت این نارضایتی ها جامعه را آماده انفجاری تازه نخواهد کرد؟ آیا اعتصاب سراسری کارگران و کارمندان آغاز می شود؟ به هر حال برخی از جامعه شناسان، از جمله حسن محدثی پیش بینی می کنند که در سال ۱۴۰۲ در ایران تحولات بسیار بزرگی رخ خواهد داد!

سرکوب می تواند نتیجه عکس به بار آورد

تییری کوویل، Thierry Coville پژوهشگرِ در مؤسسه روابط بین‌الملل و راهبردی فرانسه و متخصص در امور ایران می گوید:« اگر هدفِ رژیم[اسلامی] از سرکوب، ترساندن مخالفان، به ویژه کسانی است که بیش از همه از رژیم خشمگین هستند، این راهبرد، شکست خورده است. بر خلاف انچه رژیم انتظار دارد، سرکوب، به خشم مخالفان دامن می زند و در این راه آنان را نه تنها منصرف نمی کند، بلکه بیشتر تشویق می کند.»

تییری کوویل همچنین می گوید که استراتژی سرکوب در ایران همچنان در قلب سیاست محافظه‌کاران افراطی قرار دارد که از سال ۲۰۱۸ و خروج دونالد ترامپ از توافق هسته‌ای به‌طور غیررسمی و سپس رسمی در ایران قدرت را در دست دارند. رهبران جمهوری اسلامی هر وقت با تظاهرات اعتراضی روبرو می شوند، فقط بعد امنیتی را می بینند.

این پژوهشگر فرانسوی در ادامه به عنصر دیگری اشاره می کند که در همه دیکتاتوری ها وجود دارد و آن عنصر "ترس" است. او می گوید:«رهبران رژیم اسلامی از این موضوع واهمه دارند که اگر در برابر خواسته های معترضان خویشتن داری نشان داده و قدری کوتاه بیایند، تحت تأثیر جنبش اخیر قرار گرفته و ساختار رژیم فرو بریزد. راهبرد و خواستِ رژیم در نهایت، حمایت و حفظ پایگاه اجتماعی و سیاسی خود است که حدود ۱۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می دهد. این یک محاسبه سیاسی است. با این تصور [در شرایطی که حدود ۸۵ درصد مردم ایران مخالف رژیم هستند] اگر حمایت پایگاه خود را نیز از دست بدهد، پایان جمهوری اسلامی ایران است. همه این عوامل، اتخاذ استراتژی سرکوب از سوی نظام اسلامی را توضیح می دهند.»

آیا افزایش فشار های بین المللی می تواند رژیم اسلامی را وادار به تغییر استراتژی سرکوب کند؟

تییری کوویل می گوید: «این سرکوب منجر به محکومیت فزاینده و یکپارچه بین المللی علیه رژیمِ اسلامی می شود. دبیرکل سازمان ملل متحد قبلاً اعدام های رژیم ایران را محکوم کرده است. اخیرا، والکر ترک، Volker Türk کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، "استفاده از سلاح دادرسی کیفری برای مجازات افرادی که از حقوق اولیه خود استفاده می کنند، مانند کسانی که در تظاهرات شرکت می کنند و یا آنها را سازماندهی می کنند را به عنوان قتل دولتی توصیف کرده و آنرا شدیداً محکوم کرد." این محکومیت‌ها منجر به انزوای بیشتر نظام اسلامی می‌شود که توسط رسانه‌های ایرانی، حتی آن‌هایی که نسبتاً نزدیک به مواضع محافظه‌کاران هستند، بازتاب می‌یابد...

در حال حاضر بحث‌های داخلی از سوی شخصیت‌های محافظه‌کار که از استراتژی سرکوب همه‌جانبه انتقاد می‌کنند، وجود دارد. محمد قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی اخیراً گفت که باید شیوه حکومت‌داری تغییر کند. علی لاریجانی، سلف وی نیز در مهرماه گذشته گفته بود که مسئولان باید رویکرد خود را نسبت به موضوع حجاب اجباری برای زنان و نقش پلیسِ امنیتِ اخلاقی «تغییر دهند». بدون تردید، در درونِ نظامِ سیاسی ایران در این باره بحث هایی وجود دارد. حتی برخی از روزنامه های محافظه کار به راهبردِ سرکوب انتقاد می کنند. یکی از بحث هایی که این گفتمانِ انتقادی مطرح می کند این است که ایران هرگز تا این حد منزوی نبوده و این انزوا آن را در موقعیت بسیار ضعیفی قرار می دهد. تنها متحدان آن روسیه و چین هستند. مناقشه اوکراین، ایران را در شرایط حساسی در برابر جامعه بین‌المللی و به‌ویژه کشورهای غربی که به اتفاق آرا این جنگ را محکوم می‌کنند، قرار می‌دهد. محکومیت های بین المللی بدون شک در این بحث داخلی در ایران نقش ایفا می کنند.»

تییری کوویل می گوید که بسیاری از محافظه کاران در ایران، به این باور رسیده اند که جنبش اخیر، یک جنبش اعتراضی عمیق است که از درون جامعه سرچشمه می گیرد و بر خلاف آنچه رهبران نظام اسلامی ظاهراً در سخنان خود می گویند و این جنبش را به آمریکا و اسرائیل وصل می کنند، به خوبی می دانند که این جنبشِ اعتراضی علیه رژیم، چالشی است که از درونِ کشور می آید.

او در ادامه می گوید:« قطعاً در ایران شخصیت هایی هستند که با راه حل سرکوبگرانه مخالفند. با این حال، مشکل بزرگ، متقاعد کردن سخت ترین عناصر رژیم، یعنی رهبر و فرماندهان سپاه پاسداران خواهد بود. تعدادی از بیانیه ها بر این نکته تأکید دارد که نارضایتی کنونی عمیق است و از داخل کشور می آید. محمدجعفر منتظری، دادستان کل کشور، اخیراً در حالی دیده شد که پلیسِ امنیتِ اخلاقیِ را پلمپ کرده است. مهم‌تر از آن، علیِ خامنه‌ای اخیراً در سخنانی گفته است که زنانی که حجاب نادرست دارند، مخالف انقلاب اسلامی نیستند. اظهارات دادستان کل کشور و سخنان خامنه ای بی اهمیت نیستند، یک چنین موضعی قبل از بحران کنونی غیرقابل تصور بود. همچنین متذکر می شویم که سیاست سرکوب همچنان ادامه دارد. فرمانده نیروهای انتظامی به تازگی تغییر کرده است و احمدرضا رادان، این مقام جدید، به ویژه به خاطر نقش مهمی که در سرکوب جنبش‌های اعتراضی سال ۲۰۰۹ داشته، شهرت دارد. به نظر می رسد مقامات ایرانی قادر به ارائه یک پاسخ «سیاسی» به اعتراضات گسترده‌ی کنونی نیستند. دیدگاهشان ندادن هیچ گونه امتیازی به معترضین است.»

بحرانِ مشروعیت رژیم اسلامی

رامینِ جهانبگلو، فیلسوف ایرانی مقیم کانادا می گوید:« رژیم اسلامی به نقطه‌ای رسیده است که بازگشتی ندارد: رژیم، از بحران مشروعیت رنج می‌برد که چاره‌ای برای آن وجود ندارد. با این حال، در آینده نزدیک، جوانان ایرانی[که در خط مقدم جنبش هستند] به تنهایی توانایی تغییر ساختار سیاسی ایران را ندارند. بنابراین ما با یک "پارادوکس" روبرو هستیم: رژیم بسیار ضعیف شده است، اما من معتقدم که رژیم مرگی بسیار کند و طولانی خواهد داشت. با این حال، نشانه‌هایی از آشفتگی در درون نخبگان حاکم وجود دارد، هر چند که رژیم همچنان به ظرفیت سرکوبگری خود، یعنی بسیجی‌ها و سپاه پاسداران تکیه می کند. حکومت دینی در ایران تلاش می کند تا با افزایش درجه استبداد و خودگامگی، خود را بیش از پیش سرکوبگر نشان دهد، اما این مانور برای رژیم نتیجه عکس خواهد داشت.»

ساختار رژیم اسلامی: ملغمه‌ای از دستگاه تفتیش عقاید و سازمان مافیایی

رامین جهانبگلو به بی اعتبار شدن نهاد دین درایران می پردازد. او می گوید:« امروز برای جوانان ایران، دین سالاری به کلی از بین رفته و فاقد اعتبار است. حکومت دینی ایران نیز به خودی خود تکه تکه و مثله شده است. ساختارِ رژیم ایران ملغمه‌ای از تفتیش عقاید اسپانیا و مافیایِ جنایتکار سیسیلی است، بنابراین اصولی که با یکدیگر در تضاد هستند. سپاه پاسداران اقتصاد کشور را کنترل می کند، آنها افراد بسیار فاسدی هستند که سعی می کنند پول خود و خانواده خود را از ایران خارج کنند. آنها مانند نازی هایی که در پایان جنگ جهانی دوم به آرژانتین و پاراگوئه گریختند، در ونزوئلا املاک می خرند. سپاه پاسداران [اگر موقعیت خود را در خطر ببینند] به راحتی می تواند یک کودتا از نوعِ پاکستانی را به نام اسلام و نظامی گری انجام دهد. آنها به آخوندها نیازی ندارند، آنها می توانند برخی از آنها را بکشند یا به زندان بیاندازند تا نشان دهند که صدای جامعه مدنی را شنیده اند و قانون اساسی را به نفع خود اصلاح کنند. در آن صورت ما با یک دیکتاتوری نظامی اسلامگرا روبرو خواهیم شد.»

جنبش کنونی، یک جنبش انقلابی است، اما

بدیهی است که شرایط اسفناک اقتصادی در ایران و گسترش فقر و بدتر شدن تدریجی درآمد کارگران و کارمندان به نارضایتی ها در جامعه دامن خواهد زد. آیا انباشت این نارضایتی ها جامعه را آماده انفجاری تازه نخواهد کرد؟ آیا اعتصاب سراسری کارگران و کارمندان آغاز می شود؟ به هر حال برخی از جامعه شناسان، از جمله حسن محدثی پیش بینی می کنند که در سال ۱۴۰۲ در ایران تحولات بسیار بزرگی رخ خواهد داد!

وضعیت در کشور هنوز انقلابی نیست

پیمان جعفری، مدرس و پژوهشگر علوم سیاسی و تاریخ و متخصص جنبش های اجتماعی ایران در دانشگاه آمستردام در هلند جنبش کنونی در ایران را یک جنبش اجتماعی-انقلابی توصیف می کند که بر خلاف خیزش های گذشته در آن ائتلاف اجتماعی بسیار قوی تر است. در جنبش اخیر، تظاهرات اعتراضی در همه جای کشور برگزار می شود. در این تظاهرات بیشتر جوانان طبقات متوسط و پایین جامعه مشارکت دارند.

این متخصص جنبش های اجتماعی ایران می گوید جنبش اخیر یک جنبش انقلابی است، ولی شرایط انقلابی هنوز در جامعه ایجاد نشده است:« ... اگرچه جنبش انقلابی است، اما وضعیت در کشور اینطور نیست. تظاهرات اعتراضی در حال حاضر بسیار کوچک است و هنوز به توده بحرانی که بتواند نظام سیاسی حاکم را به چالش بکشد نرسیده است. هیچ شکاف عمده ای در نخبگان (سیاسی یا نظامی) رژیم تا این مرحله مشاهده نمی شود. از نظر تاریخی، انقلاب‌ها زمانی رخ می دهند که بین ۳ تا ۸ درصد از جمعیت مستقیماً در جنبش اعتراضی شرکت کنند. اعتراضات کنونی در ایران از نقطه نظرجغرافیایی بسیار گسترده است، اماهنوز تا رسیدن به توده بحرانی [۳ تا ۷ میلیون نفر] فاصله دارد.»

جنبش کارگری تا چه اندازه در بسیج جنبش کنونی حضور دارد؟

این متخصص جنبش های اجتماعی ایران می گوید: «اعتصابات کوچکی وجود داشته است، اما بسیاری از کارگرانی که با معترضین همدردی می کنند، هنوز به صورت گسترده در اعتراضات شرکت نمی کنند. یکی از دلایل عدم مشارکت عمده آنان شکاف نسلی است. زیرا در حالی که افراد بسیار متنوعی در خیابان حضور دارند، اکثر آنها زیر ۲۵ سال و دانشجو یا بیکار هستند. آنها [از نظر مالی و اقتصادی] کمتر چیزی برای از دست دادن دارند و حاضرند ریسک کنند. کارگران همچنان منتظرند ببینند اوضاع چگونه پیش خواهد رفت. به همین دلیل است که هنوز اعتصابات عمومی در کشور برگزار نشده است. کسانی که هم اکنون در کفِ خیابان ها هستند و رژیم را به چالش می کشند، قدرت اقتصادی قابل توجهی ندارند. اگر نسل های قدیمی شروع به سازماندهی اعتصابات بزرگ ملی کنند، این یک تغییر بزرگ خواهد بود قواعد بازی و بسیاری از داده ها را تغییرخواهد داد...»

چرا اعتصاب گسترده کارگران قواعد بازی را تغییر می دهد ؟

پیمان جعفری در پاسخ به این پرسش می گوید: «این امر اقتصاد کشور را فلج می کند و بر حدود ۴۰۰ شرکت بزرگ دولتی و همچنین صدها شرکت نیمه دولتی که تحت کنترل سپاه پاسداران (قلب دستگاه نظامی و سرکوب جمهوری اسلامی) هستند، تأثیر خواهد گذاشت. همچنین اعتصابات، اعتراض را به بخش‌های وسیع‌تری از مردم گسترش می‌دهد. حکومت منابع لازم برای کنترل صدها محل کار در سراسر کشور را به طور همزمان ندارد.

البته سرکوب یکی از دلایل عدم مشارکت گسترده کارگران در جنبش حاضر است. ناگفته نماند که از اوایل دهه ۱۹۹۰، تغییر تدریجی و استقرارِ سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی منجر به تکه تکه شدن جنبش کارگری در کشور شده است: دولت جمهوری اسلامی، سازمان‌های رسمی سندیکایی را به حاشیه رانده و سازمان‌های مستقل را سرکوب کرده است.»

در شرایط کنونی هنوز چه کسانی از رژیم حمایت می کنند؟ چرا؟

پیمان جعفری می گوید: « در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ یک قرارداد اجتماعی وجود داشت. بدون تردید، سیستم استبدادی بود، اما از طریق مثلاً یارانه یا دسترسی به اشتغال، ابعاد اجتماعی خاصی داشت و مردم در انتخابات شرکت می کردند.

اما با اصلاحات لیبرال این روند تضعیف شد. اقتدارگرایی رشد کرد، مجلس جایگاه خود را در نظام اسلامی از دست داد. و اگر رژیم همچنان از یک پایگاه اجتماعی و ایدئولوژیک برخوردار است، این اعتبار در طول سال های اخیر بسیار کاهش یافته است. امروزه این روند با گسترش بوروکراسی از طریق ملی کردن شرکت‌های دولتی و صنایعی که به ایجاد اشتغال[کاذب] ادامه می‌دهند، کار می‌کند. افزون بر این، صنایع نیمه دولتی [بسیار سودآور]، توسط سپاه پاسداران خریداری می شوند و همین نقش را ایفا می کنند. حکومت همچنین از طریق مؤسسات خیریه از فقیرترین افراد حمایت مالی می کند. به این مولفه ها باید روحانیون و کارکنان در نهادهای مذهبی را هم اضافه کرد که احساس امنیت نمی کنند: اگر تغییری رخ دهد، چه بر سر آنها خواهد آمد؟ آیا آنان موقعیت خود را از دست خواهند داد؟»

جنبش کنونی چه تفاوتی با جنبش های قبلی دارد؟

پیمان جعفری: « یکی از عناصر اصلی جنبش کنونی، موضوع حقوق زنان است که در خط مقدم این جنبش قرار دارند. زنان ایرانی فعالانه در اعتراضات قبلی شرکت کرده‌اند، اما این بار نقش آنان بسیار محوری است. این یک تغییر مهم است و با انقلاب کوچک ذهنی و فرهنگی دهه های اخیر پیوند خورده است. زنان بیشتری به آموزش دسترسی داشته اند که اکنون ۶۰ درصد از دانشجویان و جمعیت متقاضی در بازار کار را تشکیل می دهند. اما آنان با موانع و محدودیت های بسیار شدید اجتماعی، مانند حجاب اجباری و قوانین و مقررات تبعیض آمیز روبرو هستند.

تفاوتِ دیگر، تنوع موضوعات مطرح شده در جنبش اخیر است که توسط خود معترضان به هم پیوند خورده است. جنبش سبز در سال ۲۰۰۹ عمدتاً بر انتخابات متمرکز بود. شعار این بود: «رای من کجاست؟» سپس مطالبات در حوزه حقوق سیاسی از جمله حق انتخابات عادلانه متمرکز بود، در حالی که در خیزش های سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ این مسائل اجتماعی-اقتصادی بود که مردم را به خیابان‌ها کشاند. از سوی دیگر، جنبش کنونی پیوندهایی بین حقوق سیاسی، اجتماعی-اقتصادی و فرهنگی ایجاد کرده است.

از سوی دیگر ائتلاف های اجتماعی نیز در جنبش کنونی بسیار قوی تر هستند. در سال ۲۰۰۹، عمدتاً طبقه متوسط شهری بودند که در تظاهرات شرکت کردند. در تهران تا سه میلیون نفر جمعیت به خیابان ها ریختند، اما در شهرستان ها و مناطق کوچکتر بسیج مردمی ضعیف بود. در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ برعکس بود: اعتراض ها عمدتاً به شهرهای کوچک کشیده شد. این بار تظاهرات در همه جا برگزار می شود. و جوانانی از طبقات متوسط و پایین را می بینید که دور هم جمع می شوند.»

جنبش کنونی در ایران چه شباهتی با انقلاب بهار عربی دارد؟

پیمان جعفری: «این یکی از عناصری است که به نفع رژیم اسلامی بازی می کند. ایرانیان شاهد وقوع خیزش های دیگر در منطقه: در سوریه، مصر و حتی تونس بوده اند. از یک طرف شما در ایران افرادی را می بینید که در خیابان ها تظاهرات اعتراضی می کنند. افرادی که آرزوهای انقلابی را در سر می پرورانند و در خواسته‌ی خود رادیکال شده اند. در طرف دیگر، افراد وابسته به پایگاه اجتماعی رژیم اسلامی قرار دارد. در میان این دو، یک منطقه خاکستری قرار دارد. در این منطقه خاکستری، افرادی قرار دارند که خواهان تغییر رژیم هستند، اما بین امید به تغییر و ترس از پیامد های ناگوار احتمالی آن گیر کرده اند. آنان آنچه را که در سال ۱۹۷۹ در انقلاب ایران و یا در دهه گذشته در جهان عرب به وقوع پیوسته، فراموش نکرده اند.

از نظر مقایسه، ابتدا باید تاکید کرد که آنچه این دو اعتراض (انقلاب سال ۱۹۷۹ ایران و انقلاب بهار عربی) را تغذیه کرده، آرزوی کرامت انسانی بود. در جهان عرب شما سیستمی دارید که هر روز شما را تحقیر می کند. این احساس حقارت در ایران نیز بسیار شدید است.

در طرف رژیم های سیاسی، آنچه مشابه است، این است که نظامیان در ایران و کشورهای عربی مثل مصر منافع اقتصادی دارند. آنها می خواهند مواضع خود را حفظ کنند و اگر مجبور بشوند امتیازاتی بدهند، امتیاز اجتماعی خواهد بود.

در مصر، ارتش برای حفظ نظام مداخله کرد، اما حسنی مبارک را قربانی کرد. چنین سناریویی در ایران نیز امکان پذیر است. اگر فشارها افزایش یابد. به نحوی که موجودیت نظام را تهدید کند، سپاه پاسداران می تواند کودتا کند، اصلاحات اجتماعی را پیشنهاد کند و برخی از روحانیون را قربانی حفظ منافع قدیم خود کند. این خطری است که نباید دست کم گرفت.»

نهادهای اجتماعی متعددی در ایران دچار تحول شده اند

حسن محدثی، جامعه شناس مقیم ایران اخیراً در سخنانی در باشگاه اندیشه گفت: « که ما در یک بدنگاه تاریخی بسیار متفاوتی زیست می کنیم. در حالی که ما درون آن قرار گرفته ایم، شاید به اهمیتش پی نبریم. ولی در یک دوره تاریخی فوق العاده مهمی زندگی می کنیم به دلیل اینکه نهادهای اجتماعی متعددی دچار تحول شده اند. معمولاً قرن ها طول می کشد تا نهادهای اجتماعی در جامعه ای تغییر کنند. اما در دهه اخیر ما شاهد تغییرات در نهادهای اجتماعی هستیم.

تحولات بنیادی در نهاد خانواده در ایران

نهاد خانواده در ایران بشدت متحول شده است. دیگر الگوی زیستِ مشترک، ازدواج دائم نیست. شکل های مختلفِ زیستِ مشترک در جامعه ایران پدیدار شده اند. سلطه الگوی ازدواج دائم شکسته و من در نوشتن رساله ای که همراهی می کنم این الگوی جدید را " همراه یابی" نامیده ایم. این همراه یابی ها بسیار متنوع شده است. و حتی دیگر نیروی دین، نهاد دین در زیست خانوادگی تا حد بسیار زیادی جایگاه خود را از دست داده است. این عقب نشینی حتی در مناسک عقد و ازدواج نیز مشهود است.عملا نیروی دینی در این مناسک در حال حذف شدن است. در خانواده، تحولات بسیار بزرگی رخ داده است. خانواده جایی است که نخستین تحولات آنجا رخ می دهند و سپس اثرات خود را در سطح اجتماعی نشان می دهند.

نهاد دین در ایران اقتدار اجتماعی خود را از دست داده است

تحول بسیار بزرگ دیگری که صورت پذیرفته مربوط به نهاد دین است. نهاد دین برای نخستین بار در تاریخ ایران اقتدار اجتماعی خود را از دست داده است و در همین حال سازمان روحانیت جایگاه اجتماعی خود را از دست داده است. من سال هاست که این موضوع را اعلام کرده ام. در سال ۱۳۹۶ من هشدار دادم که میزان نفرتی که در جامعه ایران از قشر روحانی به وجود آمده، خطرناک است. در همان وقت یک روحانی به نام رسول چگینی در پاسخ این هشدار، من را "جامعه شناس عقب مانده از جامعه" نامید. حال باید او را پیدا کنم و به او بگویم که حالا کی از جامعه جا مانده است. تازه این اول ماجراست. دوباره تکرار می کنم این پدیده در تمام تاریخ کشور ایران سابقه ندارد. دین مهم ترین نهاد اجتماعی در طول تمام تاریخ ایران بوده است. چه در دوران اسلامی، چه در دوران پیشا اسلامی، چه در دوره قبل از زرتشت که مهم بوده است. اگر مشاهده کنید، در تمام تاریخ ایران در هر حرکت اجتماعی دین وجود داشته و این حرکت های اجتماعی از دین تغذیه کرده است. اما حالا داریم می بینیم که جنبش اخیر در تمامی تاریخ ایران تنها جنبشی است که از دین تغذیه نمی کند. در تاریخ معاصر شما نهضت مشروطه را نگاه کنید، نهضت ملی شده نفت را نگاه کنید، انقلاب سال ۱۳۵۷ را نگاه کنید. سال ۱۳۸۸ را نگاه کنید که از دین تغذیه کرده اند. باری این تحول بسیار بزرگی است که در تاریخ ایران سابقه ندارد.

کارگزاران هنری در ایران در حال مبدل شدن به یک نیروی اجتماعی هستند

تحول بزرگ دیگری که در ایران در حال رخ دادن است، نهاد هنر است. برای نخستین بار در ایران، کارگزاران هنری در ایران دارند استقلال پیدا می کنند و در حال مبدل شدن به یک نیروی اجتماعی هستند. آنان کنش های سیاسی و اجتماعی انجام می دهند. بیانیه سیاسی می دهند. از سرمایه اجتماعی بالا برخوردارند و دارند نقش ایفا می کنند. این پدید هم در تاریخ ایران بی سابقه است. شما هیچ سابقه ای در تاریخ ایران ندارید که یک موسیقی دان(پیرنیاکان) در مقابل یک فقیه(ایت الله مکارم شیرازی) بایستد و به او بگوید:"کی گفته که صدای زن حرام است."

تحولات بسیار بزرگی در سال ۱۴۰۲ در ایران رخ خواهد داد

این تحولات در نهادها که در ایران رخ داده بسیار بزرگ است. من این نهادها را به ستون های جامعه تشبیه می کنم. اگر این ستون ها تغییر بکنند، اجباراً تمام جامعه تغییر خواهد کرد. من انتظار دارم که در یکی دو سال آینده تحولات بزرگی را مشاهده کنیم. با تغییر این ستون ها همه ساختارهایی که بر روی این ستون ها بنا شده اند، تغییر خواهند کرد. متحول خواهند شد و جامعه ما را به نحو کلی تغییر خواهند داد. برای همین من پیشتر نوشتم آنانی که قصد مهاجرت دارند و یا [از وضع موجودعاصی شده اند] و تصمیم به خودکشی گرفته اند، دست نگهدارند. تحولات هم اکنون در بطن جامعه ما جریان دارند، اما این تحولات زمان لازم دارند تا رویت پذیر شوند.من فکر می کنم که این تحولات در یکی دو سال آینده رویت پذیر خواهند شد. من پیش بینی کرده ام که در نیمه اول سال ۱۴۰۲ در ایران تحولات بسیار بزرگی رخ خواهد داد.

خیزش و یا جنبش اجتماعی

حسن محدثی، جامعه شناس مقیم ایران در جُستاری تحت عنوان "چشم اندازی نظری در باره‌ی خیزش‌های اجتماعی در ایران" که در ۱۷ آذر گذشته منتشر شد، عوامل اصلی به وجود آورنده‌ی خیزش‌های اجتماعی در ایران را بررسی کرده است. در اینجا خلاصه محدودی از این کار تحقیقی و نتایج بدست آمده در این بررسی نظری آورده شده است:

محدثی خیزش اجتماعی را به هر نوع حرکت جمعی اطلاق می کند که منتهی به بروز شکلی از نارضایتی در محیط اجتماعی می شود و در آن افراد ناراضی متعددی شرکت می کنند. خیزش های اجتماعی، ممکن است شکل مسالمت آمیز داشته باشند یا وجهی مخرب و حتا غارتگرانه پیدا بکنند و مبدل به شورش اجتماعی بشوند. یک خیزش اجتماعی ممکن است بدل به جنبش اجتماعی بشود و مدت مدیدی حیات داشته باشد و حتا بدل به یک انقلاب اجتماعی بشود، یا عمر بسیار کوتاهی داشته باشد.

بنابراین، خیزش اجتماعی، عنوان عامی است که انواعی از کنش جمعی را دربرمی گیرد. دامنه و برد خیزش های اجتماعی می تواند محدود، یا بسیار وسیع باشد. به عنوان مثال، یک خیزش اجتماعی می تواند در میان کارخانه‌ای که هزار کارمند و کارگر دارد، علیه کارفرما رخ بدهد و از قلمروی همان کارخانه هم فراتر نرود و ممکن است کل کشور را درگیر خود سازد. با این حال، خیزش های اجتماعی، پدیده هایی خودانگیخته اند. افراد برای خیزش برنامه ریزی نمی کنند، بلکه در آن درگیر می شوند. بنابراین، می توان گفت که تظاهرات اعتراضی برنامه ریزی شده با خیزش اجتماعی فرق دارد. خیزش ها هم به صورت تظاهرات بروز می کنند، اما هر تظاهراتِ اعتراضی، خیزش اجتماعی نیست. مثلاً به تحصن برنامه ریزی شده‌ی یک گروه اجتماعی کوچک یا بزرگ نمی توان خیزش اجتماعی گفت. وقتی خیزش های اجتماعی تا مدتی دوام پیدا کنند، بدل به جنبش اجتماعی می شوند و برنامه ریزی و شکلی از اَشکال رهبری و مدیریت حرکت نیزدر آن پدید می آید. بنابراین، میتوان خیزش اجتماعی را چنین تعریف کرد: «کنش های جمعی خودانگیخته ای که ناشی از نارضایتی اجتماعی اند و در آن نارضایتی گروهی از افراد به نحو جمعی امکان بروز می یابد.»

عامل ماشه و انواع و اجزای آن

برای اینکه خیزش اجتماعی رخ بدهد، افزون بر انباشت نارضایتی و برساخت اجتماعی مقصّر، نیازبه عامل دیگری هم هست تا خیزش اجتماعی را راه بیاندازد. ناراضیانی که یک مقصّر را برساخت اجتماعی کرده اند و با این برساخت به هم به نحو "سوبژکتیو" و درونی متصّل شده اند، هنوز از شرایط کافی برای خیزش علیه این مقصّر برساخته شده برخوردار نیستند. اتصال عینی نیز لازم است. من در اینجا وضع را تشبیه می کنم به مزرعه‌ی گندمی که خشک شده و مدتها زیرنور آفتاب مانده و آماده‌ی اشتعال است. صاحب مزرعه به هر دلیلی در برداشت گندم تعلّل کرده است. او اگر قدری عاقل باشد، برای چنین مزرعه‌ای چند نگهبان می گذارد و تمهیداتی را لحاظ می کند تا از اشتعال احتمالی در گوشه ای از این مزرعه، پیشگیری کند. اما چنین مزرعه‌ی گندمی با یک مزرعه دار کاهل و بی اعتنا، با ته سیگار عابری که گمان می کند سیگارش را خاموش کرده است، مشتعل می شود و سرتاسر می سوزد. آتش زبانه می کشد و به سرعت گسترش می یابد. اگر باد موافق هم بوزد، هیچ اثری از مزرعه‌ی گندم باقی نمی ماند. عامل ماشه چنین چیزی است.عامل ماشه، یک رویداد است. اما آیا هر رویدادی می تواند نقش عامل ماشه را ایفا کند؟ پاسخ منفی است. رویدادی میتواند به منزله‌ی عامل ماشه نقش ایفا کند که دو ویژگی زیر را داشته باشد:

الف- رویداد مورد نظر باید قابل انتساب به مقصّر برساخته شده باشد. رویدادی که به هیچ نحو رد پای مقصّر برساخته شده در آن دیده نشود، نمیتواند نقش عامل ماشه را ایفا کند. مثلاً اگر حکومت مقصّر برساخته شده است، باید در آن رویداد، رد پای عوامل منتسب به حکومت دیده شود.

ب- رویداد مورد نظر می بایست توان ایجاد غلیان و فوران احساساتِ منجر به اعتراض میدانی را در درون خود داشته باشد. این غلیان جمعی احساساتِ منجر به اعتراض میدانی، مثل شعله‌ی آغازین و مثل نیروی اوّلیه عمل می کند. حرکت از جایی آغاز می شود. کسی یا کسانی هستند که زودتر از بقیّه برانگیخته می شوند و به حرکت در می آیند و حرکت آنها نیرویی را آزاد می کند. اگر وضعیت نارضایتی انفجاری وجود داشته باشد، یعنی شدت و گستره‌ی نارضایتی بسیار زیاد باشد، خیزش عظیمی پدید می آید و اگر انباشت نارضایتی بدین حد نرسیده باشد، خیزش ابعاد کوچکتری خواهد داشت و مهار یا احتمالاً سرکوب آن آسانتر خواهد بود. نکته‌ی مهمی که از بررسی عامل ماشه در خیزش های اجتماعی ایران پس از انقلاب دریافته ام، این است که بین زمان رویدادی که نقش عامل ماشه را ایفا می کند و زمانِ تحقق غلیان جمعی (احساساتِ منجر به اعتراضِ میدانی) همیشه فاصله ای وجود دارد. این فاصله‌ی زمانی بین وقوع رویداد و غلیان جمعی احساسات ممکن است کمتر از یکساعت باشد، یا چند روز باشد.

عامل ماشه در خیزش اجتماعی شهریور ۱۴۰۱

در خیزش اجتماعی شَهریور ۱۴۰۱ رویدادی که نقش عامل مَاشه را ایفا کرد، دستگیری زنده یاد مهسا امینی نبود، بلکه خبر به کما رفتن وی در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ در درگیری و تنش با مأموران گشت ارشاد بود. اما غلیان جمعی احساساتِ منجر به اعتراضِ میدانی، وقتی پدید آمد که خبر مرگ او در عصر روز جمعه ۲۵ شهریور اعلام شد. اعلام خبر به کما رفتن او تأثر گسترده ای پدید آورد و خشم و نفرت عمومی را برانگیخت. اما هنوز غلیان جمعی احساساتِ منجر به اعتراض میدانی، رخ نداده بود. بعد از اعلام مرگ او بود که نخستین اعتراض میدانی در جلوی بیمارستان کسری در میدان آرژانتین تهران رخ داد و سپس در مکان های دیگر هم دیده شد. بنابراین، سه روز بین شروع رویداد عامل ماشه و غلیان جمعی احساساتِ منجر به اعتراضِ میدانی فاصله بود. در این سه روز، نیروهای مسئول فرصت داشتند وضعیت را مدیریت کنند و خشم و نفرت عمومی برانگیخته شده را در مجاری متفاوتی راه اندازی کنند.

خیزش‌های اجتماعی نمی میرند، بلکه تبدیل می شوند

امّا پرسش اصلی در این بحث این است که بر سر خیزش های اجتماعی چه می آید؟ پاسخ کلی من این است که خیزش ها نمی میرند، بلکه تبدیل می شوند. خیزش های اجتماعی اگر ادامه پیدا کنند، به جنبش اجتماعی بدل خواهند شد. برخلاف خیزش ها که به نحو خودجوش شکل می گیرند، جنبش های اجتماعی

از نوعی سازماندهی و برنامه ریزی حداقلی و دستکم نوعی رهبری میدانی برخوردارند. برخلاف خیزش های اجتماعی که واجد نشانگاه یا آماج هستند و این آماج همان چیزی است که به عنوان مقصّر شناخته می شود، جنبش ها واجد هدف اند و بر اساس نوع اهداف از هم متمایز می شوند. بنابراین، یکی از مسیرهای خیزش های اجتماعی، تبدیل آن به جنبش اجتماعی است و این اتفاقی است که برای خیزش اجتماعیی شهریور ۱۴۰۱ رخ داده است و ما اکنون با یک جنبش سراسری و بزرگ مواجه ایم. اما همیشه این اتفاق نمی افتد، زیرا "پتانسیل" نارضایتی، همیشه چنان بزرگ نیست که بتواند سوخت یک جنبش اجتماعی را تدارک ببیند. وانگهی، بسیاری وقت ها ماشین سرکوب بسیار نیرومند است و خیزش اجتماعی را در ظاهر از بین میبرد؛ مثل خیزش مشهد در سال ۱۳۷۱.

اما کالبد یا بدنه‌ی خیزش که نیروی اصلی خیزش آنجا است و همان نیز می تواند ابعاد و بُرد خیزش را محدود، یا گسترده سازد، متغیرهای دیگری هستند. از نظر من در وجه زیرین خیزشِ اجتماعی سه متغیر، یا سه عامل بسیار مهم: انباشتِ نارضایتی، حافظه‌ی اجتماعی سلبی و برساخت اجتماعی مقصر وجود دارد. اما این سه متغیر در یک شرایطِ ساختاری که به طور مداوم نارضایتی اجتماعی تولید می کند، یعنی شرایطی که در آن روابطِ نسبتاً پایداری بین نیروهای اجتماعی مختلف وجود دارد که در طول زمان پدید می آیند. هر قدر انباشت نارضایتی بیشتر و همه گیرتر باشد، خیزش اجتماعی ابعاد و بُرد وسیع تری پیدا می کند و هر قدر حافظه‌ی اجتماعی سلبی خصمانه تر باشد، خیزش خشن تر و مخرب تر می شود. اما برساختِ اجتماعی مقصر به معنای آن است که بخشی از مردمِ باور داشته باشند که نیروی مقابل، یعنی حکومت، مقصر و مسأله دار است. این باور هم چیزی نیست که به یکباره پدید آید، بلکه در طول زمان شکل می گیرد.

نتایج بدست آمده در بررسی نظری حسن محدثی در باره خیزش ها و جنبش های اجتماعی ایران

حسن محدثی می نویسد میتوان نتایج نظری بدست آمده در بررسی خیزش ها و جنبش های اجتماعی ایران را در فرازهای زیر صورتبندی کرد:

۱- جنبش اجتماعی اخیر، جنبشی بزرگ مقیاس و کشوری است، زیرا محصول وضعیّت نارضایتی انفجاری است. هم گستره‌ی نارضایتی در آن وسیع است و هم شدت نارضایتی در آن بالا است. نشانه های کشوری بودن جنبش صرفاً در تعداد زیاد شهرهای درگیر در این جنبش نیست، بلکه درگیری انفسی یا "سوبژکتیو" برخی اعضای اکثریت خانواده های کشور نیزنشانه‌ی مهمی است.

۲ - نارضایتی اجتماعی در این خیزش هم به صورت انباشت منتشر و غیرمتمرکز و هم به صورت انباشت متمرکز وجود دارد. از این رو، منبع سوخت یا تغذیه‌ی این خیزش اجتماعی، بسیار نیرومند و مستمر است. حتا اگر جنبش مهار شود، این منبع تغذیه برای خیزشهای بعدی کار خواهد کرد و آنها را هم تغذیه خواهد نمود و تا زمانی که این نارضایتی ها به نحو مؤثری مدیریت نشوند، (یعنی خواسته های ناراضیان برآورده نشوند) میتوان احتمال وقوع خیزشهای بعدی را داد.

۳ - نارضایتی ها در حال حاضر بیشتر کل نگر است و معطوف به کلّیت سیستم اجتماعی (یعنی حکومت و اساس آن) است. از این رو، سویه ای رادیکال دارد. این وضعیتِ رادیکال به خاطر بسته شدن تمام راههای اصلاح است که از سال ۱۳۷۶ تا ۱۴۰۰ دنبال شده است.

۴ - خشونت شدید لفظی و فیزیکی که در این جنبش اجتماعی دیده می شود- چه بسا رفته رفته بیشترهم بشود- ناشی از شدت نارضایتی اجتماعی و هم ناشی از حافظه‌ی اجتماعی منفی و تحقیرِ ناراضیان توسط نیروهای نظام سیاسی و به رسمیت نشناختن آنها است. اما بیش از هر چیز سرکوب تام جنبش است که سبب افزایش خشونت از سوی معترضان می شود. بنابراین، هر قدر که حکومت خشونت بیشتری به کار گیرد، به همان نسبت طرف مقابل را به روی آوردن به خشونت گری بیش از پیش ترغیب می کند و خشونت گری جنبش افزایش خواهد داد.

۵- بدونِ انجام اصلاحاتِ اساسی، صادقانه و اعتمادآفرین برای اجابت خواستِه ها و بر طرف نمودن نارضایتی ها امکان حل و فصل وضعیت خصومت آمیز کنونی بین جنبش اجتماعی کنونی از یک سو و حکومت[اسلامی] از سوی دیگر وجود ندارد. در صورت عدم حرکت در این مسیر، خیزش های بعدی نیرومندتر و وسیعتر و خشونت بارتر و مخرب تر خواهند بود.

۶ - به دلیل تهی شدن سیستم اجتماعی (رژیم سیاسی) از خبرگان کارآمد، توانش تدبیر سیستم در مواجهه با وضع کنونی و برآوردن خواست های ناراضیان نه تنها مطلوب نیست، بلکه در عمل علیه خود سیستم عمل می کند و به جای آنکه به بقای آن کمک کند حیات درونی سیستم را بیشتر به خطر میاندازد. در دهه های اخیر نهادهایی چون شورای نگهبان و دیگر سازمانهای گزینش‌گربه شدّت ضدّ کارکردی عمل کرده اند.

۷ - معترضان حاضر در خیابانها بخش کوچکی از ناراضیان را تشکیل میدهند. ناراضیان را نیز میتوان به دو گروه بالقوّه و بالفعل تقسیم کرد. بخش بزرگتر ناراضیان، مترصّد زمانی هستند که ماشینِ سرکوب رژیم ناکارآمد گردد و از هزینه های حضور در میدان اعتراض کاسته شود. حضور گسترده مردم ناراضی در ماههای میانی نیمه‌ی نخست سال آینده بسیار محتمل است.

۸ - با تداوم جنبش، ساز و کارهای سرکوب به تدریج ضعیف تر و ضعیف ترمی شود. انتخاب گزینه‌ی سرکوب تام در برابر جنبش های سراسری و بزرگ بسیار مخاطره آمیز است. اگر سرکوبِ جنبش روندی فرسایشی و طولانی را طی کند، می تواند به ضد خود بدل شود و منجر به ناکارآمدی ماشین سرکوب شود؛ زیرا نیروها می بایست به لحاظ معنوی و ایدئولوژیک و نیز به لحاظ مادی مداوماً تقویت شوند، اما امکانات بالقوه نظام برای انجام چنین کاری در این شرایط بحرانی کمتر و کمتر می شود.

۹ - تداوم طولانی تقابل خشونت بار بین نیروهای جنبش و حکومت میتواند به تدریج پای مداخله‌ی نیروهای محیط خارجی (به تعبیر "کاستلز" Manuel Castells محیط ژئوپولیتکی) را سبب شود و شرایط را برای نظام سیاسی حاکم سخت تر کند. البتّه، در مورد این جنبش به نظر میرسد این مداخلات، غیرمستقیم (نظیراخراج سفرا و فشارهایی از این دست) باشد و به ساز و کارهای سیاسی بسنده شود و منتهی به مداخله‌ی مستقیم نیروهای خارجی در کشور نشود. به همین دلیل خطر تجزیه برای کشور تقریباً غیرمحتمل خواهد بود، زیرا در شرایط کنونی فرآیند اجتماعی فعال شده در شرایط فاجعه بار، همبستگی اجتماعی بسیار نیرومندی را در میان آحاد مردم کشور ایجاد است.

۱۰ - در بستر اجتماعی که رسانه های الکترونیک در آن نقش بزرگی دارند، جنبش های سراسری و بزرگ جدید واجد پنج نوع فرآیند برای رهبری هستند: رهبران برنامه ریز که دانش مبارزه را عرضه و توزیع می کنند و ادبیات مبارزه را خلق می کنند، رهبران انگیزه بخش و نمادینی که الهام بخشی می کنند و موجب تقویت انگیزه‌ی افراد برای پیوستن به جنبش و تداوم و پیگیری آن می شوند و بیشتر کار رسانه ای می کنند، رهبران عملیاتی که دربه صورت میدانیِ وارد کار عملیاتی می شوند و هدایت میدان را عملاً در دست می‌گیرند، و رهبران فکری و ایدئولوژیک که انسجام فکری ایجاد می کنند و اهداف را به نحو نظری مورد بحث قرار میدهند و خط مشی ها را تئوریزه می کنند، و بالاخره، رهبران سیاسی که هدایت عملی جنبش را به دست می گیرند و بقیه را دعوت به اتحاد، هماهنگی و انسجام می کنند، با نیروهای مختلف داخلی و خارجی وارد گفت وگو و مذاکره می شوند.

در جنبش های کلاسیک حداکثر دو نوع رهبری فکری و سیاسی وجود دارد که گاهی این دو نقش نیز در فرد معیّنی متمرکز می شود. اما در جنبش های جدید وضع بسیار متفاوت است. اکنون نکته‌ی مهم این بحث این است که در شرایطی که ماشین سرکوب بسیار نیرومند است، این دسته‌ی آخر، یعنی رهبران سیاسی در ابتدای امر ظاهر نمی شوند و زمانی پدیدار می شوند که امکان فعّالیت و رهبریشان فراهم شود. بنابراین، رهبری نوع پنجم، یعنی رهبران سیاسی در این نوع جنبش ها ممکن است بسیار دیرتر ظهورکرده و به صحنه بیایند؛ یعنی در زمانی که افق امن تری برای فعّالیت اینگونه افراد شکل می گیرد. انتظار میرود برای جنبش اخیر در ایران در پنج یا شش ماه آینده تبلور و ظهور این چهره های سیاسی را ببینیم.

۱۱- افرادی که به تعبیر "رندال کالینز" Randall Collins جامعه شناس آمریکای واجد سرمایه‌ی اجتماعی ناظر به شهرت هستند(یعنی سلبرتی ها)، در این جنبش اجتماعی نقش مهمی دارند. مطابق با آخرین تحقیقات جامعه شناختی که رسماً توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است، هم اکنون این مشاهیر رسانه ای (یعنی سلبرتی ها)، که در شبکه های اجتماعی اعتبار و نفوذ بالایی دارند، جزو مهمترین گروههای اجتماعی مرجع کشورهستند. این در حالی است که در جنبش سال ۱۳۵۷ روحانیان و روشنفکران جزو مهمترین گروههای مرجع بوده اند.

۱۲ - در مواجهه با خیزش یا جنبش اجتماعی چند گزینه وجود دارد. گزینه های عدم مداخله و پایش و مراقبت و گزینه‌ی مداخله‌ی محدود، راهبردهایی هستند که برخی رژیم های سیاسی در جوامع به لحاظ سیاسی توسعه یافته به کار می گیرند. امّا مواجه سرکوبگرانه بیشتر در جوامعی دیده می شود که به لحاظ سیاسی توسعه نیافته اند.

۱۳ - عدم به رسمیت شناختن حقوق معترضان سبب غیرمشروع دانستن کل قانون نظام سیاسی حاکم در چشم آنها می شود و اعتراضات را به سمت غیرمدنی شدن و خشونت سوق میدهد. استفاده از روشهای سرکوب که حقوق معترضان را به رسمیت نمی شناسد، نیز اعتراض غیرمدنی پدید میآورد.

تمدن یا توحش، مساله این است

احمد پورمندی

۱- توحش

«فقه وحشی وحشی» عنوانی است که آقای عبدالله ناصری، عضو هیأت علمی و گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه الزهراء، برای حکومت دینی جمهوری اسلامی بر گزیده است.

شاید این عنوان کلیدواژه ای باشد برای شناخت جنبش « زن، زندگی، آزادی» و نزدیک شدن به پاسخ سوالات سختی که دوستان تحریریه میهن در ارتباط با فرجام این جنبش، پیش نهاده اند.

فقه شیعه تا وقتی به حکومت نرسیده بود، گرچه واپسگرا و به شدت نامعاصر بود، شاید اصلا وحشی نبود و یا -به بیان دقیق تر- سویه و حشی وجود آن آشکار نبود. پس از به قدرت رسیدن فقه و استقرار ولایت فقه در ایران، توحش فقه شیعه آشکار شد. خمینی با اعلام اینکه حفظ نظام اوجب واجبات است و برای حفظ قدرت می توان به هر وسیله ای، حتی تعطیل احکام منتصب به خدا بهره جست، از این توحش پرده برداری کرد و با کشتار افسران در مدرسه رفاه، قتل عام انبوه جوانان در دهه سیاه شصت و در نهایت، با صدور فرمان قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، آن را به اوج رساند. گرگ تازی حکام شرعی نظر خلخالی و محمدی گیلانی نمادهایی از این فقه وحشی و توحش فقه بودند.

در بود خمینی و پس از او، توحش فقه در آرای مجتهدان حکومتی تداوم یافت.

مصباح یزدی، که او را پدر معنوی جبهه فوق ارتجاعی پایداری می دانند، شاخص ترین چهره توحش فقه و فقه وحشی بعد از خمینی است. او تا زنده بود، رسما از برده داری دفاع می کرد، برای مردم هیچ حقی در گزینش حاکم قائل نبود، دفاع از حکومت در مقابل اعتراضات مردم را جنگ با کفار و خوارج می دانست و در جنگ هر کاری از جمله تبدیل اسرا به بردگان و تجاوز به آنها را مجاز می دانست.

اصلا تصادفی نیست که خامنه ای در اوج جنبش زن، زندگی، آزادی، زبان به ستایش از مصباح می گشاید، او را برتر از هگل می داند و از حواریونش می خواهد که آرای مصباح را ترویج کنند. شخص خامنه ای اینک به نماد توحشی بدل شده که فقه وحشی یکی از سه پایه و پایه اصلی آن است.

توحشی که در صد و بیست روز گذشته در خیابان، زندان و شکنجه گاه ها حاکم بوده است، بر سه پایه فقه وحشی، سرمایه های بزرگ تجاری - مالی دزدسالار و اراذل و اوباش متشکل در سپاه، جمعیت های مداحان و دستجات موسوم به خودسر و لباس شخصی، متکی است. اینکه رییس دولت خامنه ای اوضاع امروز کشور را به اوضاع جنگ احزاب تشبیه می کند که در آن سپاه محمد به محاصره « کفار و یهودیان» در آمده بود، از جمله بیانگر اراده حکومت برای توسل به هر وسیله ای است برای نجات خویش است.

۲- تمدن

اگر کرامت انسان و حق او در تعیین سرنوشت خویش را محور اصلی تمدن معاصر بدانیم، جنبش مشروطه یک نقطه عطف بزرگ در تلاش باشندگان این جغرافیا، به سوی تمدن بوده است.

با مشروطه، قانون اساسی، مشروط شدن حقوق پادشاه به قانون، پارلمان و قوه قضاییه عرفی به مثابه نهادها و نشانه های گذر به تمدن، وارد حیات سیاسی و امر حکمرانی در کشور شدند و از آنجا، پایه های محکمی برای شکل گیری دولت- ملت گذاشته شد.

از مشروطه تا بهمن سیاه ۵۷ ، علی رغم فراز و فرود ها، در حرکت مردم و جامعه به سوی تمدن، حکومت ها در مجموع یا در کنار مردم بودند و یا عموما-به غیر از دوره هایی که استبداد خشن فردی پادشاهان پهلوی، روند حرکت به سوی تمدن را دچار اختلال می کرد- درمقابل آنها قرار نداشتند. انقلاب بهمن به این روند نقطه پایان گذاشت و فقه وحشی ، تمام قد در مقابل این سیر بالنده قرار گرفت .

این امر تنها به حوزه آزادی های فردی و حوزه فرهنگ محدود نماند و در طول ۴۳ سال حکومت این فقه، با سلطه اجنبی ستیزی، جهل و فساد بر اقتصاد و سیاست ، همه شؤنات تمدنی کشور یا فروپاشید و یا در آستانه فروپاشی قرار گرفته است.

از دست دادن نهاد حکومت، ضربه سنگینی به اردوی تمدن وارد ساخت و آن را به پستوی خانه ها و اعماق جامعه راند تا در آنجا به حیات خود ادامه بدهد.

تحولات انقلابی در حوزه علم و فن و روند جهانی شدن اقتصاد و همه شؤنات زندگی، به یاری اردوی شکست خورده تمدن آمدند . در نتیجه ۴۳ سال

جنگ و گریز مستمر، نهاد های خانواده، دین، روحانیت و هنر دستخوش تحولات عمیق شدند. نهاد دین در سایه رسوایی فقه وحشی، مرجعیت سیاسی خود رااز دست داد.

روحانیت دیگر مهم ترین گروه مرجع نیست و در بخش بزرگی از جامعه، نفوذ خود را کاملا از دست داده است. مهم تر از این ها، نهاد خانواده که طی قرن ها مهم ترین نهاد اجتماعی بود و هنوز هم هست، دستخوش تحولات عمیقی شده است. دختران و زنان دیگر به بی حقوقی در خانواده تن نمی دهند. ازدواج سفید به یکی از اشکال رایج همزیستی جنسی بدل شده است . زنان بسیاری از استقلال اقتصادی برخوردارند و بیش از ۵۰ ٪ ظرفیت دانشگاه ها و فارغ التحصیلان را تسخیر کرده اند. جامعه به خلق سنن و قواعد جدیدی در بسیاری از حوزه های زندگی از عقد و ازدواج تا مرگ و مراسم خاکسپاری، دست یازیده است.

حوزه « کار» با رشد وسیع دانشکاری و خویشکاری دستخوش تحول شد و در اعماق جامعه، بر خلاف آنچه در سطح جاری بود، امواج تحولات تمدنی، هر دم نیرومند و نیرومندتر شدند و در نهایت به یک سونامی فرا روییدند. جنبش «زن، زندگی، آزادی» نخستین امواج کف آلود ناشی از سونامی بزرگی است که به ساحل رسیده اند. امواج نیرومند و فیصله بخش هنوز در راهند. به این جنبش بپردازیم.

زن، زندگی، آزادی ، جنبشی از جنس تمدن و برای تمدن!

در این جنبش، زنان پیشتازند و برخلاف همه جنبش های پیشین، از مشروطه تا جنبش سبز، نه روحانیت حضوری دارد و نه از شعار های دینی خبری دیده می شود. به رغم فلاکتی که گریبانگیر جامعه شده، جنبش تقریبا هیچ مطالبه معیشتی را در دستور کار خود ندارد. همین سه ویژگی کافی است تا به این نتیجه برسیم که با جنبشی با داعیه تمدنی روبرو هستیم و این امواج کف آلودی که در چهار ماه گذشته خواب از چشم حکومت ربوده، نه اعتراض مشتی جوان گیمر، که طلایه دار یک جنبش تمام خلقی است که در درجه اول می خواهد تمدن به سرقت رفته و پایمال شده خود را از فقه وحشی و اربابان قدرت پس بگیرد.

پیشانی جوان و رادیکال این جنبش و نشانه گرفتن کل نظام از یک سو و توسل خامنه ای به فقه وحشی مصباح و اراذل و اوباش از سوی دیگر، عمق و پهنای شکاف میان دو اردوگاه را نشان می دهند و روشن می کند که « تضاد عمده» نه معیشتی و طبقاتی، نه میان سنت و مدرنتیه و نه بین آزادی و استبداد ، بلکه میان تمدن و بربریت است.

جامعه ایران گرفتار گسل ها و ابر بحران های جنسیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نسلی، اتنیکی و زیست محیطی است . اما اصلا تصادفی نیست که جنبش مهسا به هیچ گسل خاصی محدود نشده است و حل و فصل همه مشکلات را به نجات تمدن از چنگ فقه وحشی و متحدان آن گره زده است.

حرکت شتابناک از نخستین جرقه ها تا هدف قرار دادن کل نظام و رهبر آن و نیز نگاه در مجموع مهربان بخشی از کنشگران جنبش به گذشته پیش از جمهوری اسلامی، از جمله نشانه هایی هستند که نشان میدهند این جنبش چه می خواهد: باز پس گیری تمدن از فقه وحشی، مطالبه اصلی این جنبش است که در شعار « ایران را پس می گیریم» هم متجلی می شود. جنبش زن، زندگی، آزادی منتظر فتح برج و بازوی کاخ دیوان و باز پس گیری تمدن نیست. در تمدنی که در اعماق جان جامعه حفظ شد و بالید، زندگی می کند و آن را ورز می دهد و می سازد. جنبشی از جنس تمدن و برای تمدن است و عزم آن دارد که بازی را از آنجایی شروع کند که با سقط جمهوری و عبور از استبدادی به استبدادی دیگر، ناتمام مانده بود. کرامت انسان و حق او برای تعیین سرنوشت خود، زندگی در تکثر و تنوع، آزادی، برابری و همبستگی و عشق به میهن به مثابه خانه مشترک همه ایرانیان، امواجی هستند که در این جنبش جاری شده اند و با آن زندگی می کنند. در نگاه مهربان به گذشته، هیچ نشانی از احیای استبدادی دیگر دیده نمی شود.

۳- چشم انداز و راهکار

جنبشی برخاسته از تمدن، که در آن زیست می کند و آنرا می آفریند، از جنس نور و نرم افزار است و با نورافشانی بر تاریک خانه های فساد و فقه وحشی، آنها را فتح یا ذوب میکند تا اطراف هسته سخت قدرت خلوت و خلوت تر شود و پیکره پوک آن به این یا آن شکل در هم بشکند یا فرو بریزد. در مقابل جنبش زن، زندگی، آزادی فقط یک چشم انداز وجود دارد و آن پیروزی است. زمان دستیابی به پیروزی را اما، عوامل متعددی نظیر داشتن نقشه راه و دستگاه رهبری توانا که بتواند نقشه های تاکتیکی و راهبردی را به اقدامات مشخص سیاسی تحویل کند و در نقش رهبر یک ارکستر بزرگ، هماهنگی را تولید و تضمین کند، ضروریاتی انکار ناپذیری هستند.

نظر به خصلت این جنبش، راهکار و ساختار رهبری و مکانیسم های تولید اراده مشترک سیاسی باید از این خصلت تمدنی برخوردار باشند. یعنی هم تکثرگرایی، حق تعیین سرنوشت و حضور بی دغدغه همه گرایشات سیاسی را تضمین و تشویق کند و هم نهادهایی فراگروهی مرکب از عناصری فاقد آلودگی های ضد تمدنی و با هدف راهبردی نجات میهن از چنگ فقه وحشی، بر فراز گروه های سیاسی که هر کدام گوشه های از این چهل تکه مدنی را میبافند، خلق کند. در چنین راهبردی، سیاست باید بپذیرد که به مثابه زیر مجموعه ای از تمدن، تابع و خدمتگزار آن باشد.

اگر علاقمندان بخواهند که بر این مبانی، طرح های مشخصی تهیه شود، می توان به گفتگو نشست.

---

* تمدن را در این نوشته ، نظم اجتماعی مرکب از ساختار اقتصادی، سازمان سیاسی، سنن اخلاقی و فرهنگ و هنر در نظر گرفته ام که در آن خلاقیت فرهنگی امکان پذیر باشد. تمدن نوین بر این اصل بنا شده است که هر انسانی باید از حق تعیین سرنوشت خویش برخوردار باشد و کرامت انسانی غیر قابل دست درازی است.

جنبشی برخاسته از تمدن، که در آن زیست می کند و آنرا می آفریند، از جنس نور و نرم افزار است و با نورافشانی بر تاریک خانه های فساد و فقه وحشی، آنها را فتح یا ذوب میکند تا اطراف هسته سخت قدرت خلوت و خلوت تر شود و پیکره پوک آن به این یا آن شکل در هم بشکند یا فرو بریزد. در مقابل جنبش زن، زندگی، آزادی فقط یک چشم انداز وجود دارد و آن پیروزی است. زمان دستیابی به پیروزی را اما، عوامل متعددی نظیر داشتن رویا و پروژه سیاسی فراگیر، داشتن نقشه راه و دستگاه رهبری توانا که بتواند نقشه های تاکتیکی و راهبردی را به اقدامات مشخص سیاسی تحویل کند و در نقش رهبر یک ارکستر بزرگ، هماهنگی را تولید و تضمین کند، ضروریاتی انکار ناپذیری هستند.

در این جنبش، زنان پیشتازند و برخلاف همه جنبش های پیشین، از مشروطه تا جنبش سبز، نه روحانیت حضوری دارد و نه از شعار های دینی خبری دیده می شود. به رغم فلاکتی که گریبانگیر جامعه شده، جنبش تقریبا هیچ مطالبه معیشتی را در دستور کار خود ندارد. همین سه ویژگی کافی است تا به این نتیجه برسیم که با جنبشی با داعیه تمدنی روبرو هستیم و این امواج کف آلودی که در چهار ماه گذشته خواب از چشم حکومت ربوده، نه اعتراض مشتی جوان گیمر، که طلایه دار یک جنبش تمام خلقی است که در درجه اول می خواهد تمدن به سرقت رفته و پایمال شده خود را از فقه وحشی و اربابان قدرت پس بگیرد. « تضاد عمده» نه معیشتی و طبقاتی، نه میان سنت و مدرنتیه و نه بین آزادی و استبداد ، بلکه میان تمدن و بربریت است.

گفتگوی ملی پیرامون قرارداد اجتماعی نوین و ترسیم افق آینده

سعید پیوندی

بیش از ۴ ماه از آغاز جنبش زن، زندگی، آزادی می گذرد و چشم انداز و چالش های این رخداد مهم سیاسی همچنان موضوع بحث های سنجشگرانه پرشماری در داخل و خارج کشور است. همه شواهد نشان می دهند که این جنبش پس از یک دوره بسیار پویا و حضور فعال دختران و پسران در خیابان ها وارد دوران جدیدی شده است. اگر سه ماهه نخست جنبش اعتراضی را دوران زایش طوفانی و پویایی انقلابی اولیه آن بنامیم، اکنون می توانیم از دوران تثبیت و دورنمای گسترش کیفی و کمی آن سخن بگوئیم. چالش دوران جدید جنبش گسترش مشارکت اقشار گوناگون جامعه و نیز تدارک قرارداد اجتماعی و پروژه جمعی است که باید به افق جدید و رویای جمعی جامعه ایران تبدیل شود.

جنبش گسست از گذشته

با وجود نارضایتی های گسترده و بحران های چند سویه در جامعه، جنبش زن، زندگی، آزادی رخدادی غیرمنتظره در فضای پرتنش کشور بود. ترکیب اجتماعی کسانی که به خیابانها آمدند، پویایی درون زای جنبش، اشکال کنش و یا مطالبات و خواست های آنها جامعه ایران را تا حدودی غافلگیر کرد.

نقش مرکزی دختران و پسران جوان، شجاعت اجتماعی مثال زدنی، طرح مطالباتی که به زندگی روزمره مربوط می شوند، رادیکالیسم سیاسی و تداوم جنبش در طول زمان اصلی ترین ویژگی های این جنبش را تشکیل می دهند.

این جنبش را همزمان بخاطر مطالبات و اشکال کنشگری باید نوعی گسست قطعی در مقایسه با گذشته دانست. این گسست بیش از هر چیز در رابطه با حکومت و نظم اسلامی-شیعی موجود مشاهده می شود. نوعی مرزبندی فرهنگی و سیاسی بنیادی با حکومت دینی که در شعارهای اصلی، نمادهای جنبش و یا شیوه کنشگری آن بازتاب می یابد. سه واژه اصلی که هویت اولیه جنبش را شکل دادند در برابر نظام ارزشی و گفتمان حکومتی قرار دارد که نماینده فرهنگی مرگ زده و سوگوار است، به آزادی باور ندارد، پاسخگوی سیاست ها و اعمال خود نیست و تبعیض های جنسیتی نظام مند و دینی اصول پایه ای آن را تشکیل می دهند. این جنبش همزمان نوعی گسست با نیروهای سیاسی موجود در صحنه سیاسی هم به شمار می رود چرا که چهره ها، گرایش ها و نمادهای اصلی نیروهای سیاسی کنونی ایران جای چندانی در دوران اول جنبش نداشتند.

گام های بزرگ جنبش

شاید مهم ترین دستاورد سیاسی جنبش اعتراضی زن، زندگی، آزادی این بود که ضرورت دگرگونی نظم سیاسی را در دستور کار جامعه ایران قرار داد. امری که تا تابستان ۱۴۰۱ قابل تصور نبود در زمانی کوتاه چند هفته ای توانست به یک چشم انداز سیاسی ممکن در داخل کشور و در سطح بین المللی تبدیل شود. نشانه اصلی این چرخش اساسی ذهنیت تغییر یافته جامعه کنونی ایران است که بیش از هر زمان مشروعیت حکومت دینی را به پرسش می کشد. با آنکه روند مشروعیت زدایی از حکومت اسلامی پس از جنبش سبز در سال ۱۳۸۸ شتاب گرفته بود اما هیچگاه در انگاره جمعی جامعه چشم انداز تغییر حکومت به میزان کنونی برای افکار عمومی مطرح نبود.

جنبش زن، زندگی، آزادی توانست روندهای ترس زدایی درون جامعه را شتاب بخشد و افسانه شکست ناپذیری نهاد سرکوبگر و امنیتی چند لایه را به چالش بکشد. جنبش اعتراضی بستر طبیعی پدید آمدن شجاعت اجتماعی جدید و قهرمانان جوان بی نام و نشانی بود که با دستان خالی دیوار بلند ترس در جامعه را فرو ریزند. نقشی که دختران جوان در روند ترس زدایی جمعی ایفا کردند و می کنند تاریخی است.

جنبش اعتراضی موضوع جدایی حکومت از دین را به مرکز بحث های سیاسی جامعه پرتاب کرد. هویت سکولار این جنبش به معنای فاصله گرفتن بخش بزرگی از افکار عمومی ایران، بویژه جوانان، از نظم دینی و سلطه نهاد دین و روحانیت در ایران است. دستگاه روحانیت حکومتی اکنون، بیش از هر زمان، بروی صندلی اتهام نشسته و باید پاسخ دهد که چرا از آن همه وعده های بلندپروازانه سال ۱۳۵۷ جز بحران، تنش های اجتماعی، تبعیض، سیه روزی و سراشیبی سقوط چیزی نصیب جامعه ایران نشده است. روحانیت حتی در امر معنوی و اخلاقی که به کارکرد اصلی تاریخی خودش مربوط می شد هم شکست فاحشی خورده و خود به یکی از بازیگران فساد، بی اخلاقی، دروغ و ریاکاری دینی تبدیل شده است.

جنبش اعتراضی با خلاقیت کم نظیری موفق شد روایتی هایی از هویت خود بیآفریند که گروه های بزرگی خود را در آن بیابند و زمینه نوعی احساس تعلق جمعی به یک آرمان سیاسی و فرهنگی نو را فراهم آورد. قهرمانان جوان و کم و سن سالی این جنبش به نماد های هویتی نیرومند آن تبدیل شده اند. نسل جدیدی از کنشگران سیاسی به میدان آمده و خون جوان در رگ های نیروی تغییر در درون جامعه جاری شده است.

چالش های بزرگ جنبش اعتراضی

این جنبش مانند بسیاری دیگر از جنبش های اجتماعی دو دهه اخیر در چهار گوشه گیتی خود

جوش، بدون رهبری و بدون سازمان اولیه و ساختار عمودی است. سازمان های مدنی و صنفی نقشی چندانی در سازمان دهی آن ندارند و کنشگران جوان با ابتکارات و خلاقیت و بصورت شبکه ای حرکت های اعتراضی را سازمان می دهند.

جنبش زن، زندگی، آزادی اما در روندهای تحول خود در برابر چالش های بزرگی هم قرار گرفته است که باید بتواند برای آنها پاسخ های مناسب و سازگار با شرایط جامعه ایران را بیابد.

چالش اول مربوط به پیوند با جنبش های اعتراضی دیگری است (جنبش زنان، محیط زیست، معلمان، کارگران ...) که در جامعه ایران حضور دارند. در مواردی این پیوند در عمل و در خیابان شکل گرفته است (مانند جنبش های اتنیکی در کردستان و یا بلوچستان)، اما در زمینه همگرایی جنبش های موجود و گفتگوی بین نسلی و فرانسلی آورده ها بسیار ناکافی هستند.

چالش دیگر که بی ارتباط با چالش پیشین نیست شکل دادن به یک قرارداد اجتماعی نوین در چهارچوب یک پروژه ملی و ترسیم افق جدید امید و تغییری است که باید به مشارکت گسترده گروه های گوناگون اجتماعی از تهیدستان تا طبقه متوسط شهری یاری رساند. همه شواهد نشان می دهند جامعه ایران هنوز آثار ترومای شکست و سرخوردگی های ژرف جنبش های اجتماعی و اعتراضی دهه های گذشته از روح و روان جامعه زدوده نشده است. این تجربه های تلخ بر وجدان جمعی جامعه امروز سنگینی می کند و ترسی را در روانشناسی بخش‌های بزرگی از جامعه ایران شکل می دهد که به نظر می رسد عامل بازدارنده مهمی برای مشارکت گروه های گسترده تر بویژه در میان طبقه متوسط باشد. نها از جمله به پروژه این جنبش و افقی که برای آینده باید شکل داد باز می گردد.

بخش های بزرگی از طبقه متوسط در ۲۵ سال گذشته امید داشت از طریق صندوق های رای تغییراتی مثبت را در شیوه حکمرانی و حکومت جمهوری اسلامی بوجود آورد. با وجود نومیدی و سرخوردگی از تحولات مثبت سیاسی در کشور و خشم از فساد فراگیر، بی لیاقتی و ناکارایی حکومت برای رویایی با بحران های چند سویه، بسیاری از آینده نامعلوم هم هراس دارند. جمهوری اسلامی این روانشناسی جمعی را بخوبی می شناسد و با تکرار موضوع امنیت و ادعای جلوگیری از هرج و مرج و فروپاشی جامعه تلاش می کند به این ترس دامن زند و از پیوستن گسترده کسانی که از وضعیت بحرانی کشور بسیار ناراضی و سرخورده اند به جنبش جلوگیری به عمل آورد.

جنبش زن، زندگی آزادی باید برای این چالش ها پاسخ های مناسب بیابد و پیوندهای خود با جامعه را گسترده تر کند. قرارداد اجتماعی نوین در قالب پروژه مشترک می تواند آن رویای جمعی باشد که بخش های بزرگی از جامعه را به میدان مبارزه فعال با جمهوری اسلامی بکشاند.

امکان عقب نشینی حکومت ؟

از همان نخستین روزهای شکل گیری جنبش زن، زندگی، آزادی شماری از نیروها و چهره های سیاسی داخل ایران بویژه کسانی که در فضای سیاسی جمهوری اسلامی هنوز اپوزیسیون "خودی" به شمار می روند، از حکومت خواستند دست از لجاجت بر سر حجاب اجباری بر دارد، به مطالبات اصلی جنبش توجه کند و تغییراتی در شیوه حکمرانی کنونی بوجود آورد تا مشروعیت و اعتماد از دست رفته بازسازی شود. برخی از گروه های سیاسی در میان اصلاح طلبان حکومتی هم با طرح پیشنهادهای رادیکال تر مانند برگزاری همه پرسی و یا انتخابات بدون نظارت استصوابی را راه حل برون رفت از بحران سیاسی و اجتماعی دانستند. کسانی هم در جامعه مدنی مانند عباس عبدی انگشت بر روی گره گاه های اصلی ساختار سیاسی گذاشتند و راه حل اساسی را در گروی انتقال قدرت به جامعه و تفکیک واقعی قوا و استقلال دستگاه قضایی به شمار می آورند.

در خود حکومت نیز در روزهای نخست کسانی مانند اژه ای و یا قالیباف از ضرورت اصلاح و گوش دادن به اعتراضات جامعه سخن به میان آوردند. اما دره ای ژرف میان طرح این گزاره ها و رفتار روزمره حکومت، آنچه در خیابانها و زندانها و دادگاه ها گذشت و می گذرد وجود دارد. اگر حکومتی قصد اصلاح دارد آن را پیش از هر چیز در رفتار روزمره خود نشان می دهد. ادبیاتی که مسئولین برای توصیف گروه های معترض بکار می برند و تحقیر دایمی گروه های ناراضی آئینه تمام نمای درک آنها از بحران کنونی و شیوه حکمرانی در کشور است. حکومتی که جوانان خشمگین و ناراضی که به خیابانها آمده اند را "اراذل و اوباش"، "اجیر شده دشمن"، "فریب خورده"، اغتشاشگر" می نامد چگونه ممکن است به سراغ گفتگو با مخالفان ویا اصلاح روش های حکمرانی برود؟

رهبران جمهوری اسلامی جنبش های اعتراضی را نه فرصتی برای اصلاح سیاست و جامعه که مانند یک تهدید برای موجودیت خویش می دانند. این نگاه به درک عمومی دست اندرکاران حکومتی از رابطه با جامعه و سبک و سیاق حکمرانی بازمی گردد. در تصور آنها حکومت دارای رسالتی قدسی در برابر مردم است و سیاست مهندسی اجتماعی و فرهنگی هم به نام این رسالت مذهبی پیش برده می شود. آنها با سماجت بر سازگاری اجباری جامعه با فرهنگ حکومتی پا می فشارند و عادت ندارند پاسخگو باشند، با جامعه گفتگو کنند و خود را تغییر دهند.

تجربه ۲۵ سال گذشته، یعنی از زمان انتخاب محمد خاتمی نشان می دهد که ساختار کنونی جمهوری اسلامی قابل اصلاح نیست و هر نوع بهبود جدی و معنادار می تواند به فروپاشی آن منجر شود. نقش نهاد رهبری، سپاه پاسداران، دستگاه های امنیتی، چند و چون کارکرد و چرخش امور در قوه قضائیه و یا در شورای نگهبان به گونه ای است که هر اصلاحی می تواند به بحران ساختاری نهاد حکومتی و دالان های تاریک و تودرتوی آن مربوطه منجر شود.

اسلام گرایان حرفه ای که از دین نردبانی برای بالا رفتن از پله های قدرت ساخته اند فقط با ادامه این شیوه حکمرانی آمرانه و غیر شفاف می توانند به تقسیم انحصاری قدرت سیاسی میان خود، رانت خواری نظام مند، غارت منابع ملی ادامه دهند. بسیاری از مسئولین کنونی در پرونده های بزرگ فسادهای کلان اقتصادی و یا در پرونده های مهم قتل مخالفان گیر است و رفتن به سوی جامعه باز و شفاف و افکندن نور به تاریکخانه های مخوف حکومتی می تواند پی آمدهای مهمی برای آنها داشته باشد.

درست به همین خاطر هم برای بسیاری در حکومت اصلاح و عقب نشینی معنای خودکشی دارد. در حقیقت این خود حکومت است که "براندازی" و "سرنگونی" نظام اسلامی-شیعی را به امر گریز ناپذیر تبدیل کرده است. این حکومت است که به مخالفان و حتا رقبای سیاسی خود با قلدری می گوید : "برای تغییر نظام باید از دریای خون گذشت". این موضوع از چشم بسیاری از نزدیکان به حکومت و یا شرکای دیروز آنها و نخبگان جامعه هم پنهان نیست. کافیست به هشدارهای این چهره ها و همزمان نومیدی آنها از پیدا شدن راه حلی در درون این حکومت بازگشت.

این جنبش را همزمان بخاطر مطالبات و اشکال کنشگری باید نوعی گسست قطعی در مقایسه با گذشته دانست. این گسست بیش از هر چیز در رابطه با حکومت و نظم اسلامی-شیعی موجود مشاهده می شود. نوعی مرزبندی فرهنگی و سیاسی بنیادی با حکومت دینی که در شعارهای اصلی، نمادهای جنبش و یا شیوه کنشگری آن بازتاب می یابد. سه واژه اصلی که هویت اولیه جنبش را شکل دادند در برابر نظام ارزشی و گفتمان حکومتی قرار دارد که نماینده فرهنگی مرگ زده و سوگوار است، به آزادی باور ندارد، پاسخگوی سیاست ها و اعمال خود نیست و تبعیض های جنسیتی نظام مند و دینی اصول پایه ای آن را تشکیل می دهند. این جنبش همزمان نوعی گسست با نیروهای سیاسی موجود در صحنه سیاسی هم به شمار می رود چرا که چهره ها، گرایش ها و نمادهای اصلی نیروهای سیاسی کنونی ایران جای چندانی در دوران اول جنبش نداشتند.

گفتگوی ملی بر سر افق آینده

فرو کش کردن اعتراضات خیابانی به معنای پایان جنبش اعتراضی نیست. مقاومت جنبش و تداوم آن در طول زمان و هویت نیرومند آن سبب شده تا گروه های گسترده ای در درون جامعه بویژه در میان جوانان با مطالبات و خواست های سیاسی جنبش همراهی کنند و در کنار آن بمانند. انرژی آزاد شده در جامعه سرمایه بزرگی برای دگرگونی های بزرگ فرداست.

این واقعیت است که رفتن بسوی تغییر نظام بدون تدارک سیاسی و فرهنگی خطر هدایت جامعه بسوی آینده نامعلوم و سرنوشتی مانند سال ۱۳۵۷ را در بر دارد. امروز با نگاه به بحث های جاری مربوط به حوادث سال ۱۳۵۷ و چرایی شکل گیری یک جنبش

انقلابی که اسلام گرایان توانستند در آن دست بالا را از آن خود کنند می توان گاه درک ساده شده، غیر واقعی و یا تقلیلی از این تجربه تاریخی مهم را مشاهده کرد. تجربه کشورهای دیگر منطقه از شمال افریقا تا خاورمیانه هم نشان می دهد که پایان یک نظام بسته و خودکامه به معنای پایان خودکامگی و بحران سیاسی نیست. جامعه ایران در طول ۴۳ سال حکومت جمهوری اسلامی از امکان یک گفتگوی ملی و سازنده مدنی بر سر آینده خود محروم شده است. سرکوب سازمان های مدنی و سیاسی، روشنفکران، دانشگاه و رسانه های آزاد اصلی ترین دلیل این ناکامی بزرگ بوده است. حکومت با انحصار طلبی و برخوردهای امنیتی آگاهانه مانع از شکل گرفتن هر نوع گفتگوی جمعی از پائین شده است. همزمان خود نیروهای زنده جامعه هم در بدست گرفتن ابتکار عمل در این حوزه خلاقیت چندانی نداشتند.

۴ جنبش بزرگ اعتراضی از سال ۱۳۸۸ در چنین فضایی و در نبودن یک گفتگوی ملی بر سر افق آینده شکل گرفتند. تفاوت جنبش ۱۴۰۱ با گذشته این است که برای نخستین باز زمینه های ذهنیتی و اجتماعی رفتن به سوی چنین گفتگویی فراهم آمده است.

در مرحله کنونی جنبش در کنار کنش های های خیابانی، اشکال نافرمانی مدنی، اعتصاب و دیگر ابتکارات اعتراضی باید فضای یک گفتگوی ملی بر سر قرارداد اجتماعی نوین و ترسیم افق آینده را در همه جا تدارک دید. نیروی های زنده و اصلی جامعه ایران می توانند ابتکار عمل شکل دادن به این گفتگوی ملی را در دست گیرند :

نیروی اول شبکه ها و کنشگران جدید مدنی و سیاسی هستند که در جریان جنبش اجتماعی زن، زندگی، آزادی به میدان آمدند؛

نیروی دیگر کنشگران نسل های گوناگون را در بر می گیرد که در سه دهه گذشته در حرکت های مدنی، فرهنگی، صنفی و سیاسی اصلی داخل ایران مشارکت داشتند؛

در کنار دو نیروی اول رسانه ها، دانشگاهیان، و نخبگان فرهنگی و علمی، روشنفکران و شخصیت های جامعه مدنی هم می توانند بازیگران مهم این گفتگوی ملی باشند.

گفتگوی ملی در شرایط فعلی فقط می تواند بصورت غیر متمرکز، از طریق ایجاد فضاها و شبکه های بحث و گفتگو، به اشتراک گذاشتن تحلیل ها، بحث ها و نقطه نظرها شکل گیرد. باید به گونه ای خلاق و غیر متمرکز از همه امکانات رسانه ای و سرمایه فکری جامعه بهره گرفت و گره های شرایط کنونی و پروژه ای که باید به ترسیم افق مشترک آینده کمک کند را شکافت. خلاقیت نیروهای زنده جامعه می تواند در پویایی فضاهای گفتگو نقش اساسی بازی کند.

گفتگوی ملی در مرحله کنونی باید بتواند همه نسل ها، جنبش ها، گروه های اجتماعی، گرایش های سیاسی طرفدار دمکراسی، جدایی دین از حکومت و جامعه باز را در بر گیرد و بازتاب تنوع کنونی جامعه ایران باشد. برای ساختن جامعه باز و چند صدایی که در آن رقابت سالم سیاسی وجود داشته باشد باید فرهنگ گفتگو و بازشناسی هویت ها و گرایش ها را به یک سرمایه اجتماعی بزرگ تبدیل کرد.

این گفتگو در بستر جامعه ای که با ابر بحران ها دست و پنجه نرم می کند صورت می گیرد و بناچار باید به اصلی ترین گره گاه های جامعه کنونی هم باز گردد :

معنای دمکراسی که از آن سخن می گوئیم چیست و چگونه می توان از بازگشت دوباره استبداد و حاکم خودکامه دیگر جلوگیری کرد ؟ چرا و چگونه جامعه ایران از سال ۱۳۵۷ بسوی یک نظام دینی بسته رفت؟ نظام مطلوب آینده چه می تواند باشد؟ از تاریخ معاصر ایران چه درس هایی می توان برای ساختن جامعه باز دمکراتیک گرفت؟ چرا و چگونه جنبش های اعتراضی در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شکل گرفتند و چرا در سال ۱۳۵۷ اصلاحات سیاسی دیرهنگام نتوانست از سقوط حکومت پهلوی جلوگیری کند؟ آیا گناه پیروزی اسلام گرایان در ۱۳۵۷ را فقط باید به پای کسانی نوشت که علیه نظام بسته شاهنشاهی اعتراض کردند؟ رابطه نهاد دین با حکومت باید چگونه باشد؟ چگونه می تواند با تبعیض ها و نابرابری های جنیستی، دینی، اتنیکی و محرومیت های گوناگون و اشکال سلطه برخورد کرد؟ آیا در کشوری که ۳۵ درصد ساکنان آن زیر خط فقر زندگی می کنند بدون میزانی از عدالت و رفاه اجتماعی می توان بسوی دمکراسی پایدار رفت ؟ با ابربحران زیست محیطی چگونه باید مقابله کرد و توسعه پایدار در شرایط ایران چگونه دست یافتنی است؟ نگاه ما به مقوله صلح در جامعه و در سطح همسایگان ایران و دیگر کشورهای جهان چیست؟ درک ما از آزادی های فردی و مدنی چیست؟

معنای دمکراسی که از آن سخن می گوئیم چیست و چگونه می توان از بازگشت دوباره استبداد و حاکم خودکامه دیگر جلوگیری کرد ؟ چرا و چگونه جامعه ایران از سال ۱۳۵۷ بسوی یک نظام دینی بسته رفت؟ نظام مطلوب آینده چه می تواند باشد؟ از تاریخ معاصر ایران چه درس هایی می توان برای ساختن جامعه باز دمکراتیک گرفت؟ چرا و چگونه جنبش های اعتراضی در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ شکل گرفتند و چرا در سال ۱۳۵۷ اصلاحات سیاسی دیرهنگام نتوانست از سقوط حکومت پهلوی جلوگیری کند؟ آیا گناه پیروزی اسلام گرایان در ۱۳۵۷ را فقط باید به پای کسانی نوشت که علیه نظام بسته شاهنشاهی اعتراض کردند؟ رابطه نهاد دین با حکومت باید چگونه باشد؟ چگونه می تواند با تبعیض ها و نابرابری های جنیستی، دینی، اتنیکی و محرومیت های گوناگون و اشکال سلطه برخورد کرد؟ آیا در کشوری که ۳۵ درصد ساکنان آن زیر خط فقر زندگی می کنند بدون میزانی از عدالت و رفاه اجتماعی می توان بسوی دمکراسی پایدار رفت ؟ با ابربحران زیست محیطی چگونه باید مقابله کرد و توسعه پایدار در شرایط ایران چگونه دست یافتنی است؟ نگاه ما به مقوله صلح در جامعه و در سطح همسایگان ایران و دیگر کشورهای جهان چیست؟ درک ما از آزادی های فردی و مدنی چیست؟

گفتگوی ملی به سامان دهی، اعتبار، توان بخشی و هم افزایی جنبش های اعتراضی کمک خواهد کرد و می تواند پایه های فرهنگ جدیدی که باید در جامعه فردا بوجود آید را از هم اکنون بوجود آورد.

پویایی دیاسپورای ایران و جنبش اعتراضی

یکی از پدیده های نو در جنبش زن، زندگی، آزادی مشارکت و پویایی بی سابقه دیاسپورای ایران در سراسر جهان است. ترکیب اجتماعی گروه های مهاجر ایرانی در چهار گوشه جهان سبب شده آنها بتوانند موقعیت های ممتاز اقتصادی، علمی و فرهنگی در جامعه جدید از آن خود کنند. نسل دوم ایرانیان مهاجر و کسانی که همه تجربه خود را در کشورهای جدید تجربه کرده اند نیز در حال قدرت گرفتن است. می توان گفت نیروی جدیدی در کنار جنبش های داخل کشور پا به میدان گذاشته و به یک بازیگر پویا در روند تغییرات جامعه ایران تبدیل شده است. این دیاسپورا با هزاران رشته با درون ایران در پیوند است ، از آن تاثیر می پذیرد و بروی آن تاثیر می گذارد. قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و رسانه ای دیاسپورا در برخی از کشورهای اروپایی و یا در شمال قاره آمریکا و نیز استرالیا سبب شده است که این نیروی بتواند به یک بازیگر مهم در سمت دهی به سیاست خارجی این کشورها هم تبدیل شود.

سهم دیاسپورا در پویایی گفتگوی ملی بسیار اساسی است. قدرت رسانه ای، امکان شکل دادن به فضاهای گفتگو، حضور هزاران کنشگر، دانشگاهی، روشنفکر و شخصیت های سیاسی، فرهنگی و مدنی سبب می شود که این نیروی بزرگ بتواند سهمی مهم در شکل دادن به گفتگوها و طرح بحث های سنجشگرانه در رابطه با داخل کشور به عهده گیرد.

گفتگوی ملی و گسترش جنبش زن، زندگی آزادی

سرنوشت یک جنبش اجتماعی به تحول تناسب نیروها در سطح جامعه هم باز می گردد. چالش امروزی برای تغییر تناسب نیرو در جامعه به سود جنبش زن، زندگی، آزادی رفتن به سوی ناراضیان خاموش و تماشاگران همدردی است که باید فردا به خیابان ها بیایند. مشارکت در گفتگوی ملی برای شکل دادن به یک قرارداد اجتماعی نوین و پروژه ای که باید افق مشترک آینده را ترسیم کند خود بخشی مهمی از مبارزه سیاسی ماه های آینده است. زمانی که پروژه جدید دمکراتیک در جامعه به خواست عمومی بدل شود هیچ نیرویی قادر به شکست جنبش نخواهد بود.

جوانان ایران دیگر اعتقادی به نظام اسلامی ندارند

رامین جهانبگلو - فواد روستائی

به باور رامین جهانبگلو، استاد فلسفه و نظریّه‌پرداز «خشونت‌پرهیزی»، تغییر رژیم در ایران به زمان نیاز دارد امّا جامعه‌ی ایران به‌گونه‌ای بازگشت ناپذیر متحّول شده‌است.

رامین جهانبگلو- روشنفکری متین وسنجیده، شکیبا و برخوردار از توانِ فاصله گرفتن از موضوعِ موردِ پژوهش ولی در عینِ حال عمیقاً علاقمند و درَ پیوند با آن - خیزش اخیر مردم در ایران را در کسوتِ مضاعفِ یک فیلسوف و یک ایرانی تبعیدی در کانادا از نزدیکَ و با دقّت دنبال می‌کند. جهانبگلو در مقام یک نظریّه‌پرداز عدم خشونت یا خشونت‌پرهیزی به برکت اقامت‌های متعدَد در هند کتاب‌های پرشماری در این ارتباط تألیف و منتشرکرده‌است. برخوردار از دانش و آگاهی‌ای ژرف و دقیق از تناقض‌های جامعه‌ی ایران، رامین جهانبگلو نمی‌خواهد جوانانی را که در این خیزش دست به تظاهرات می‌زنند در چهارچوب‌های تنگ و باریک بگنجانَد.

همدم مصطفوی: با تظاهراتی که از اواسط ماه سپتامبر سال گذشته‌ی میلادی(۲۰۲۲) در ایران شاهد آنیم می‌توان از بیداری سیاسیِ نسلِ نوه‌های انقلاب اسلامی سخن گفت؟ اگرَ پاسخَ آری است، چرا الان؟

رامین جهانبگلو: پس از چهار دهه مهار و شستشوی مغزی توسّطِ جمهوری اسلامی و به‌رغمِ همه‌ی فشارها، جوانان ایرانی به عناصرِ تعیین کننده‌ی تغییرات اجتماعی و سیاسی بدل شده‌اند. این نکته به‌ویژه در مورد زنان ایرانی صادق است که هم‌اکنون هرگونه قدرت‌مداری و خودکامگیِ سیاسی و اجتماعی و خداسالارانه را رد می‌کنند. ردّ این قدرتْمداری و اقتدار از طریقِ رشته‌ای از بازنمودهای اجتماعی- سیاسی جنبشِ کنونی متبلور می‌شود. فقدان رهبری، ماهیّتِ خودانگیخته، خصلت و ماهیتّ رنانه یا مؤنث و بالاخره گونه‌ای رادیکالیسم که در جنبش‌های پیشین از جمله حنبش موسوم به جنبشِ سبز در سال ۲۰۰۹ وجود نداشت. این رادیکالیسمَ از هرگونه ترس و احتیاطی عبور کرده و تمامی ممنوعه‌های رژیم را به چالش می‌کشد. جامعه‌ی مدنی دستخوش تغییری در منش و خصلت خویش شده که ناشی از سرخوردگی تامّ و تمام جوانان از ارزش‌ها، موازین و معیارهای جمهوری اَسلامی است. جوانان به این باور رسیده‌اند که در این جامعه آینده‌ای ندارند. ما در عین حال شاهد اوج‌گیری نوعی فردگرائی (اَندیویدوآلیسم)، گونه‌ای خوش‌باشی یا «هدونیسم» و نیز یک بیداری دموکراتیک هستیم. پیشَ از این، جوانان ایران فکر می‌کردند با رفتن به پای صندوق‌های رأی و رأی دادن می‌توانند چیز یا چیزهائی را تغییر دهند. امروز، عکس و خلافِ چنین تصوّری پیشِ چشم ماست. اینِ جوانان به نظامِ اسلامی دیگر اعتقادی ندارند و کلّ مشروعیّت ان را به زیر سوأل می‌برند.

این رادیکالیسم به گونه‌ای‌است که ما را به‌گاه اندیشیدن به پاسخ احتمالی رژیم خودکامه و تمام‌خواه به آن، با دلواپسی و نگرَانی رو به رو می‌کند. تظاهرکنندگان چه انتظاری دارند؟

این رژیم به نقطه‌ی بی‌برگشت رسیده است. با بیماریِ بحران مشروعیّتی رو به روست که درمانی برای آن ندارد. باوجود این، جوانان ایران از توانائی تغییر قدرت مستقردر آینده‌ی نزدیک برخوردار نیستند. از این رو با یک وضعیّت متناقض رودر روئیم. رژیم بسیار شکننده است امّا به اعتقاد من مرگ آن مرگی بسیار کُند و بسیار طولانی خواهدبود. در عین حال به‌رغم آن که رژیم روی عوامل سرکوبِ خویش یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج کماکان حساب‌می‌کند نشانه‌هائی از سردرگمی نیز در درون نخبگان رهبری‌کننده به چشم می‌خورَد. خداسالاری در ایران در تلاش برای تشدید و افزایش سرکوب و ستم و بی‌رحمی است امّآ این مانور نیز به زیان رژیم تمام‌خواهدشد.

ایران دیرزمانی مهدِ آگاهی و روشن‌بینی بوده است. سال‌های رژیم اسلامی اهمیّتِ این اندیشه‌ی روشنفکری را در محاقِ تیرگی فروبرده‌است؟

رژیم کنونی هیچ مبنا و پایه‌ی روشنفکری‌ای ندارد. در مورد جوانان می‌توان گفت بیش از آن که به سپهرِ روشنفکری متعّلق باشند به سپهر دنیای مجازیَ متعّلق‌اند و بیش‌تر از توئیتر تأثیر می‌پذیرند تا از الکسی توکویل، آدام اسمیت یا کارل مارکس. برداشت و تعبیر آنان از امر اجتماعی و امر سیاسی بیش‌تر ناشی از شناختی است که در دنیای مجازی کسب‌کرده‌اند. جوانان و به‌ویژه زنانِ جوان

به صیغه‌ی اول شخص مفرد (من) حرف می‌زنند. اگر «وب‌نوشت» (بلوگ/ بلاگ)های آنان را بخوانیم می‌بینیم که در آن‌ها از رؤیاها، خواهش‌های جنسی و سرخوردگی‌های خود حرف می‌زنند. در جامعه‌ی ایران، این پدیده پدیده‌ای بسیار تازه است. جنبش کنونیِ جامعه‌ی ایران به جنبش ماه مه سال ۱۹۶۸ در فرانسه شبیه‌است. و این شباهت از دو جنبه‌ی مهم شایان توجّه و اعتناست. نخست آن‌که جنبش ماه مه شصت‌وهشت زاینده‌ی یک موج جدید فمینیستی بود که در آن کشور به تصویب قانون آزادی سقطِ جنین منجرشد. دوم این که جوانان

جنبش کنونیِ جامعه‌ی ایران به جنبش ماه مه سال ۱۹۶۸ در فرانسه شبیه‌است. و این شباهت از دو جنبه‌ی مهم شایان توجّه و اعتناست. نخست آن‌که جنبش ماه مه شصت‌وهشت زاینده‌ی یک موج جدید فمینیستی بود که در این کشور به تصویب قانون سقطِ جنین منجر شد. دوم این که جوانان فرانسوی در مه شصت‌وهشت خلاقیّتی کلان از خود نشان دادند و مطالباتی سیاسی- اجتماعی را در شعارهای خود مطرح کردند که به عنوان نمونه می توان به شعار«قدغن قدغن است» یا «ممنوع‌کردن ممنوع است» اشاره‌کرد. شعارهائی که در راستای خودمختاری و خودگردانی فرد قراردارد.

فرانسوی در مه شصت‌وهشت خلاقیّتی کلان از خود نشان‌دادند و مطالباتی سیاسی- اجتماعی را در شعارهای خود مطرح کردند که به عنوان نمونه می توان به شعار«قدغن قدغن است» یا «ممنوع‌کردن ممنوع است» اشاره‌کرد. شعارهائی که در راستای خودمختاری و خودگردانی فرد قراردارد.

اندیشمندان و فیلسوفان در این جنبش چه نقشی می‌توانند داشته‌باشند؟

فیلسوفان و روشنفکران ایرانی باید تمامی مفاهیم کهنه و خاک‌خورده‌ی قدیمی را که از طریق آن به جامعه‌ی ایران می‌نگریستند کنار نهند. از نظر من، ما در حال حاضر با رادیکالیسم و سرکشی‌های نسل جدیدِ جوانان در مقابل آنتیگونه یا آنتیگون‌های جدیدی در جامعه‌ی ایران رو به رو هستیم.این جنبش خیزش و قیامی است به نام قوانینی نانوشته علیه هرگونه قدرتِ استبدادی مانند قدرت «کرئون» در تراژدی‌های سوفوکل. [آنتیگون» یا «آنتیگونه»: در اساطیر یونانی دختر «اِدیپ» و «یوکاسته» که از فرمان «کرئون» شاه «تِب» در موردِ دفن نکردنِ برادرش سرپیچی‌کرد و به زنده به‌گور شدن محکوم گشت. «سوفوکل» یا «سوفوکلس» شاعر و نمایشنامه‌نویس یونانی (حدود ۴۹۶-۴۰۶ پیش از میلاد) که نمایشنامه‌ای به همین نام (آنتیگون) از او برجای مانده‌است. یادداشت مترجم]. در واکنش به این تراژدی یونانی با یک تراژدی ایرانی رو به رو هستیم که در آن زنان اقتدار پدرسالارانه‌ی رهبر جمهوری اسلامی و اقتدارِ پدران و برادرانِ خویش را به چالش می‌کشند. این زنان تمامی ارزش‌های مذکّر را در این جامعه به زیر سوأل می‌برند. در مدّت چهار ماه، جامعه‌ی ایران و حتّی جامعه‌ی ایرانیانِ تبعیدی کاملاً عوض شده است. بازگشت به عقب و به آن ارزش‌های پدرسالار، اقتدارگرا و خودکامه به‌کلّی ناممکن است. جوانان ایران دیگر چنین چیزی را نمی‌پذیرند.

در افریقای جنوبی به‌وجودآمد. وضعیّتی که منجر به خروج مؤسسات و شرکت‌های غربی از افریقای جنوبی برای اعتراض به تبعیض نژادی یا آپارتاید در آن کشورشد. اخراج جمهوری اسلامی ایران از کمیسیونِ زنان سازمان ملل متحد، اقدامی که اخیراً صورت‌گرفت، گامی بزرگ در راه حمایت از آرمان‌های جوانان و زنان ایرانی است. افزون بر این باید دیپلمات‌های جمهوری اسلامی را از کشورهای اروپائی اخراج کرد و دیپلمات‌های غربی در تهران مثلاً سفیر فرانسه را فراخواند. طبیعتاً این اقدام ها پیش از هر چیز اقداماتی نمادین(سمبولیک) امّا در

این رژیم به نقطه‌ی بی‌برگشت رسیده است. با بحران مشروعیّتی رو به روست که درمانی برای آن ندارد. باوجود این، جوانان ایران از توانائی تغییر قدرت مستقر در آینده‌ی نزدیک برخوردار نیستند. از این رو با یک وضعیّت متناقض رودر روئیم. رژیم بسیار شکننده است امّا به اعتقاد من مرگ آن مرگی بسیار کُند و بسیار طولانی خواهد بود. در عین حال به‌رغم آن که رژیم روی عوامل سرکوبِ خویش یعنی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بسیج کماکان حساب می‌کند نشانه‌هائی از سردرگمی نیز در درون نخبگان رهبری‌کننده به چشم می‌خورَد.

عین حال بسیار اجتناب‌ناپذیر است. باید به مقامات رژیم فهماند که جنبش کنونی یک بازی سیاسی کوتاه‌مدّت نبوده و قیامی دیرپا و درازمدّت است که از پشتیبانی بین‌المللی نیز برخوردار است. جوانان ایران به این پشتیبانی و توجّه نیاز دارند. فراموش نکنیم که تنها با گروهی از جوانان تظاهرکننده در خیابان‌ها رو به رو نیستیم. هزاران جوان در زندان‌ها زیر شکنجه و تجاوز جنسی هستند و هزاران جوان دیگر در چنبر تبعید گرفتارند. این جوانان خشونتی را که به آنان تحمیل می‌شود تحمّل نخواهندکرد. مانند آنتیگون

شما یک نظریّه‌پرداز عدم خشونت یا خشونت‌پرهیزی هستید. در برابر زنجیرگسستن خشونتِ رژیم در ایران، امروز چه خطِ مَشْی‌ای را باید در پیش‌گرفت؟

باید در همان مسیر خشونت‌پرهیزی به طیّ طریق ادامه‌داد چرا که رژیم می‌خواهد با سوق‌دادن معترضان به خشونت به اَعمال خشونت‌بار و بی‌رحمانه‌ی خویش از جمله اعدام‌ها و بازداشت‌های خودسرانه مشروعیت بخشد. مهم‌ترین امر در این میان بُعدِ بین‌المللی است. باید کوشش کرد و در ایران همان وضعیّتی را آفرید که در سال‌های دهه‌ی هشتاد سده‌ی بیستم از دست کرئون ایرانی دست به خودکشی می‌زنند. خودکشی جوان ایرانی در ۲۷ دسامبر ۲۰۲۲ در شهر لیون در فرانسه شدّت و حدّتِ خشونت و رنج و درد جسمی و روحی-روانی وارده به این جوانان را به نمایش گذاشته وبه ثبوت می‌رساند. این قربانیان خشونت را به خود برمی‌گردانند چرا که قادر به اِعمال آن علیه رژیم نیستند.

الگوی اسلامی ولایت و فقیه و رهبر قَدَرْقدرتِ آن امر سیاسی را در قلب نظام حاکم بر کشور قرار داده است. این الگو هم‌اکنون چهل‌وچهار ساله است. آیا امروز به گذشته تعلّق پیدا کرده‌است؟

امروز برای جوانان ایرانی خداسالاری ایرانی معنا و مفهوم خود را از دست داده‌است. این خداسالاری خود نیز مُثله و تکّه‌تکّه شده‌است. رژیم ایران تلفیقی از نظام تفتیش عقاید (انکیزیسیون) اسپانیای قرون وسطی و جنایت‌سازمان‌یافته‌ی مافیای سیسیسل در ایتالیاست و به همین خاطر مبتنی بر اصول متناقضِ و متضّاد است. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کلِ اقتصاد کشور را قبضه کرده و اعضای آن افرادی بسیار فاسدند که کوشش می‌کنند پول و خانواده‌ی خود را از ایران خارج کنند. اینان به سان سرانِ نازی‌ها که در پایان جنگ جهانی دوم در آرژانتین و پاراگوئه ملک و املاک می‌خریدند در ونزوئلا ملک و املاک می‌خرند. از سوی دیگر این پاسداران به آسانی و سهولت می‌توانند کودتاچیان پاکستانی را سرمشق قرارداده و به نام اسلام و نظامیِ‌گری دست به یک کودتا بزنند. بلندپایگان سپاه به ملّایان نیازی ندارند و به راحتی قادرند که شماری از آنان را به زندان افکنند تا به مردم نشان دهند که صدای جامعه‌ی مدنی را شنیده‌اند. اصلاح قانون اساسی در راستای منافع‌شان از دیگر اقدامات آنان خواهدبود. در چنین صورتی ما صاحب یک دیکتاتوری نظامیِ اسلام‌گرا خواهیم‌بود.

پیامدها و آثار منطقه‌ایِ فروپاشی خداسالاری در ایران چه خواَهدبود؟

جنبش زنان ایران هم اکنون نیز در بیروت، بغداد و کابل ضربه‌ای بیدارکننده و در عین حال باورنکردنی آفریده‌است. این به‌زیر سوأل بردنِ اقتدار و خودکامگی پدرسالارانه می‌تواند تأثیری عظیم در سرتاسرِ منطقه‌ی خاورمیانه بگذارد. من بر این باور و اعتقادم که آینده‌ی ایران در دستِ زنان ایرانی است و اگر چنین باشد این امر سرآغاز یک انقلاب فمینیستی در این منطقه از جهان خواهدبود.

گفتگوی رامین جهانبگلو با هفته‌نامه‌ی فرانسوی «اکسپرس»(این مصاحبه در ۵ ژانویه‌ی سال جاری (۲۰۲۳) منتشر شده‌است)

دستاوردهای صد روز نخست انقلاب تمام عیار

رضا شیرازی

اجازه می خواهم بدون مقدمه به مهمترین دستاوردهای وقایع اخیر بطور فهرست وار اشاره و از همه مخاطبین درخواست کنم به ابر جنبش زن زندگی آزادی بیشتر بیاندیشند و درعمل در هر کجا که زندگی می کنند با آن همراه شوند.

به نظر میرسد که روند اخیر نشانه ای از رنسانس فرهنگی و دگرگونی عظیم اجتماعی و بالطبع انقلاب سیاسی ست که در نهایت به دوره تاریخی جدیدی منجر خواهد شد. آغاز و پایان این دوره را می توان با ترم انقلاب اجتماعی در فرصت های آتی توضیح داد.

اما نتایج صد روز نخست مبارزه به قرار زیر است؛

یکم- همبستگی اجتماعی-ملی طی سه ماه گذشته غنی و پربار شد. همراهی اقشار گوناگون بطور متحدانه در کف خیابان نشان داد که سرشت اصلی همبستگی اجتماعی در پراتیک و عمل آشکار و به نتیجه می رسد و اگر بتوان گفت که بزرگترین دستاورد ابر جنبش زن، زندگی، آزادی همبستگی اجتماعی ست، فورا می توان تاکید کرد که همین دستاورد به تنهایی همه بافته های حکومت را به باد فنا برد و پروژه جنگ داخلی، سوریه ای شدن ایران که دمادم از آن سخن می گفتند تماما رنگ باخت و روشن شد که اقوام گوناگون در ایران جهت گذار از جمهوری اسلامی به همبستگی اجتماعی- ملی رسیده اند.

در اصل روند همبستگی اجتماعی از داده های واقعی در این صد روز، از دانشگاه تا خیابان از خیابان تا بیمارستان از شهر تا روستا را به روشنی پوشش داد. جلوه های چنین همبستگی، نه تنها در خیابان که در اعتصابات، حتی در دفاع مشروع یا هجوم جمعی با دستان خالی علیه سرکوب گران آشکار شد.

تطور و رشد همبستگی اجتماعی چنان بال و پر گرفت که برخی از پزشکان و پرستاران برای مداوای مجروحین جنگ و گریز خیابانی نابرابر، پیش قدم شدند و ما شاهد بودیم که بعضا گزارشات غیرقابل تصوری از جنایات سرکوب گران از بیمارستانهای کشور توسط کادر درمان به بیرون درز کرد و حتی از خارج از کشور برخی با کمک های مالی به داد مجروحین رسیدند.

بدون اینکه رسانه ای سراسری، کار آزموده و تخصصی در داخل کشور بتواند انعکاس چنین همبستگی ملی تاریخی باشد می بینیم که لحظه به لحظه جنایات سرکوب گران در شبکه های اجتماعی توسط معترضین و مردم آگاه ثبت و به سرعت برق و باد، عاملان جنایت شناسایی تا در موقعیت ممکن از میان برداشته شوند. خلاصه اینکه تقویت هر چه بیشتر همبستگی اجتماعی- ملی در خیابان یا در اعتصابات، رمز و راز اصلی پیش روی انقلاب تمام عیار است.

روند جنبشی با خیزش خیابانی همگام و همراه شد در اصل مبانی این همبستگی گره خوردن روند جنبشی که بیش از بیست سال در ایران سابقه دارد با روند خیزشی که با دی ماه نود و شش آغاز و در قیام آبان ادامه یافت، زمینه ای بس مهم را فراهم کرد تا شد ابر جنبش کنونی بتواند گره گاه و پیوند این دو دستاورد جامعه ایران شود.

برای کثیری از کنش گران و تحلیل گران جنبش های اجتماعی از قبیل جنبش معلمان و زنان و دانشجویی این پرسش مطرح بود که چگونه قیام همگانی در پرتو مبارزات خشونت پرهیز ممکن و میسر و عملی ست. درعین حال روند خیزش های آنی هم که دیالکتیک خود را دارا بود به سرعت شکل می گرفت و همه را غافلگیر می کرد و سپس ناپدید می شد. همین امسال در سی و یک شهر ایران در پانزدهم اردیبهشت شاهد خیزشی چند روزه بودیم در دوم خرداد هم در شهر آبادان، خرمشهر و شاهین شهر دیدیم که مردم به جان آمده علیه حکومت چند روزی خیابان را تسخیر و سپس خیزش به حاشیه رفت. اما این بار با پدیده ای کاملا جدیدی روبرو شدیم.

دوم- از همان روز نخست آغاز ابر جنبش زن زندگی آزادی، - که تبار چنین جنبش عظیمی به خیزش دی و قیام آبان باز می گردد - زنان و دختران جوان و سلحشور گام در خیابان گذاشته و همراه جوانان و مردان حتی پیش رو تر و مصم تر از آنان- طوریکه برخی نام انقلاب زنانه را برازنده این ابر جنبش می دانند - همراه شدند و جنبش دانشجویی ققنوس وار زنده شد و شگفت انگیز تر از

همه حوادث و شعارهای این صد روز، جنبش نو پای دانش آموزی به مثابه نماد نسل پویای امروز در ایران، با شعار آزادی، آزادی همگام ابر جنبش شد.

برای نخستین بار هزاران دانش آموز بویژه دانش آموزان دختر، پای به خیابان نهادند. در اصل ، پویایی و خود آگاهی بدنه اجتماعی انقلاب کنونی طوری ست که در آن شعور سیاسی و اجتماعی با شور زندگی پیوند یافته و نشان می دهد که برای زندگی و رهایی سازماندهی و مبارزه می شود و به همین علت آهنگ برای با آغاز و ادامه این روند عجین گردید و نمادی از همین ابر جنبش شد. همچون ژینا و همه جان فشانان آزادی و رهایی در ایران که نماد انقلاب تمام عیارهستند.

سوم- برای نخستین بار در پرتو ابر جنبش زن زندگی آزادی، همه ما شاهدیم که ریزش از جبهه دشمن و رویش دوستداران ملت، به همه اقشار تسری یافته است؛ از هنرمندان تا ورزشکاران، از پزشکان تا وکلا و اساتید دانشگاه، از خبرنگاران تا سلبریتی ها، خلاصه اینکه طبقه متوسط ایران با لایه های گوناگون آن در کثیری از استانهای کشور با ابر جنبش همراه شدند. طوریکه همکاری با رسانه های حکومتی و حضور در میادین ورزشی تحت پرچم جمهوی اسلامی، ابراز تمایل به سیاست های حاکمیت در هر حد و اندازه، مورد انزجار و تنفر عمومی قرار می گیرد.

از آن سو، ریزش از بدنه حاکمیت می تواند در فلج کردن سیاست ها، سر در گمی و ندانم کاری های آن را افزایش دهد، طوری که زمینه های بیشتری فراهم می گردد برای ریزش های گسترده تر و مخالفت علنی با جمهوری اسلامی در سطوح گوناگون جامعه از جمله در آموزش عالی، در نظام پزشکی و کادر درمان ، طوری که در پروسه و روند سه ماهه اخیر حتی ما شاهد استعفای گروهی در برخی از مناطق کشور بودیم. در یک نگاه کلان ریزش و رویش از وجه اجتماعی ابر جنبش را پربارتر و دستاوردهای آن را تثبیت کرده است.

در عین حال وقتی از برش طبقاتی صرف به این جنبش نگاه کنیم موارد زیر بیشتر به چشم می خورد؛

در برخی از مناطق همچون کردستان و بلوچستان ما شاهد حضور لایه هایی از طبقات فرودست در اعتراضات هستیم و این امر نشان می دهد که با ادامه روند ابر جنبش لایه های مختلفی از فرودستان به آن خواهند پیوست. البته با در نظر گیری این امر که ابر جنبش زن، زندگی، آزادی، جنبشی فرا طبقاتی ست و ما به خوبی می دانیم که در چنین جنبش هایی، مطالبه یک گروه و طبقه صرفا عمده نمی گردد بلکه در پرتو مطالبه ملی و عمومی، همه اقشار و طبقات بخش هایی از خواسته های خود را در آن متجلی می کنند. ناگفته پیداست که در گام های آتی ابر جنبش طرح و تاکید به مطالبه نان، خواهد توانست میلیونها کارگر را همراه و فرودستان با حضور فعال در خیابان و یا در اعتصاب، خواهند توانست در روند تحولات مشارکت فعالی داشته باشند.

در برخی از مناطق همچون کردستان و بلوچستان ما شاهد حضور لایه هایی از طبقات فرودست در اعتراضات هستیم و این امر نشان می دهد که با ادامه روند ابر جنبش لایه های مختلفی از فرودستان به آن خواهند پیوست. البته با در نظر گیری این امر که ابر جنبش زن، زندگی، آزادی، جنبشی فرا طبقاتی ست و ما به خوبی می دانیم که در چنین جنبش هایی، مطالبه یک گروه و طبقه صرفا عمده نمی گردد بلکه در پرتو مطالبه ملی و عمومی، همه اقشار و طبقات بخش هایی از خواسته های خود را در آن متجلی می کنند. ناگفته پیداست که در گام های آتی ابر جنبش طرح و تاکید به مطالبه نان، خواهد توانست میلیونها کارگر را همراه و فرودستان با حضور فعال در خیابان و یا در اعتصاب، خواهند توانست در روند تحولات مشارکت فعالی داشته باشند.

چهارم- در صد روز نخست ابر جنبش ، مخالفین جمهوری اسلامی در خارج از کشور برای نخستین بار، متحدانه و یکپارچه، صدای مبارزان کف خیابان شده و ده ها تظاهرات و تحصن برپا کردند. نماد و سمبل چنین همبستگی با مبارزات داخل را می توان تظاهرات تاریخی در شهر برلین به حساب آورد.

با وجود تکثر در بین مخالفین جمهوری اسلامی در خارج از کشور اما اکثرا با اصرار به شعارها و نمادهای جنبش تلاش کرده و می کنند احزاب، دولتمردان، اتحادیه ها و سندیکاها و پارلمان های کشورهای صنعتی را مجاب کنند که سفرای جمهوری اسلامی را اخراج کنند وروابط سیاسی و اقتصادی خود را به حداقل ممکن و یا بطور کامل قطع کنند.

اینک به نظر میرسد که با فراز هر چه بیشتر ابر جنبش زن، زندگی، آزادی، اخراج سفرای جمهوری اسلامی ممکن و میسر خواهد شد. ناگفته پیداست که نهادهای دمکراتیک و شخصیت های شناخته شده در گسترش تظاهرات و تحصن در کشورهای گوناگون نقش مهم و اصلی را ایفا کرده و شاید همین نهادها در گام ها آتی بتوانند در ایجاد شورای هماهنگی آکسیونها موثر گردند.

پنجم - به دلیل نیروی اجتماعی عظیمی که در جامعه ما آزاد شده است در جنبش زن، زندگیف آزادی با راه کارهای متنوعی مواجهیم از قبیل تظاهرات آنی و پراکنده، سازماندهی محله محور، آتش شدن روسری، عمامه پرانی، دیوار نویسی های گسترده و مداوم، تظاهرات ایستاده در دانشگاهها و تجمع مقابل زندان اوین، تظاهرات سکوت در دو شهر و شاید مهمتر از همه رهبری افقی و غیر متمرکز و دفاع مشروع است که باعث ایجاد سر در گمی، ترس و هراس نیروهای سرکوب گر نظام شده است .

درباره دفاع مشروع و موضوع رهبری جنبش لازم است اشاره شود که؛

هنگامی که جوانان و مردم خشمگین با دستانی خالی و بدون سلاح به مقاومت مدنی بر می خیزند و به مدنی ترین شکل ممکن اعتراض می کنند اما اعتراض آنان را با گلوله پاسخ می دهند، در چنین هنگامه ای مگر راهی جز دفاع مشروع می ماند؟ بنابراین بطور طبیعی و واقعی معترضین به دفاع برمی خیزند و در چهارچوب چنین راه کاری ست که تعدادی از مزدوران کشته و ممکن است که در ادامه مبارزه با تکیه به دفاع مشروع، مبارزین در کف خیابان به راه کار تهاجم مشروع هم برسند. جالب اینجاست که هم اکنون برخی از رسانه های جمهوری اسلامی تاکید می کنند که مبارزات مدنی موثر و انسانی ست! و راه کار دفاع مشروع را به شدت نفی و محکوم می کنند.

رهبری ابر جنبش در همین مراحل نخست بطور غیر متمرکز، یکی از بزرگترین دستاوردها و راه کارهای تحسین برانگیز و کارساز است. چون دشمن نمی تواند و نخواهد توانست چنین مدیریت غیر متمرکزی را نابود و از میان بردارد. شاید تا دقیقه نود ابر جنبش با همین راه کار رهبری غیر متمرکز پیش روی کند و در مرحله پایانی، رهبران اصیل ابر جنبش که کثیری از آنان هم اکنون در زندان هستند، قادر گردند شورای رهبری را برعهده گیرند. شورایی متشکل از رهبران اصیل جنبش زنان، دانشجویی، معلمان و کارگران و نمایندگان اصلی دیگر اقشار که از نزدیک در مبارزه سهیم بوده وبخش اصلی از سرمایه اجتماعی و نماد آن در جامعه ایران به شمار می آیند.

رهبری ابر جنبش در همین مراحل نخست بطور غیر متمرکز، یکی از بزرگترین دستاوردها و راه کارهای تحسین برانگیز و کارساز است. چون دشمن نمی تواند و نخواهد توانست چنین مدیریت غیر متمرکزی را نابود و از میان بردارد. شاید تا دقیقه نود ابر جنبش با همین راه کار رهبری غیر متمرکز پیش روی کند و در مرحله پایانی، رهبران اصیل ابر جنبش که کثیری از آنان هم اکنون در زندان هستند، قادر گردند شورای رهبری را برعهده گیرند. شورایی متشکل از رهبران اصیل جنبش زنان، دانشجویی، معلمان و کارگران و نمایندگان اصلی دیگر اقشار که از نزدیک در مبارزه سهیم بوده وبخش اصلی از سرمایه اجتماعی و نماد آن در جامعه ایران به شمار می آیند.

اشتراکات و تفاوت‌های گذار تحول‌طلبانه و گذار براندازانه

رضا علیجانی

در شماره پیشین میهن در باره زلزله بزرگ سیاسی که در ایران اتفاق افتاده و دستاوردهای تا کنونی جنبش «زن، زندگی، آزادی» مقاله‌ای داشتم. عنوان این مقاله این بود:

«فرصت طلایی» مردم و «لحظه نگرانی» حکومت؛ یک شرایط قفل شده

این مقاله با این سه پاراگراف تمام می‌شد:

«من بدبین هستم. آیا ج.ا عقب‌نشینی می‌کند؟ البته عقب‌نشینی‌های غیررسمی و غیراعلامی مانند جمع کردن گشت ارشاد خواهد کرد(حتی گفته می شود جمع کردن گشت ارشاد از تیرماه مصوب بوده است). اما آیا می تواند رفرم های بن سلمانی بکند؟ آیا جرأت دارد که پایگاه اجتماعی اش را از اقشار سنتی به اقشار مدرن و طبقه متوسط فرهنگی تغییر دهد؟ بسیار بعید است. به چند دلیل: دگم ها و جزمیت های مذهبی و سیاسی اش، لجبازی ای که در شخصیت رهبرش وجود دارد و نیز به علت نوعی رفتار لومپنی که در نیروهای اطلاعاتی و امنیتی ج.ا وجود دارد. دیوارهای شهر اما باید تبدیل به آینه دق ج.ا شود(که شده). آنها باید ببینند که «ننگ با رنگ پاک نمی‌شود.».

خیزش اعتراضی تبدیل به یک «مبارزه مدنی با روش پارتیزانی» شده است؛ نامتقارن، غیرمتمرکز و نامنظم.

صحنه و لحظه کنونی یک «فرصت طلایی» برای مردم است؛ آن‌هایی که در خیابان هستند باید مرتب به آن برگردند، آنهایی (و مناطقی)که یک بار اعتراض صورت گرفته دوباره تجدید شود و آن‌هایی (و جاهایی) که تظاهرات نکرده‌اند به صحنه بیایند. نیروی سرکوب باید هم پخش و پلا و هم خسته شود. این یک «لحظه نگرانی» برای حکومت هم هست. سیستم سرکوب دیگر نمی‌تواند نیروهای سنتی جامعه را علیه معترضین بسیج کند و به کار بگیرد. شنیده می‌شود که در زنجان تعدادی از نیروهای انتظامی که از آمدن به خیابان برای سرکوب مردم خودداری کرده‌اند، بازداشت شده‌اند. هم‌چنین گفته می‌شود در تهران علاوه برنوجوانان کم سن و سال، اراذل و اوباش را حتی با آزادی از زندان برای سرکوب اعتراضات به کار گرفته‌اند.

پیش‌بینی آینده بسیار دشوار است؛ در وضعیت کنونی که شاهد استمرار کشمکش بین معترضین و نظام سرکوب هستیم تنها ورود عنصر تازه‌تری می‌تواند این صحنه را تغییر دهد. این عنصر می‌تواند یا اعتصابات عمومی و یا ریزش شدید نیروی سرکوب باشد.»

زور دو طرف به هم نمی‌رسد

در فاصله این مدت صحنه سیاسی روشن تر شد؛ نه حکومت زورش میرسد که اعتراضات را تماما جمع کند(هر چند اعتراضات خیابانی را تا حد زیادی مهار کرده است، اما برخلاف سرکوبهای گذشته فضای مردم غیرسیاسی نشده و به عکس، کاملا سیاسی و ملتهب است و مردم معترض از هر فرصتی مثل مراسم تشییع یا هفتم یا چهلم قربانیان خشونت حکومت و حتی سالگرد تولد آنها برای دادن شعارهای اعتراضی بر مزارشان استفاده می کنند. شعارهای شبانه و شعارنویسی و نصب پلاکاردهای اعتراضی و آتش زدن بنرهای حکومتی و ...هم ادامه دارد)، و نه مردم زورشان رسیده که حکومت را جمع کنند. قرائن رفتاری نشان میدهد هم مردم از حکومت عبور کرده اند و هم حکومت از مردم.

حلقه محاصره افکار عمومی داخلی و بین المللی دور حکومت نیز مرتب تنگ تر شده است. ما شاهد بیشترین خشم و نفرت داخلی و بالاترین سطح مشروعیت زدایی بین المللی از حاکمان یا در واقع حاکم اصلی ج.ا یعنی شخص علی خامنه ای هستیم.

سیر حوادث این چند ماه بیش از پیش نشان داد که ما در صحنه سیاست در ایران در حال طی کردن یک دوی ماراتن هستیم و نظرگاه های نزدیک بینانه ای که تصور یک انقلاب در حال وقوع و پیروزی، و یک دوی صدمتر و سرعتی، را نشان میدادند چقدر غیرواقع بینانه، اگر نگوییم غیرمسئولانه، بوده است.

حکومت بی‌چشم‌انداز و در بن‌بست

رفتار ج.ا اما نشان میدهد که قادر به حل هیچ کدام از بحران هایی که علت پیدایش نارضایتی های فزاینده و خشم و خیزش مردم شده نیست. نه نشانی از اصلاح سیاست داخلی دیده میشود و نه اصلاح سیاست خارجی و به تبع این دو هیچ چشم انداز ولو اندکی هم برای بهبود اوضاع اقتصادی وجود ندارد. همه شاخصهای اقتصادی بدون هیچ استثنائی نشانگر روزبروز وخیم تر شدن اوضاع و بدتر شدن شرایط زندگی اکثریت مردم ایران است. بنابراین زمینه های بروز اعتراضات نه تنها کاهش نیافته بلکه تشدید هم شده است. گرانی شتابان قیمت ارز و کاهش ارزش پول داخلی آژیر خطر افزایش دومینویی قیمتهای مایحتاج مردم را می دهد که تا شب عید پیش رو ممکن است مجددا فنرهای منقبض خشم جامعه را آزاد کند.

سر خَم قدغن! و نمونه درس آموز زاهدان

در این سوی صف بندی نیز مردم پیام «سرخم قدغن!»، «زانوی غم قدغن!» و «ایستاده‌ایم تا پایان»، میدهند. غلیان خشم و نفرت مردم در گفتگوهای روزمره به وضوح رو به افزایش است. جامعه جنبشی و ناراضی و حکومت اصلاح ناپذیر، وضعیتی را پدیدار کرده که امکان فوران خشم از هر روزن کوچکی را قابل پیش بینی می کند.

در این میان نمونه زاهدان و خیابان همچنان در

غلیان و جاری آن و استفاده رهبران و مردمان از همه «ظرفیت های سنت» می تواند برای همه جامعه ایران و بخشهای مدرن آن درس آموز باشد.

در زاهدان یک شخصیت مورد اعتماد محلی وجود دارد که در داخل و در کنار مردمش قرار دارد. همچنین دارای شجاعت مدنی است. او مدتی از اصلاح طلبان برای تغییر وضعیت مردم کمک خواست، و بعد هم از اصول گرایان، ولی تغییر مهمی اتفاق نیفتاد. اتکای اصلی اقتصادی او نه به دولت و حکومت ایران (و یا دولتهای خارجی) بلکه به مردم خودش است.

در این منطقه همچنین مردم محلی، با باورهای اهل سنت، در اکثریت قرار دارند. آنها دارای یک نهاد و پایگاه سنتی هم به نام نماز جمعه هستند. در آنجا از همه «ظرفیت‌های سنت» به نفع مردم استفاده می‌شود.

نیروهای مدرن جامعه ایران اما هنوز نهادهایی با آن استحکام و ریشه‌های عمیق (مثل احزاب، سندیکاها، نهادهای مدنی، دانشگاه و ...)، ندارند.

جنبش اعتراضی در آنجا خشونت پرهیز است و علیرغم اینکه حکومت با فریبکاری های متعدد (مثل انتشار ویدئوهای جعلی)، خواست القاء کند که مردم مسلح‌اند، موفق نشد. «عدم خشونت» و «سلاح مظلومیت» در ایران از خشونت و آدم‌کشی اقتدارگرایان بُرنده‌تر و موثرتر است. همان‌طور که در زمان انقلاب معروف بود که خون بر شمشیر پیروز می‌شود اینک نیز جان بر گلوله پیروز خواهد شد.

جامعه مدنی سکولار بلوچستان نیز برخی نگاه‌های انتقادی‌اش را در پرانتز نگه داشته و به طور جدی از مولوی عبدالحمید حمایت می‌کند.

مولوی در یکی از نماز جمعه هایش گفت سفره های مردم نان ندارد و مردم گرفتارند. او افزود مردم آزادی می‌خواهند (کنار هم قرار دادن نان و آزادی بسیار مهم است). او همچنین گفت هر انسانی حقوق انسانی و شهروندی دارد، اعم از دین‌دار و بی‌دین؛ شیعه، سنی، بهایی و... (این موضع عبور از تنگ نظری‌های شریعت‌محور است). او همچنین گفت حاکمان قدرت مطلقه ندارند. پیامبر خدا نیز چنین نبود. حاکمان باید پاسخگوی مردم باشند. قوانین کشور باید عوض شود. و نهایتا گفت به جای دستگیری، شکنجه و اعدام به سخنان مردم گوش کنید.

از آن سو اما بعد از کشتاردرمانی در زاهدان حالا استاندار را عوض کرده و یک سپاه قدسی سرکوبگر را جایگزین کرده‌اند. او در مرحله اول با بگیر و ببند آغاز کرد. در طی یک هفته بیش از صد نفر بازداشت شده اند. در روز برگزاری نمازجمعه هم خیلی از راه ها را بسته اند که مردم از اطراف و اکناف به نماز جمعه نروند. قدم بعدی هم احتمالا سرکوب وسیع نمازگزاران معترض پس از خروج از محل خواهد بود. اما بعید است این روشها جواب بدهد و لقمه زاهدان در گلوی حکومت گیر کرده است. نه راه پس دارند و نه راه پیش.

نیروهای مدرن جامعه اما باید با درس‌گیری از فعال شدن همه ظرفیت‌های سنت در زاهدان بتوانند عملکرد مشابهِ موفق و مستمری داشته باشند. آنها باید تلاش کنند پایگاه های مدرن یعنی دانشگاه، اتحادیه های صنفی، مدنی، تشکلات سیاسی، جنبشهای اجتماعی و... را تقویت و مستحکم کرده و همچنان فعال نگه دارند.

قطار جامعه روی ریل درست خیابان افتاده و در حال حرکت است. مهم ترین مسئله کنونی توان‌افزایی و نفرافزایی این جنبش به طرق مختلف است. در این باره سخن بسیار می ماند.

مسئله رهبری و راهبری جنبش

در این مدت مسئله رهبری و راهبری جنبش به یک موضوع پر حرف و حدیث تبدیل شده و به نظر می رسد بسیاری در باره آن، با روانشناسی از این ستون به آن ستون فرج است، دچار اغراق شده اند. البته پر واضح است که برخورداری از نوعی رهبری و راهبری باعث تسهیل فعالیت و رشد هر جنبشی می شود، اما برجسته کردن و اصلی دانستن این عنصر به نظر نوعی برخورد غیرواقع بینانه با وقایع داخل ایران است. به صحنه نیامدن خیلی از ناراضیان همدل با جنبش نه به خاطر نداشتن رهبری و حتی چشم انداز مثبت و امیدوارکننده نسبت به آینده یعنی بر اساس نوعی هزینه-فایده عقلانی بلکه ناشی از ترس سرکوب و هزینه های سنگین ورود به فاز اعتراض خیابانی است.

این به آن معنا نیست که عناصر دیگر از جمله رهبری و یا چشم انداز نسبت به آینده اهمیت و نقشی ندارند بلکه به این معناست که عمده کردن این عنصر خطا و مبتنی بر یک تفسیر غیرواقع بینانه است. هیچ‌کس تحقیق و آمار مشخصی از دلایل به خیابان نیامدن قشر موسوم به خاکستری که کاملا با جنبش همدل است و آرزویش پایان فوری عمر ج.ا است، ندارد. تحلیل ها عمدتا جنبه شهودی و مبتنی بر تجارب سیاسی و گزارش های میدانی غیرآماری است. من نیز بر همین مبنا ضرورت توان افزایی به جنبش را چندین و چند برابر موثرتر از حل مشکل راهبری جنبش می دانم.

بنابراین ضمن توجه به این که مسئله رهبری در جنبش‌های شبکه‌ای از جنس دیگری است، ما باید به این نقیصه در حد خودش بها بدهیم نه بیشتر. مشکل «اصلی» جنبش کنونی عدم تناسب قواست نه مسئله رهبری؛ معضل توان افزایی و نیروافزایی است.

برهمین است که معتقدم با توئیت مشترک برخی مشاهیر و سلبریتی‌های سیاسی، مدنی، هنری و ورزشی در ابتدای سال جدید میلادی باید «بدون اغراق و بدون تخریب» برخورد کرد.

ما باید از هر همسویی و همکاری بین ایرانیان، در هر طیف و گرایشی، که اتفاق می‌افتد استقبال و برایش اسفند دود کنیم!

در مطلب کوتاهِ (جدا، جدا توئیت شده) از تعابیر مثبتی چون همبستگی، سازماندهی و پیروزی در سال پیش رو استفاده شده است. از اینجا به بعد این تعابیر دستخوش تفسیرها و بعضا آرزواندیشی‌هایی شده است.

برخی از توئیت کنندگان (مثل خانم فراهانی) گفتند این ائتلاف نیست، ائتلاف بین احزاب است. من اصلا سیاسی نیستم. بعضی هم (مثل آقای اسماعیلیون) معتقدند هر جمعی در خارج باید مشروعیت اش را از داخل بگیرد(در مصاحبه با ژیار گل در بی‌بی‌سی).

برخی نیز به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویا قرار است این عده جنبش را رهبری و یا پیش دول خارجی نمایندگی کنند. این برخورد می تواند برخوردی هیجانی و نزدیک بینانه، بر اساس یک پیش فرض نادرست باشد؛ این که گویا ایران در حال انقلاب است و این انقلاب نیازمند رهبری، سخنگویی و نمایندگی است. در حالی که ما در واقعیت سیاست در ایران در حال یک ماراتن هستیم نه دوی صد متر و سرعتی.

این جمع حداکثر می‌تواند «بلندگو»ی بخشی از جنبش، باشد نه نماینده و «سخنگو»ی آن که مشروعیتش باید از داخل بیاید.

الان هر ۵ یا ۱۰ نفری در خارج جمع شوند و ادعای رهبری و سخنگویی کنند آینده سیاسی شان را خواهند سوزاند. چون آنها ارتباط ارگانیکی با داخل ندارند تا بنا به کلمه «سازماندهی» که در متن توئیت آمده مثلا فراخوانی بدهند و یا حرکت و جنبشی راه بیندازند. بنا براین بعد از یک تبلیغات و سر و صدای اولیه، به خاطر ناکارآمدی‌شان، هم در افکار عمومی داخلی و هم جهانی و بین دولتها، اعتبار و مشروعیت شان را از دست خواهند داد.

بر این اساس پیش بینی من این است که این همسویی توئیتری هم به خاطر عدم ارتباط با داخل و عدم توان سازماندهی، مشمول مرور زمان خواهد شد (همانند تجارب مکرر پیشین).

در تحلیل نهایی در باره امر رهبری و راهبری (چه فردی و چه جمعی)، باید گفت «هرکس بتواند سازماندهی کند، به طور طبیعی رهبری هم خواهد کرد». بنابراین توصیه‌ام به بعضی دوستان ملی و چپ که با این رخدادها منفی برخورد می‌کنند این است که به جای تخریب و کار سلبی، خودشان کار ایجابی بکنند.

اما دوی ماراتن کنونی به خاطر جامعه ناراضی و جنبشی ایران و اصلاح‌ناپذیری حکومت به اشکال مختلف ادامه خواهد داشت تا روزی که تناسب قوا به نفع اکثریت مردم ایران و پیروزی آنها دگرگون شود.

در چارچوب رویکرد گذار تحول‌طلبانه ما باید سعی کنیم تا حد امکان صف حکومت را متشتت تر کنیم و تا جایی که بخشهایی از روحانیت، نظامیان و افراد سیاسی که قبلا یا فعلا هنوز در حکومت هستند را نسبت به جنبش و آینده احتمالی آنها خوش بین کنیم. در این صورت به جز کسانی که دست به جنایت یا غارت زده اند، بقیه احساس امنیت خاطر خواهند داشت که در صورت نبود ج.ا آنها هست و نیستشان را از دست نخواهند داد. این نکته برای یک گذار تحول طلبانه بسیار مهم است. در این منظر فشار جنبش و تغییر تدریجی تناسب قوا بخشهایی از حکومت را به خاطر هراس از آینده و بر مبنای مصلحت اندیشی و هزینه-فایده کردن های فردی وادار به مصالحه با جنبش و یا حداقل سکوت در برابر پیروزی آن و فروپاشی حکومت خواهد کرد.

اشتراکات و تفاوت‌های گذار تحول‌طلبانه و گذار براندازانه

اینک به نظر می رسد با بن بست اصلاحات درون حکومتی، ضرورت گذار از ج.ا به یک حکومت عرفی و دموکراتیک به یک وجدان جمعی و نقطه اشتراک بخش کثیری از نیروهای سیاسی و مدنی و اقشار مختلف مردم تبدیل شده است. اما در رابطه با گذار شاهد دو دیدگاه کلان هستیم که هر یک ضروریات و پیامدهای الزامی خاص خودش را دارد و هر نظرگاهی از منظر خویش به جنبش کنونی و بایدها و نبایدهای آن می پردازد. این دو نگاه عبارتند از «گذار براندازانه» و «گذار تحول‌طلبانه».

گذار براندازانه به «همه مردم علیه همه حکومت» و تا حد زیادی روی «شکست حکومت به هر قیمت» متمرکز است. بدین ترتیب به طور طبیعی و منطقی باید همه مسائل را در رابطه با این مسئله قطبی سازی کرد و وقایع را براساس این دوقطبی تا پیروزی نهایی پیش برد.

نگاه دیگر ضمن این که معتقد است باید تلاش کرد حداکثر نیرو را برای گسترده ترین مواجهه با حکومت آماده و بسیج کرد اما نقشه راهش برای گذار، «فرسایش از پایین و ریزش از بالا»ست. بدین ترتیبَ که سیاستها، تاکتیکها، شعارها و رویکردهای جنبش باید به گونه ای باشد که اولا بتوان حداکثر نیروافزایی از قشر خاکستری جنبش را سامان داد و از هزینه های احتمالی همراهی آنان با جنبش و احیانا از برخی نگرانی های بخشهایی از آنها برای آینده کاست و از سوی دیگر باید تلاش کرد بخش هایی از نیروهای درون سیستم را دچار ریزش کرده و با جنبش همدل و همسو نمود و یا باعث شد بخش قابل توجهی از آنها حداقل به نقطه سکوت و عدم همراهی با حکومت و نیروی سرکوبش برسند، با این محاسبه که پیروزی جنبش به زیان آنها نخواهد بود. بدین ترتیب دور حکومت و دیکتاتور مطلقه و نیروی سرکوبش مرتب خلوت تر خواهد شد.

بر اساس این دیدگاه باید حداکثر تلاش را برای عدم دو قطبی های غیر ضرور بکار برد. مثل دوقطبی های مذهبی و غیر مذهبی، و یا بر اساس سوابق پیشینی افراد اگر آنها امروز با جنبش همدل و همسو و هم صدا هستند و یا فریزشدگی تاریخی روی مقاطع تاریخی همچون ۲۸ مرداد، انقلاب ۵۷، دهه شصت و نظایر آن.

معنای عملی این رویکرد این است که ما باید سعی کنیم تا حد امکان صف حکومت را متشتت تر کنیم و تا جایی که بخشهایی از روحانیت، نظامیان و افراد سیاسی که قبلا یا فعلا هنوز در حکومت هستند را نسبت به جنبش و آینده احتمالی آنها خوش بین کنیم. در این صورت به جز کسانی که دست به جنایت یا غارت زده اند، بقیه احساس امنیت خاطر خواهند داشت که در صورت نبود ج.ا آنها هست و نیستشان را از دست نخواهند داد. این نکته برای یک گذار تحول طلبانه بسیار مهم است. در این منظر فشار جنبش و تغییر تدریجی تناسب قوا بخشهایی از حکومت را به خاطر هراس از آینده و بر مبنای مصلحت اندیشی و هزینه-فایده کردن های فردی وادار به مصالحه با جنبش و یا حداقل سکوت در برابر پیروزی آن و فروپاشی حکومت خواهد کرد.

بدین ترتیب شعارها و یا رفتارهایی که بخشهایی از جامعه و یا حتی بخشهایی از حکومت را بترساند که در صورت فروپاشی ج.ا، آنها به تیرهای چراغ برق آویزان خواهند شد و جان و مال شان را از دست خواهند داد، همچون سم کشنده و یک مانع جدی برای پیش‌روی جنبش به سمت پیروزی است.

گذار براندازانه اما با هر چه قطبی کردن فضا و طرح شعارها و رویکردهای هیجانی و بدون چشم انداز عملی واقع بینانه (و حتی بعضا غیرمسئولانه مانند تهدیدهای خشونت محور برای همه دست اندرکاران خرد و کلان حکومت و یا حتی به طور شگفت انگیزی طرح ضرورت حذف چپها و مذهبی ها و فعالان اتنیکی با برچسبهای اقتدارگرایانه)، می‌تواند با کمک به انسجام نیروهای درون حکومت و به خصوص نیروی سرکوبش از یکسو و نیز کاسته شدن از سرعت توان افزایی جنبش و پیوستن حداکثر اقشار به آن و یا ایجاد تشتتت و اختلاف بین صفوف جنبش از سوی دیگر، خواسته و ناخواسته بدان ضربه و حتی ضربات حیاتی وارد کند.

از طرف دیگر باید با رعایت حداکثر تاکتیکها و شعارها و رویکردها صف جنبش را منسجم تر و همبسته تر کرد. حداکثر خواهی و به ویژه «خود مرکز بینی» که عارضه تاریخی نیروهای سیاسی در ایران است بیماری مزمنی است که علاجش سخت و دشوار است. اما جوانان این جنبش تاکنون درسهای بزرگی برای گذر از این بیماری تاریخی ارائه کرده‌اند.

براین اساس تلاش برای حذف هر نیروی سیاسی از مشروطه خواه گرفته تا چپ و ملی که افراطیونی از دو سوی طیف نیروهای گسترده مخالفان ج.ا، بدنبال آن هستند نیز یک سم کشنده و مانع و بازدارنده برای پیش‌روی جنبش است.

در امتداد همین نکات است که هر گونه هژمونی طلبی فردی و جریانی و یا نگاه از بالا و بیرون به جامعه و نیروهای سیاسی یک خطای بزرگ و مانع راهبردی است. برخی فکر می کنند جامعه ایران یک جامعه توده‌وار و نیازمند رهبری، فردی یا جمعی، از بالاست که توده ها را رهبری کند. این تلقی از جامعه ایران از اساس بر خطاست. جامعه ایران یک جامعه مجمع الجزایری است نه توده وار. ما نیازمند پیوندهای افقی- عمودی (به عبارتی جدولی) بین این مجمع الجزایر(نیروهای صنفی و مدنی و روشنفکری و بخشی از آن هم فعالان و جریانات سیاسی، و همه اینها به صورت جمعی و تشکیلاتی و یا شخصیت‌ها و مشاهیر منفرد)، هستیم.

حال دو نظر گاه گذار تحول‌طلبانه و گذار براندازانه هر یک نقشه راهی طبیعی یا ترجیحی بر اساس مبانی خویش دارند.

مثلا جبهه ملی داخل ایران از چند سال پیش نقشه راهی چند وجهی مثل آزادی همه زندانیان عقیدتی و سیاسی، آزادی رسانه ها و احزاب و اتحادیه ها و بالاخره انتخابات آزاد زیر نظر هیئتی مورد اعتماد ملت برای مجلس موسسان قانون اساسی داده اند (اخیرا نیز مسئله تشکیل کنگره ملی در داخل کشور را مطرح کردند).

گذارطلبی براندازانه اما معتقدند گذار از ج.ا تنها از طریق اعتراض و اعتصاب و انقلاب امکانپذیر است.

رویکرد تحول‌خواهانه برای گذار معتقد است زمان و نحوه گذار تابع تناسب قوا و تغییر تدریجی آن به نفع مردم است. بنابراین نمی‌توان گذار را تک نسخه ای کرد و از قضا باید آن را چند سناریویی دید و از هم‌اینک هم سناریوی ترجیحی خود را مشخص کرده و آن را تقویت نموده و یا در مسیر تحقق آن پیش رفت.

از یک منظر راهبردی، گذار تحول‌خواهانه مانعی برای گذار براندازانه ایجاد نمی‌کند بلکه با تکیه بر ضرورت تغیر توازن قوا و فرسایش از پایین و ریزش از بالا جامعه را ،شاید به صورت واقع بینانه تری، به گذار موفقیت آمیز نزدیک می‌کند.

اما گذار براندازانه با هر چه قطبی کردن فضا و طرح شعارها و رویکردهای هیجانی و بدون چشم انداز عملی واقع بینانه (و حتی بعضا غیرمسئولانه مانند تهدیدهای خشونت محور برای همه دست اندرکاران خرد و کلان حکومت و یا حتی به طور شگفت انگیزی طرح ضرورت حذف چپها و مذهبی ها و فعالان اتنیکی با برچسبهای اقتدارگرایانه)، می‌تواند با کمک به انسجام نیروهای درون حکومت و به خصوص نیروی سرکوبش از یکسو و نیز کاسته شدن از سرعت توان افزایی جنبش و پیوستن حداکثر اقشار به آن و یا ایجاد تشتتت و اختلاف بین صفوف جنبش از سوی دیگر، خواسته و ناخواسته بدان ضربه و حتی ضربات حیاتی وارد کند.

ضمن اینکه؛ گذارطلبان تحول‌خواه برخورد درازمدت و مسئولانه تری نسبت به آینده پس از گذار و ایران و مردمانش پس از حذف ج.ا دارند. آنها می خواهند تا حداکثر ممکن همه مردمان ایران خودشان را در آن آینده سهیم و در صلح و رفاه ببینند و هراسی نسبت به آینده و اینکه سرکوب شوند و یا دوباره شاهد شکل گیری استبداد و نظام غارتی و رانتی جدیدی باشند، نداشته باشند. اکثر ایرانیان اهل آرامش و صلح و صفا هستند و آرزویشان دست به دست هم دادن به مهر و میهن خویش را کنیم آباد است.

همچنین؛ کشور و فضای اجتماعی، سیاسی، امنیتی ایران در دوران گذار باید شاهد کمترین هزینه و لطمات باشد. باید حداکثر تلاش و همکاری جمعی را بکار گرفت که خلأ قدرت و ناامنی مترتب بر آن وضعیت هرج و مرج و فروپاشی سامانه های اداری و انتظامی را به همراه نداشته باشد.

تونس بهترین الگوی بهار عربی است. ما خیلی شانس بیاوریم می توانیم گذاری شبیه به آن داشته باشیم. اما سرنوشت تلخ تونس پس از گذار نیز برای ما بسیار درس آموز است. در نگاه تحول‌خواهانه برای گذار، موضوع پس از گذار و الزامات و ضرورتهای یک رویکرد مسئولانه و ملی نیز به اندازه خود گذار اهمیت دارد.

بدین ترتیب نیروهای دوراندیش و اتاق فکرهای فعالان ملی و وطندوست نباید به مسئله گذار تنها به عنوان یک مفر و از این ستون به آن ستون فرج است نگاه کنند. هر چند نجات از جهنم ج.ا خود یک امر بسیار بسیار حیاتی است، اما در نظر نگرفتن تجارب پیشین تاریخی خودمان و یا دیگر ملل نیز می‌تواند یک غفلت بلاهت آمیز و تکرار اشتباهات گذشته باشد

آیا ایران آبستن انقلابِ جدیدی است؟

سپیده فرخنده، کلمان تِرم - فَواد روستائی

تظاهرات اخیر در ایران بازتابِ تحوّلی مهم و معنادار در جامعه‌ی این کشور است. هر روز قشرها و لایه‌های اجتماعی تازه‌ای به این تظاهرات می‌پیوندند. قدرتِ حاکم که روز به روز نامحبوب‌تر می‌شود جز با توسّلَ به خشونت به موجودیّت خود ادامه نمی‌دهد. بدیهی و آشکار است که رژیم در درازمدّت محکوم به فناست.

از شانزدهم سپتامبر ۲۰۲۲ و در پی کشته شدن خانم مهسا امینی در جریان بازداشت اَو توسّطِ گشت ارشاد به اتهّام بدحجابی، ایران دستخوش بحرانی سیاسی است کَه بخشی از مردم و در رأس آنان زنان جوان را برای اعتراض به قوانین اسلام‌گرایانَه [قوانینی مبتنی بر ایدئولوژی اسلام سیاسی] به خیابان‌ها می‌کشاند. ریشه‌های شورش و خیزش پیش رو را باید در برآمدن یک رژیم خداسالار در اَیران دَر سال ۱۹۷۹ جست‌وجوکرد. جنبشِ جاری را باید جنبشی انقلابی تلقّی‌کرد چرا که تظاهرکنندگان خواستار تغییر رژیم‌اند. در حقیقت، ماهیّتِ الهی رژیم و چهارچوب اقتدارگرایانه و استبدادی اختیارات رهبریِ آن، راه را بر تحقّقِ آرمان‌ها و ایده‌آل‌های اکثریتِ مردم سدّ می‌کند. دَر چهارچوبِ سیاسیِ کنونی جمهوری اسلامی، ایرانیان چیزی جز مخلوقاتِ رهبر به‌شمار نمی‌آیند و از همین رو جز با تغییر رژیم نمی‌توانند به شهروندانی برخوردار از حقوقِ شهروندیِ تامّ وتمام بدل‌شوند(۱) .

خیزش و قیامی که تقویّت می‌شود

در روز ۲۵ اکتبر ۲۰۲۲، نیروهای سرکوبِ رژیم برای شناسائی دانش‌آموزانی که عکس‌های آیت‌الله روح‌الله خمینی- بنیانگذار جمهوری اسلامی- را از کتاب‌های درسی خود کنده‌اند به مدرسه‌ی دخترانه‌ای در «ایرانشهر» هجوم می‌برند. در جریان این هجوم، «پارمیس هم‌نوا» - دخترِ دانش‌آموزِ ۱۴ ساله- یکی از دانش‌اموزانی که عکس خَمینی را اَز کتاب خود کنده بود هدفِ ضرب وشَتم سرکوبگران قرارمی‌گیرد. شدّت این ضرب وشتم وحشیانه به حدّی است که «پارمیس» روز بعد در اثر جراحات وارده جان می‌سپارد. بدین سان است که اعتراض به سیاستِ «کیش شخصیّت» تحمیل شده بر مردم توسّطِ ملایان با مجازات مرگ پاسخ داده‌می‌شود. باوجود این، روزی نمی‌گذرد که در آن مردم تندیس‌ها و تصویرهای آیت‌الله‌ها و سرداران سپاه را در خیابان‌ها به آتش نکشند و دیوارهای شهر را با شعارهایی که مردم در خیابان‌ها سرمی‌دهند تزیین نکنند. شعارهایی چون: «مرگ بر دیکتاتور»، « زن، زندگی، آزادی»، « از زاهدان تا کردستان، جانم فدای ایران» و «کردستان، زاهدان، چشم و چراغ ایران». دو شعار اخیر اشاره‌ای است به دو منطقه یا دو استان کردستان و سیستستان و بلوچستان که در جریان سرکوبِ جنبش اعتراضی مردم شمار کشته‌شدگان در اثر اصابت گلوله در جریان دو ماه نخست جنبش به نسبت دیگر نقاط ایران بسیار بالا بوده است. در روز ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۲ [روز جمعه و روز برگزاری نماز جماعت]، در زاهدان در استان سیستان و بلوچستان در جنوبِ شرق کشور، نیروهای سرکوبگر رژیم به سوی مردم آتش‌گشوده و بیش از صد تن از جمله شماری از کودکان را به‌قتل رسانده‌اند. جمهوری اسلامی از بدو تأسیس، این دو منطقه از کشور را آماجِ سرکوب و ستم قرارداده و اهالی دو منطقه را به جدَایی‌طلبی متهم‌کرده‌است چرا که اهالی این دو استان شیعه نبوده و سُنّی مذهب‌اند.

رژیم در عین حالی که خود را ضامن وحدت و یک‌پارچگی ملّی معرفی می‌کند تبعیض را در کشور نهادینه کرده و به ویژه در دو عرصه‌ی دین و جنسیّت شدیدترین تبعیض‌ها را به مردم تحمیل کرده‌است. با وجود این، در همان استان بسیار فقیرِ سیستان و بلوچستان تظاهرکنندگان همان شعار«مرگ بر دیکتاتور» را سرمی‌دهند و مانند مردم دیگر مناطق کشور خواستارِ استقرار آزادی در ایران‌اند.

چندین هفتَه پس اَز جمعه‌ی سیاه زاهدان در روز ۴ نوامبر، در شهر خاش چهره‌ی زنی تکیده و لاغر اندام که بر دیواری به‌نسبت ویران شعار «زن، زندگی، آزادی» را با تکه زغالی می‌نویسد نشان می‌دهد که مردم ایران در پی‌گیری آرمان‌های مشترک با هم متحّد و یک‌پارچه‌اند و از اختلاف‌های زائیده‌ی ایدئولوژی فرقه‌گرایانه‌ی جمهوری اسلامی عبورکرده‌اند. از کردستان - زادگاه مهسا امینی- در شمالِ غربّ کشور تا سیستان و بلوچستان در جنوبِ غربَ ایران همان شعارها علیه رژیم سرداده می‌شود.

مقامات جمهوری اسلامی از اواخر ماه نوامبر سال گذشته (۲۰۲۲) به کوششی برای ایجاد فضای یک «جنگ روانی» علیه تظاهرکنندگان از طریقِ تبدیل بحرانِ مشروعیّت خود در داخل به یک بحرانَ خارجی دست‌زدند. راهبردِ مورد استفاده برای نیل به این هدف ایجاد یک فضای جَنگی و یورش به اقلیم خودمختار کردستان با استفاده از آتش توپخانه، پرتاب موشک و بالاخره توسّل به پهپاد بود. در عین حال به‌راه انداختن یک جنگ نیابتی با استفاده از هواداران رژیم در خارج از ایران علیه اهدافِ سعودی و اسرائیلی نیز برای تشدید رویاروئی نظامیَ در منطقه و در پی آن توجیه سرکوبِ قیام مردم در داخل مرزهای کشور نیز جمهوری اسلامی را وسوسه می‌کند.

تظاهرات اعتراضی مردم ده هفته پس از آغاز ان سرتاسر کشور را در برگرفته است. بیش از ۱۳۰ شهر صحنه‌ی تظاهرات ضدِّ رژیم بوده و دست کم ۶۰۰ نفر

که به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز دست به تظاهرات زده‌اند کشته شده و بیش از ۱۹۰۰۰ نفر بازداشت شده‌اند.

در روز ۶ نوامبر ۲۰۲۲ ، ۲۲۷ نماینده از کلِّ ۲۹۰ نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای به قوّه‌ی قضائیه خواستار اعدام دستگیرشدگان در اسرع وقت شدند(۲). شایانِ یادآوری است که صلاحیّتِ این نمایدگان برای نامَزدی و شرکت در انتخابات و تکیه‌زدن بر کرسی نمایندگیِ مجلس را نهادی تعیین و تأیید می‌کند که خود منتخَب مردم نیست و اعضای آن را آیت‌الله خامنه‌ای، رهبرِ رژیم، منصوب می‌کند. همین نمونه نشان می‌دهد کهَ رژیم تمامی فرصت‌ها را برای دست‌زدن به اصلاحاتِ سوزانده و جز سرکوب و خشونت هیچ راهی برای پاسخ به خواست‌های مردم ندارد.

مقامات انقلابی سرسپرده‌ی خمینی مدّتِ چهار دهه است که خود را در بن‌بستی سه‌گانه محبوس کرده‌اند. بن‌بست نخست زائیده‌ی آن است که رژیم در تلاش برای حفظ هویّت سیاسی- مذهبی جمهوری اسلامی شهروندان را از هرگونه آزادی فردی محروم نگه‌داشته است. این امر از بدوِ ظهور دولت خداسالار اسلام‌گرا دلمشغولی مستمر و مداوم رژیم بوده است. امری که باعث خشم روزافزون اکثریّت مردم کشور است. امروز میزان هواداران رژیم را بین ۱۵ تا ۲۰ درصد برآورد می‌کنند. بن‌بست دوم بن‌بست سیاسی رژیمی است که در چهارچوب ایدئولوژیک انقلاب اسلامی مطلقاً اصلاح‌ناشدنی است. و بالاخره بن‌بست سوم آفریده‌ی سقوطِ آزاد اقتصاد دولت-کشور ایران است.

از دست‌کم دو دهه‌ی پیش بدین سو و در پی سرکوبِ خونین جنبش اعتراضی مردم در سال ۱۹۹۹ ، کسانی که قربانیان آن سرکوب بوده‌اند به‌رغم تحمّلِ چند بار زندان و انواع سختی‌ها و مصائبِ دیگر دست از مبارزه نکشیده و فعّال بوده‌اند. این گروه در آغاز جنبش اخیر نیز که پس از کشته‌شدن مهسا امینی جامعه را درگیر کرد نقش داشته‌اند. باوجود این ، نباید از یاد برد که نسل‌های جدید که اکثراً از جوانان و نوجوانان - اعّم از زن و مرد- تشکیل شده پیشگامان و پیشقراولان این جنبش بوده‌اند. نسل‌های جدید در این تلاش از پشتیبانی و حمایت شهروندان متعلّق به حرفه‌های مختلف در جامعه برخوردارند.

بن‌بست سه‌گانه

مقامات انقلابی سرسپرده‌ی خمینی مدّتِ چهار دهه است که خود را در بن‌بستی سه‌گانه محبوس کرده‌اند. بن‌بست نخست زائیده‌ی آن است که رژیم در تلاش برای حفظ هویّت سیاسی- مذهبی جمهوری اسلامی شهروندان را از هرگونه آزادی فردی محروم نگه‌داشته است. این امر از بدوِ ظهور دولت خداسالار اسلام‌گرا دلمشغولی مستمر و مداوم رژیم بوده است. امری که باعث خشم روزافزون اکثریّت مردم کشور است. امروز میزان هواداران رژیم را بین ۱۵ تا ۲۰ درصد برآورد می‌کنند.(۳) این طرفداران به «خودی‌ها» موسوم‌اند.

طیفِ طرفداران و پشتیبانان رژیم در عین حال در همه جا همگن و یک‌دست نیست. در تهران و در استان‌های مجاور پایتخت و در میان نسل‌های جدید یا متأخر و به‌ویژه زنان این درصد بسیار ضعیف و پائین است. خشمِ عمومی علیه هواداران رژیم از سال ۲۰۰۰ به این سو به سراسر کشور سرایت کرده‌است. این خشم خشمی فراطبقاتی و فرانسلی است که در تظاهرات سال ۲۰۲۲ طبقات مردمی و نخبگان فرهنگی، هنری و ورزشی را متحّد کرده‌است. بدین سان است که بخشی از هواداران رژیم را یک گروه اجتماعی رو به پیری‌گذاشته تشکیل می‌دهد که از نخبگان سیاسی باورمند به پیرسالاری و زن‌ستیزی پشتیبانی می‌کنند. رژیم و هواداران آن با تشدید رویکرد امنیّتی و سرکوبگری به مقابله با خصومتِ روزافزون مردم برمی‌خیزمد. رویکردی که نمی‌تواند به اعتراض‌های مردمی پاسخی سیاسی دهد.

بن‌بست دوم بن‌بست سیاسی رژیمی است که در چهارچوب ایدئولوژیک انقلاب اسلامی مطلقاً اصلاح‌ناشدنی است. و بالاخره بن‌بست سوم آفریده‌ی سقوطِ آزاد اقتصاد دولت-کشور ایران است.

از شعار «تبدیل ایران به ژاپن خاورمیانه» در سال‌های دهه‌ی هفتاد سده‌ی بیستم به ترس از هرج و مرج و فروپاشی نهادها دولتی در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۱۰ رسیده‌ایم. انحطاطِ اقتصادی کشور از سال‌های دهه‌ی دوم سده‌ی بیست‌ویکم در افزایش شمار تظاهرات مردمی از سال ۲۰۱۷ به‌این سو خود را نشان داده‌است. ادعّای رسمی رژیم مبنی بر رشدِ اقتصادی ۴/۱ درصدی در فاصله‌ی مارس ۲۰۲۱تا مارس ۲۰۲۲ (سال ایرانی ۱۴۰۰) و تثبیتِ وضعیّت «کلان-اقتصادی» (مَکرواکونومیک) کشور ابزاری قابل اعتماد برای درک برداشت اکثریّتِ مردم ایران از وضعیّتِ اقتصادی کشور نیست. به‌باورِ ۸۶٪ از مردم بی‌کفایتی و کارا نبودنِ مسئولان و فسادِ سراسری عوامل اصلی وخامتِ اقتصاد کشور است. تنها ۱۰٪ از کسانی که در نظرسنجی موردِ پرسش قرارگرفته‌اند تحریم‌ها و فشارهای خارجی را عامل این وخامتِ وضعیّتِ اقتصادی می‌دانند(۵). ایران از سال ۲۰۱۰تا ۲۰۲۰به مدّتِ یک دهه با رکود اقتصادی و از ۲۰۱۸تا ۲۰۲۰با یک انقباضِ اقتصادی ۱۲درصدی روبه‌رو بوده‌است(۶).

پوشاندنِ موها یا داشتن حجاب برای زنان از همان نخستین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ از بالا و توسّطِ شبه‌نظامیان طرفدار رژیم خمینی به زنان ایرانی تحمیل‌شد. چهار سل بعد در سال ۱۹۸۳ قانونی به تصویب رسید که بر اساس آن نیروئی متشکّل از افراد مسلّح حقوق‌بگیر رژیم زیر نظرِ ستاد امر به معروف و نهی از مُنْکَرمأمورِ اجرای فرمانِ صادره از بالا آن هم به هر قیمتی شدند.

توسّل به خشونت برای اجرای قانون حجاب نشان می‌دهد که بر خلاف تبلیغاتِ رژیم در برابر غربی‌ها حجاب نه یک پدیده‌ی فراگیر در میان زنان ایرانی و نه یک سنّتِ اجتماعی در ایران بوده و نه یک مسأله‌ی ساده و بی‌اهمیّت درارتباط با پوشش خانم‌ها. حجاب اجباری و تحمیل آن نقض و پایمال کردن شأن و حرمت انسانی زنان و نشانه‌ی عزم جزم رژیم برای سرکوب آزادی و روحیه‌ی آزادمنشی است. از همین روست که معترضان گردآمده حول شعار «زن، زندگی،آزادی» به سرعت رژیم اسلامی را به طور اعّم و آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ۸۳ساله و قبضه‌کننده‌ی کلِّ قدرت سیاسی در کشور را به‌طور اخّص هدف قرار داده‌اند. آیت‌اللهی که پس از گذشت ده هفته از جنبش و اعتراض مردمی کماکان از نیروهای دولتی می‌خواهد با گلوله‌های جنگی تظاهرکنندگان را هدف قراردهند و از سوی مردم به ضحاک ماردوش ملقّب شده‌است(۷). ضحاک پادشاه افسانه‌ای ایرانی خون‌خواری است که برای زنده ماندن و ادامه‌ی حکومت هر روز دوجوان را کشته و مغز آنان را خوراک دو ماری می‌کرد که بر دو شانه‌ی او روئیده بود. برای تظاهرکنندگان ایرانی علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، که طرفدارانش زنان و دخترانِ جوان را به‌قصد کُشت می‌زنند و به سوی تظاهرکنندگان بی‌سلاح تیراندازی می‌کنند تجَسّدِ دوباره‌یِ ضحاک ماردوش، این پادشاه خون‌خوار و جوان‌کُش و ویرانگر است.

گسترش و فراگیرترشدنِ مخالفت‌ها

این خیزش و قیام در آنِ واحد و به تدریج و به‌مرور زمان با پیوستن و اعلام پشتیبانی فعالانِ سیاسی و مدنی فعال در بیست سالِ اخیر و نیز چهره‌های علمی، هنری، نویسندگان، وکلای دعاوی، روزنامه‌نگاران، ورزشکاران بلندپایه و مهندسان و مدرّسانی که در برابر رژیم به مخالفت و مقاومت برمی‌خیزند رهبران و پیشگامان خویش را پیدا می‌کند. شماری از اعضای کانون وکلای تهران که دفاع از بازداشت شدگان را بر عهده گرفته اند و نیز شماری دیگر از آنان که از بازداشت‌های خودسرانه انتقادکرده‌اند از همان آغاز جنبش در پی کشته شدن مهسا امینی در جریان بازداشت او توسّطِ گشت ارشاد در ۲۰ سپتامبر ۲۰۲۲ به‌نوبه‌ی خود دستگیر شده‌اند. گروهی دیگر از وکلا نیز پس از ۱۲ اکتبر و مطرح‌شدن درخواست مذاکره از سوی رئیس قوّه‌ی قضائیه به زندان افتاده‌اند. شایان یادآوری استَ که این رئیس قوّه‌ی قضائیّه منصوب مقام رهبری و خود از طرفداران گرفتن اعترافات اجباری از دستگیرشدگان آن هم زیر شکنجه و پخش آن از رسانه‌های دولتی است(۸). باوجود این ، این دستگیری‌ها و بگیر و ببندها موجب دلسردی مخالفان نمی‌شود.

نویسندگان و به‌طور کلی اهل قلم که آزادی بیان برای‌شان حقی اساسی و بنیادی است و در این چهاردهه قربانی سانسور و قتل توسّطِ عوامل این رژیم بوده‌اند از نخستین پشتیبانان و حامیان این جنبش و تظاهرکنندگان‌اند. کانون نویسندگان ایران در فراخوانی که در ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۲ منتشر شد از جمله اعلام کرده‌است: "حکومت به پشتوانه‌ی سال‌ها سرکوب نظام‌مندِ آزادی بیان، سانسور همه‌جانبه، کنترل و محدود کردن فضای مجازی که این روزها به اوج خود رسیده است و انحصار رسانه‌ای، در خیابان‌ها معترضان را می‌کشد و می‌رباید. اما مردمِ درخفقان‌زیسته نیز راه‌ها و روزنه‌های خود را درَ دل این تباهی گشوده و صدا و خواست خود را به عرصه‌ی عمومی آورده‌اند(۹)". پدیده‌ی تازه اینکه برای نخستین بار در جامعه‌ی پزشکی و به ویژه دانشگاهی آن واکنش‌ها فردی نبوده و تمامی بازیگران این عرصه اعّم از دانش‌جویان، انترن‌ها و استادان پزشکی در

دانشگاه‌ها و در گردهمائی‌های صنفی علناً با جنبش ابراز همبستگی جمعی کرده و از آن پشتیبانی کرده‌اند. انزجار جامعه‌ی پزشکی به‌گونه‌ای پاسخ آنان به تلاش رژیم برای سوء استفاده از ی پاسخ آنان به تلاش‌های چاپن جامعه در راستای تبلیغات دروغین است. در پی کشته‌شدن مهسا امینی در جریان بازداشتش در تهران و بلافاصله پس از انتشار عکس‌های او که در آستانه‌ی مرگ بود و پخش ویدئوهای سرداده‌شدن شعار زن،زندگی، آزادی در مراسم خاک‌سپاری مهسا امینی در زادگاهش سقز در کردستان و اقدام زنان مبنی بر برداشتن روسری‌ها، رژیم که غافلگیر شده‌بود با تمام امکانات تبلیغی و رسانه‌ای خود تلاش کرد مرگ این زن جوان را به بیماری قلبی مزمن او نسبت‌دهد. تلاشی که به‌رغم همه‌ی فشارها با مقاومت و تسلیم نشدن اکیپ پزشکی بیمارستان کسری در تهران، محل بستری شدن دختر جوان، روبه رو شد. تصاویر صدمات وارد شده به جمجمه‌ی مهسا امینی نیز منتشر شد. پس از این ماجرا نیز رادیوتلویزیون دولتی جمهوری اسلامی در موارد متعدد تلاش کرد کشته شدن تظاهرکنندگان در جریان سرکوب‌ها را با توسّل به سوابق پزشکی وبیماری‌های جسمی و روانی این معترضان توجیه‌کند. جنازه‌های کشته‌شدگان در اثر اصابت گلوله یا در نتیجه‌ی جراحات وارده به آنان در جریان ضرب وشتم شان را دولت توقیف کرده و تنها در صورتی به خانواده‌های‌شان تحویل می‌داد که اعلام کنند فرد کشته‌شده بیماری قلبی داشته یاخودکشی‌کرده است. کشته‌شدن نیکا کرمی، دختر ۱۶ ساله یکی از این موارد است. نیکا در روز ۲۰ سپتامبر پس از شرکت در تظاهراتی در تهران که در جریان آن روسری خود را در ملاء عام به آتش کشیده‌بود و پیشاپیش تظاهرکنندگان جوان قرار داشت ناپدید شد. نیکا پیش از ناپدیدشدن در پیامی کتبی به بستگان خویش نوشته بود که مأموران مسلّح رژیم در پی او هستند(۱۰). دو هفته‌ی بعد،اعترافات خاله‌ی او که در آن وادار شده‌بود اعلام کند نیکا در اثر «پرت‌شدن» از بلندی درگذشته‌است از تلویزیون دولتی رژیم پخش‌شد. مقامات رژیم خاله و دائی نیکا را تهدید کرده بودند که در صورت اطاعت نکردن از خواست‌های آنان دیگر اعضای خانواده نیز ناپدیدخواهندشد. امروزه حقیقت چگونگی کشته شدن نیکا که در اثر صربات وارده به او جان خود را از دست داد روشن شده است. حقیقت ماجرا را مادر او در گفت‌وگو با رسانه‌های فارسی‌زبان غربی در جریان مراسمی که برای بزرگداشت او برپا شد در میان نهاده‌است. جنازه‌ی نیکا شاکرَمی توسّط رژیم ربوده شده و در نقطه‌ای در ۴۰کیلومتری محل زندگی او به خاک سپرده شد. مقامات رژیم خانواده‌ی نیکا را از برگزاری مراسم عمومی خاک‌سپاری نیز ممنوع و محروم کردند. خاله‌ی نیکا که پس از تن‌دادن به اعترافات اجباری از زندان آزاد شده در متنی پرشور از این دختر جوان لبریز از زندگی و عاشق رقصیدن نوشت: نیکا با «وجدان آگاه و چشمان باز» راه مبارزه برای حقوق خود رابرگزید؛ «نیکا رؤیای ستاره‌شدن را در سر می‌پروراند، کوتاهی زندگی به او مهلت نداد، او با مرگ خویش ستاره شد.»

داستان نیکا داستانی یکّه و بی‌مانند نیست. سارینا اسماعیل‌زاده، دانش‌آموز درخشان ۱۶ساله(۱۱)، حدیث نجفی، زن جوان ۲۲ ساله و دهها کودک و نوجوان و جوان دیگر(۱۲) نیز به سرنوشت‌هایی مشابه سرنوشت نیکا شاکرمی دچار شده‌اند و خانواده‌هایشان قربانی تهدید و ارعاب عوامل رژیم بوده‌اند(۱۳).

در میان ۱۵۰۰۰ نفری که به خاطر شرکت در تظاهراتی مسالمت‌آمیز بازداشت شده‌اند از تمامی قشرهای جامعه از جمله روزنامه‌نگاران، وکلای دادگستری، خوانندگان، نویسندگان، فعالان سندیکائی، دانش‌آموزان و دانشجویان، پزشکان، اساتید و مدیران مؤسسات آموزشی که از همکاری با نهادهای امنیّتی و لو دادن شاگردان خود خودداری کرده‌اند دیده می‌شود.

بیش از ۶۰۰ تن از پژوهشگران و استادان دانشگاه‌ها با امضای نامه‌ای سرگشاده خواستار آزادی بی‌قیدوشرطِ دانش‌جویانی شده‌اند که در بازداشت به‌سر می‌برند(۱۴). در این روزها، روزی نمی‌گذرد که در آن چهره‌ای از چهره‌های محبوب مردم پشتیبانی خود از معترضان و تظاهرکنندگان را علناً اعلام نکند. بعد از خانم الناز رکابی، قهرمان سنگ‌نوردی که در اواسط ماه اکتبر سال ۲۰۲۲ در رقابت‌های قهرمانی آسیا در سئول- پایتخت کره‌ی جنوبی -بدون حجاب حاضرشد، نوبت به پاردیا قاسمی، قهرمان تیراندازی با تیروکمان می‌رسد که این بار در ۱۰ نوامبر در ورزشگاهی در تهران بابرداشتن حجاب پشتیبانی خود از جنبش را به نمایش بگذارد. شجاعت و اراده‌ی آهنین این زنان جوان درخور و متناسب با خطراتی است که تهدیدشان می‌کند.

مقامات انقلابی سرسپرده‌ی خمینی مدّتِ چهار دهه است که خود را در بن‌بستی سه‌گانه محبوس کرده‌اند. بن‌بست نخست زائیده‌ی آن است که رژیم در تلاش برای حفظ هویّت سیاسی- مذهبی جمهوری اسلامی شهروندان را از هرگونه آزادی فردی محروم نگه‌داشته است. این امر از بدوِ ظهور دولت خداسالار اسلام‌گرا دلمشغولی مستمر و مداوم رژیم بوده است. امری که باعث خشم روزافزون اکثریّت مردم کشور است. امروز میزان هواداران رژیم را بین ۱۵ تا ۲۰ درصد برآورد می‌کنند. بن‌بست دوم بن‌بست سیاسی رژیمی است که در چهارچوب ایدئولوژیک انقلاب اسلامی مطلقاً اصلاح‌ناشدنی است. و بالاخره بن‌بست سوم آفریده‌ی سقوطِ آزاد اقتصاد دولت-کشور ایران است.

ند از همان آغاز جنبش در پی مرگگ ابه‌رغم آن‌که نیلوفر حامدی و الهه محمدی، دو روزنامه‌نگاری که ماجرای دستگیری و کشته‌شدن مهسا امینی را رسانه‌ای کردند هم‌اکنون در زندان به‌سر می‌برند و وزارت اطلاعات رژیم و اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بیانیه‌ای مشترک آن دو را به «ارتباط با خارج از کشور و آموزش‌دیدن توسّط سرویس‌های خارجی برای ایجاد آشوب و تحریک اذهان عمومی» متهم‌کرده‌اند، مفسّران ورزشی که در میان مردم از محبوبیّتی بسیار بالا برخوردارند با حضور در اجتماعات اعتراضی دانش‌جویان علناً و به‌گونه‌ای صریح و مستقیم یا در برنامه‌های رادیوئی پخش زنده اقدامات رژیم را محکوم‌کرده‌اند.

باید توجّه داشت که رادیو تلویزیون دولتی نهادی است که از آن معمولاً برای پخش تبلیغات رژیم و اعترافات زیرشکنجه گرفته شده استفاده می‌شود. ایتجاوز جنسی به زندانیان زن محکوم به اعدام پیش از اعدام آن‌ها که از بدو تأسیس جمهوری‌اسلامی در زندان‌ها سکّه‌ی رایج بوده و بعدها در سرکوب اعتراض‌های مردم علاوه بر زنان مردان نیز برای اعتراف به گناهان ناکرده قربانی آن بوده‌اند، بار دیگر در سرکوب جنبش کنونی به عنوان سلاحی بازدارنده مورد استفاده قرارگرفته‌است(۱۵).

با توجّه به این که حتّی کودکان نیز از این سرکوب وحشیانه در امان نیستند، اهمیّت اقدامات مقاومتی اهمیّتی حیاتی است. از آغاز این جنبش در ۱۶ ماه سپتامبر ۲۰۲۲، بیش از شصت کودک در سراسر کشور توسّط نیروهای سرکوبگر رژیم کشته شده‌اند. سازمان‌های متعدد دفاع از حقوق بشر با تماس با گروه‌هایی غیررسمی از آموزگاران و دبیران و نیز خانواده‌های قربانیان به شیوه‌ی روزانه هویّت این قربانیان را تعیین و منتشر می‌کنند. شماری از فعّالان حقوق بشر نیز به صندوق سازمان ملل متحد برای کودکان (یونیسف) متوّسل شداند و این سازمان را به شکستن سکوت و محکوم‌کردن این جنایات فرامی‌خوانده‌اند. فریاد هشدار این فعّالان سرانجام شنیده‌شده و مألاً یونیسف در ۲۸ نوامبر ۲۰۲۲ با صدور اعلامیه‌ای خواستار حفظ جان کودکان ایرانی شده و این جنایات را به‌شدّت محکوم کرده‌است.

رذالت و پستی دیگر نیروهای سرکوبگر رژیم که نفرت و انزجار عمومی را برانگیخته‌است استفاده از آمبولانس‌های دولتی برای بازداشت زخمی‌ها و انتقال آنان به مکان‌های نامعلوم است. رژیم با چنین اقدام ننگینی افراد خانواده‌های زخمی‌شدگان را از محل بازداشت و سرنوشت آنان بی‌خبر نگاه‌می‌دارد. زخمی شدگانی که بدون مداوا و درمان در معرض رنج و مرگ قرارمی‌گیرند.

باوجود این و به‌رغم این‌چنین سرکوب خشن و بی‌رحمانه‌ای روزی نیست که شاهد تظاهرات علیه رژیم و اقدامی چشم‌گیر در جهت مقاوت و ایستادگی نباشیم. تا این تاریخ بیش از ۱۳۰ شهر در سراسر کشور صحنه‌ی تظاهرات علیه رژیم بوده‌اند. بست‌نشینی در دانشگاه‌ها، غذاخوردن دانش‌جویان دختر و پسر در کنار هم درِرستوران‌های دانشگاهی و بدین‌سان به چالش‌کشیدن جداسازی جنسیّتی تحمیل‌شده از سوی رژیم، زیرپاگذاشتن مقررات تحمیلی در پهنه‌ی پوشش توسّط دختران در اماکن عمومی و بالاخره تحریم فراورده‌هایی که برای فروش بیش‌تر به رادیوتلویزیون دولتی آگهی می‌دهند از جمله اقدام‌های روزمرّه‌ی شهروندان زن و مرد برای پی‌گیری جنبش و ایستادگی در برابر رژیم است.

رژیم که جنگ اطلاعات و اطلاعات رسانی را باخته‌است با یک بن‌بست سیاسی رو به روست. جوانان ایرانی امروز انتخاب میان تسلیم در برابر

نظام ایدئولوژیکِ اسلام‌گرا یا تن‌دادن به تبعید را رد می‌کنند. فرار مغزها که امروز در جمهوری اسلامی

رذالت و پستی دیگر نیروهای سرکوبگر رژیم که نفرت و انزجار عمومی را برانگیخته‌است استفاده از آمبولانس‌های دولتی برای بازداشت زخمی‌ها و انتقال آنان به مکان‌های نامعلوم است. رژیم با چنین اقدام ننگینی افراد خانواده‌های زخمی‌شدگان را از محلِ بازداشت و سرنوشت آنان بی‌خبر نگاه‌می‌دارد. زخمی شدگانی که بدون مداوا و درمان در معرض رنج و مرگ قرارمی‌گیرند.

در بالاترین حدِّ خود قرار دارد رژیم را در برابر یک دوراهه‌ی دشوار قرارداده‌است. این فرار برای رژیمی که بخشی از جوانان کشور ا «غرب‌زده» تلقّی می‌کند گونه‌ای سوپاپ اطمینان امنیّتی است. امّا در عین حال، ایرانیان مستقر در خارج از کشور ارائه‌کننده‌ی گونه‌ای از «ایرانیّت» اند که به باور بخشی از مردم نشان‌دهنده‌ی یک «ایران جامع یا فراگیر» است(۱۶).

این جنبش زنان جنبشی جهان‌شمول است و رژیم نمی‌تواند در برابر آن به پیروزی برسد چرا که شکستِ رژیم در تحمیل آیین خمینی‌گرا به نسل‌های جدید و روندِ تغییر وتحوّلِ اجتماعی جامعه روندی برگشت‌ناپذیر است.

یک قدرت محکوم به شکست

به‌رغم آن‌که امید به تغییر رژیم در کوتاه‌مدّت و به‌سرعت، امیدی محدود و اندک است این قدرتِ سیاسی نیز در درازمدّت قدرتی محکوم به شکستَ است. انتخاب کاذب میان حفظِ رژیم یا بروز هرج و مرج در ایران، انتخابی که رژیم به قدرت‌های غربی پیشنهاد می‌کند، مراکز قدرت در پایتخت‌های غربی را با هراس از بروز یک جنگ داخلی در ایران در روند یک دگردیسی دموکراتیکِ جامعه از پائین روبه رو می‌کند.

پس از گذشت دو ماه از آغاز جنبش «زن، زندگی، آزادی»، ۳۸ تن ازنیروهای رژیم در جریان سرکوب مردم توسّط تظاهرکنندگان کشته‌شده‌اند [۴۶ نفر بنا بر ادّعای رژیم](۱۷). نیروهای رژیم در این مدّت ۴۱۹ نفر از جمله ۶۰ تن از شهروندان زیر هژده سال را به قتل رسانده‌اند. تشدید روزافزون برخورد و سرکوب امنیّتی به بسیج هرچه بیش‌تر مردم برای مقاومت منجر شده‌است. سرانجام باید به هزینه‌ی اقتصادی این جنبش برای رژیم اشاره کرد که می‌تواند بحران ناشی از فقدان مشروعیّت و اقتدار رژیم را تشدید کند. رژیمی که هم‌کنون نیز قادر به حل هیچ‌یک از دو بحران سیاسی و اجتماعی پیش روی خود نیست.

به این شورش و قیام ۲۰۲۲ می‌بایست به عنوانِ ادامه‌ی اجتناب‌ناپذیرِ خیزش‌ها و قیام‌های مردم در سال‌های ۱۹۹۹ (جنبش و قیام دانش‌جوئی)، ۲۰۰۹ (جنبش سبز)، اعتراض‌ها و شورش‌های ۲۰۸-۲۰۱۷ (قیام طبقات فرودست) و بالاخره نوامبر ۲۰۱۹ (جنبش برانگیخته شده توسّطِ افزایش قیمت بنزین) نگریست. چنین به‌نظر می‌رسد که چرخه‌ی تظاهرات و اعتراض‌ها در سال ۲۰۲۲ از ماهیّتی جدید برخوردار است. در حقیقت، لحظه‌ی انقلابی پائیز ۲۰۲۲ در آن واحد افشاگر نارسائی‌های جمع‌شده در زیرپوست جامعه از سال ۱۹۷۹(سال پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن روحانیون) و برآیندِ جنبش‌های پیشین (مبارزات مربوط به برابری زنان و مردان، جنبش‌های با انگیزه‌های اقتصادی، خواستِ دموکراسی و انقلاب شهروندی)است. در واقع جنبش پائیز ۲۰۲۲ را از منظر ابعاد انقلابی آن می‌توان با وضعیّت ایران در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۷۷ مقایسه‌کرد. در حقیقت در آن دوره «تصوّرِ امری غیرقابلِ تصوّر» یعنی سقوطِ رژیم شاهنشاهی ذهن جامعه را به‌خود مشغول کرده‌بود(۱۸). ناتوانی ناظران سیاسی در آن دوره در پیش‌بینی سقوطِ رژیم شاهنشاهی از سه اشتباه تجزیه‌وتحلیل و برداشت غربی‌ها از آن دوران ناشی می‌شد.

نخست این‌که سرویس‌های اطلاعاتی آمریکا قدرت و وزنِ دستگاه امنیّتی ایران را به‌مراتب بیش از آن که بود برآورد می‌کردند. دستگاهی که شورش مردمی آن را تهدیدمی‌کرد. چنین برداشتی البته با یک تفاوت امروز نیز در ارتباط با رژیم جمهوری اسلامی برداشت مسلّط است. در سال ۱۹۷۸ دستوری مبنی بر سرکوب انبوه صادر نشد و شاه زیر بارِ تشکیل هیأتی از نظامیان و سپردن قدرت به آنان نرفت. در سال ۲۰۲۲ دستور کشتن و قتل تظاهرکنندگان را عالی‌ترین مقام کشور صادرکرده‌است. با وجود این یک پرسش کماکان در انتظار پاسخ می‌مانَد: اگر تظاهرات هم‌چنان ادامه پیداکند، نیروهای امنیّتی به اجرای دستور و کشتن مردم ادامه خواهندداد؟ در مرحله‌ی دوم به این نکته باید اشاره‌کرد که ناظران در آن دوره از تشخیص مسیر و راهی دیگر در حرکات اپوزیسیون عاجز مانده‌بودند. امری که در مورد جنبش کنونی نیز با مطرح‌کردن گفتمانِ مسلّط نبود راهی دیگر یا فقدانِ یک نیروی اپوزیسیون در برابر رژیم در داخل کشور کماکان صادق است(۱۹). سرانجام این‌که سقوطِ شاه نیز چون سقوطِ جمهوری اسلامی بارها اعلام شده‌بود و از این رو یک بدبینی و سوءظنِّ عمومی در مورد «آغازِ پایان» رژیم‌های سیاسی وجود دارد.

جمهوری اسلامی برای ایجاد ترس و تولید تردید در مورد دوران پساجمهوری اسلامی بر انقلاب مردم سوریه در سال ۲۰۱۱ متمرکز شده‌است. امّا چیزی که در سال ۲۰۲۲ تازگی دارد بحثِ در محافلِ عمومی در غرب در موردِ مسأله‌ی «تغییر رژیم» در ایران است. «تغییر رژیمی» نه از آن گونه که در دوران نومحافظه‌کاران در سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۰۰ در واشنگتن مطرح بود. بحثِ امروز بحثِ تغییر رژیم از پائین است. تغییر رژیمی که میوه و ثمره‌ی دگرگونی و تحوّلاتِ اجتماعی درونی و بیان روشن و بی‌چون‌و چرای آن توسّطِ اکثریّت مردم است.

---

[۱] Voir l'intervention de l'historienne Ladan Boroumand, France inter, ۱۴ novembre ۲۰۲۲ (sur www.youtube.com/watch?v=yZ۴XYsTediM).

[۲] Iran lawmakers demand severe punishment for "rioters" as protests rage », Reuters, ۶ novembre ۲۰۲۲ (sur www.reuters.com).

[۳] Voir, sur les différents courants de pensée en Iran, Kian Tajbakhsh, « The Culture War Behind Iran's Protests », The Wall Street Journal, ۱۱ novembre ۲۰۲۲ (sur www.wsj.com).

[۴] Voir le rapport de la Banque mondiale sur ce sujet, en avril ۲۰۲۲ (sur www.banquemondiale.org).

[۵] Ammar Maleki et Pooyan Tamimi Arab, « Iranians' attitudes toward international relations : a survey report », Gamaan, octobre ۲۰۲۱, ۲۷ p. ۳ (sur https://gamaan.org/).

[۶] Rapport de la Banque mondiale, « Iran Economic Monitor, Fall ۲۰۲۰ : Weathering the Triple-Shock », World Bank Group, ۴ janvier ۲۰۲۱, p. IX (sur www.worldbank.org).

[۷] Azhi Dahaka, en avestique, Adahak en arménien et Zahaak en persan moderne.

[۸] Voir Center for Human Rights in Iran, « Iran Protests : Human Rights Lawyers Arrested, Teargassed », ۱۲ octobre ۲۰۲۲ (sur https://iranhumanrights.org/).

[۹] Voir Association des écrivains iraniens, Appel de l'Association des écrivains en solidarité avec le combat du peuple iranien pour la liberté, ۲۳ septembre ۲۰۲۲.

[۱۰] Gianluca Mezzofiore, Katie Polglase et Adam Pourahmadi, « What really happened to Nika Shahkarami ? Witnesses to her final hours cast doubt on Iran's story », CNN, ۲۷ octobre ۲۰۲۲ (sur https://edition.cnn.com/).

[۱۱] Deepa Parent et Annie Kelly, « Another teenage girl dead at hands of Iran's security forces, reports claim », The Guardian, ۷ octobre ۲۰۲۲ (sur www.theguardian.com/international).

[۱۲] Par exemple, Mehrshad Shahidinejad, ans, a été battu ۱۹ athlète et jeune chef cuisinier de à mort dans la ville d'Arak, dans la province de Markazi ; voir FP Explainers, ۳۱ octobre ۲۰۲۲ (sur https://foreignpolicy.com/).

[۱۳] Amnesty International, « Iran : Leaked official documents ordering deadly crackdown highlight need for international action », ۳۰ septembre ۲۰۲۲ (sur www.amnesty.org/en/documents/mde۱۳/۶۰۷۰/۲۰۲۲/en/).

[۱۴] Voir la lettre en persan (sur www.zeitoons.com/۱۰۶۷۲۸).

[۱۵] Haje Omeran, « How Iran's security forces use rape to quell protests », CNN, ۲۱ novembre ۲۰۲۲ (sur https://edition.cnn.com/).

[۱۶] Asef Bayat, « A New Iran Has Been Born. A Global Iran », New Lines Magazine, ۲۶ octobre ۲۰۲۲ (sur https://newlinesmag.com/).

[۱۷] Ce nombre s'élèverait à ۵۳ morts, d'après Ali Alfoneh, « Iran's "Martyrs of Public Security" Reach ۵۳ », Arab Gulf States Institute in Washington, ۱۸ novembre ۲۰۲۲ (sur https://agsiw.org/).

[۱۸] US Embassy Tehran, William Sullivan, Cable to State Department, « Thinking the Unthinkable », ۹ novembre ۱۹۷۸, Secret (sur https://nsarchive.gwu.edu/).

[۱۹] Voir les questions de Nicolas Demorand, France inter, ۱۴ novembre ۲۰۲۲ (sur www.youtube.com/watch?v=yZ۴XYsTediM).

سکولار دمکراسی و اتحاد ملی!

بهزاد کریمی

موضوع مرکزی در پرسش/ پیش‌گفتار شماره‌ی ۴۷ «دو ماهنامه میهن»، به درستی متبلور در دو نکته است: « چیستی مضمون اصلی جنبش زن - زندگی - آزادی» و « وظایف ما». تمرکز نگارنده نیز با توجه به این واقعیت که دیگر موارد مطروحه در جنبش با هر میزان از اهمیت نهایتاً به همین دو محور برمی‌گردند، فقط بر این‌ها خواهد بود. بعلاوه، نگارنده طی چهار ماه گذشته پیرامون موضوعات مرتبط با جنبش انقلابی جاری و منعکس در همین پیش‌گفتار، نزدیک به بیست نوشتار و گفتار ارایه داده و تکرارشان را ضروری نمی‌بیند. (*)

۱. مضمون «زن - زندگی - آزادی» چیست؟

بهره‌گیری مبتکرانه جامعه از شعار «زن - زندگی - آزادی» نشان داد که قلب ایران امروز در کدام ندای رسا می‌تپد. این ندا، از دل‌برخاسته‌ای است فراگیر که توانسته جامعه‌ی بپاخاسته در برابر جمهوری اسلامی را پوشش دهد و حول خود گرد آورد. صدایی زنانه با طنین برابری خواهانه در نظامی زن‌ستیز و فریاد جوانان آرزومند زیستی شاد و باور به زندگی علیه حکومتی که حرفه‌اش پاشیدن گرد مرگ بر ایران است. آوایی که، افشره‌ی خواست ملی را در «آزادی، آزادی، آآآزادی» سر می‌دهد. «زن - زندگی - آزادی» گرچه جذابیت خود را مدیون عام بودنش است، اما مضمون خاص آن بروز در شعائر و عمل سکولاریستی‌اش دارد . سکولاریسم، درونمایه و خصلت اصلی این جنبش انقلابی است.

«زن - زندگی - آزادی» نشانه‌ی روشن این واقعیت است که ایران در ریل انقلاب سکولار دمکراسی قرار دارد و مطالبه‌ی دیرینه‌ی آزادی و دمکراسی در کشور بیش از هر وقت دیگر با سکولارخواهی درآمیخته است. برداشتن روسری از سر همچون «نه!»ی عیان به حجاب اجباری، عمامه پراکنی‌ها، شعار «آخوند بره گم بشه»، هزل «کتاب» زیر چوبه‌ی دار، به سخره‌گرفتن فاتحه بر سر مزار جانباخته و رقص و آواز پیکارجویانه جای عزا و... نشانگر خصلت مخالفت ملی با حکومت دینی‌اند. این نمودها اگر در حوزه‌ی تاکتیک پالایش سنجیده را نیاز دارند، به لحاظ تبیینی بازتاب اصالت سکولاریستی جنبش‌اند.

حتی در انقلاب مشروطه و پسامدهای آن و نیز دهه‌ی جنبشی بیست که عرفی‌گرایی یکی از سمتگیری‌ها بود، سکولاریسم‌خواهی جامعه هرگز چنین برجسته نبود. فوران سکولاریسم در جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» را باید واکنشی پخته در بستر زمان نسبت به واپس‌گرایی استبداد دینی در شکل ولایی دانست. جایی این را نوشتم و تکرار می‌کنم که شاید تنها خدمت تاریخی جمهوری اسلامی ویرانگر و هستی برباده کشور نسبت به سیر تکاملی فرهنگ سیاسی در ایران، این باشد که بیشترین زمینه را برای ایجاد و فرآوری آلترناتیو سکولاریستی در قبال هرگونه حکومت دینی فراهم آورده است!

اما اگر جباریت دینی با زورگویی‌های خود و تحمیل سیستماتیک مقررات ولایی به مدت چهار دهه و اندی بر جامعه، به نحوی شگرف و در شکل واکنشی موجب روی آوردن عمومی به فرهنگ و رفتارهای سکولاریستی شده است، در همان‌حال باید بر نقش مهم عامل کنشگری و آگاه‌سازی فعال در حوزه‌ی سیاست و تولید فرهنگ سیاسی هم انگشت نهاد. تاکید بر این موضوع، بخاطر تصریح بر اهمیت تعیین کننده‌ی گفتمان‌سازی و نوع آن است. مقایسه‌ی سه دوره‌ی پیشا مشروطیت، پیشا انقلاب ۱۳۵۷ و پسا آن درس‌های بزرگی در این زمینه با خود دارد.

در رنسانس پیشا مشروطه که هدف رسیدن به دولت - ملت قانون‌مدار و تجدد در ایران مد نظر بود، روشنفکران نهضت‌پرور و گفتمان‌ساز آن توانستند نقد کارای استبداد قجری و تشرع جهالت‌گستر را همزمان پیش ببرند. این سمت‌گیری درخشان اما در دهه‌های بعدی قسماً و در بازه‌ی زمانی دو دهه‌ی پیش از انقلاب ۵۷ به ویژه، دچار کژروی و یکسویگی شد. یک مطالعه‌ی تطبیقی به روشنی نشان می‌دهد که ادبیات سیاسی تولیدی پیشا انقلاب اسلامی در کشور نه تنها از ترویج سکولاریسم دمکراتیک باز ماند بلکه بگونه‌ی بسیار تراژیک به قدرت‌گیری حکومت دینی پر و بال هم داد. این نیز در شرایطی که رژیم پهلوی با مدرنیزاسیون و نه مدرنیته، برای دین بنیادها میدان گفتمانی هموار کرد و با متمرکزشدن بر کوبیدن چپ و ملیون، دست و پای «مسجدی‌ها»، «حوزه» و «هیئت»ها برای ستیز با سکولاریسم را چه در برابر خود و چه علیه اپوزیسیون سکولار عملاً باز گذاشت. در رابطه با حساب‌رسی اپوزیسیون شاه در این زمینه، شاید اشاره‌ای کوتاه لازم و مفید باشد.

تکلیف بخش بنیادگرای دینی مخالف با سکولار دیکتاتوری پهلوی در «حوزه» برای استقبال و استقرار حکومت دینی مشخص و محرز است. اما بر سهم مسلمانان موسوم به «روشنفکران دینی» شامل «سوسیالیست‌های خداپرست»، «نهضت آزادی» و شخصیت‌های گفتمان‌ساز برای تاسیس حکومت «عدل علی» با نمادسازی‌هایی همچون «فاطمه ایثارگر» و «حسین عاشورا»ی دکتر علی شریعتی و نیز سازمان رادیکالی مانند «مجاهدین خلق» و ... هم باید تاکید کرد. هر کدام اینان به سهم خود نوعی

از حکومت دینی شیعی را تدارک‌دیدند و عملاً و نه الزاماً خودخواسته جاده صاف کن عروج خمینی به ولایت شدند.

ملیون جبهه ملی تبار نیز هر چه از کودتای ۲۸ مرداد بیشتر فاصله گرفتند، فزون‌تر بر گفتمان‌سازی معطوف به حکومت دینی چشم بستند. آنان خلاف برآمد اولیه‌شان که هم‌زمان و موازی بر دو رکن استقلال ملی و تداوم سنت مشروطه پای می‌کوبیدند، پس از کودتا نتوانستند خود را در حد نیاز به‌روز کنند و پرچم سکولار دمکراسی برافرازند. سرنوشت‌شان عموماً در مسحور کودتا ماندن و خلاصه کردن وضعیت در عدم مشروعیت ملی شاه و تقلیل هدف سکولار دمکراسی‌خواهی به گلایه از اعمال شاه، عملاً از علت وجودی اولیه خود یعنی دمکراسی‌خواهی در شکل مشروطه دور شدند و آخرش هم کنار خمینی ایستادند.

دردآور اینکه تمرکز ترویجی و تبلیغی چپ آتئیست (خداناباور) هم تماماً بر مبارزه با دیکتاتوری پهلوی قرار گرفت و از گفتمان‌سازی برای سکولار دمکراسی غافل ماند. این بسیار عبرت‌آموز است هرگاه در نظر گرفته شود که در ادبیات تولیدی چپ طی ۲۵ سال پیش از انقلاب چه از سوی حزب توده ایران و چه بعدتر از طرف چپ غیر توده‌ای و منجمله چریک فدایی خلق، در کل خبری از تولیدات سکولاریستی نیست و ارایه اثر در این زمینه از تعداد بسیار اندک در حد نبود فراتر نمی‌رود! علت هم اینکه از یکسو سکولاریسم را حتی آنجا که نگاه خودآگاه به آن داشت امری استقرار یافته و بی بازگشت پنداشت و از سوی دیگر نتیجه‌ی فعالیت «اسلام مبارز» علیه دیکتاتوری را واریز در انبان خود دانست و این را ندید که چه بسا مبارزه‌ی فداکارانه خود او مصداق یار شاطر شود! چپ از درک نادرست نسبت به دمکراسی که رکن اساسی آن سکولاریسم است، هم آسیب دید و هم آسیب رساند.

اما در دوره‌ی چند دهه‌ای حاکمیت دینی بر کشور، درون‌مایه‌ی گفتمان مسلط در کشور را سکولار دمکراسی می‌یابیم. از یک سو با به خودآمدن‌های تاریخی سکولارها بر متن نقد انقلاب بهمن و محصول ولایی آن مواجه هستیم و از سوی دیگر سرخوردگی بخشی از «روشنفکران دینی» - روشنفکر مطابق اصطلاح خود آنان - از واقعیات گزنده‌ی حکومت دینی آنها را سو به سکولاریسم قرار داده است. اگر بر عامل گفتمان سازی مداوم در زمینه‌ی سکولار دمکراسی، نقش بسیار مهم و موثر شبکه‌های جمعی و ارتباط گیری‌های نوجوانان و جوانان با دنیای معاصر را در نظر گرفته و بر آن بیفزاییم، آنگاه بیشتر متوجه می‌شویم که چرا جنبش انقلابی «زن - زندگی - آزادی» مضمون و خصلت سکولار دمکراسی دارد و روند انقلابی ایران هر چه پیش‌تر برود باز هم بیشتر در همین مشخصه چهره خواهد کرد.

۲. وظایف ما

مسئله‌ی اصلی، نه تفسیر که تغییر است!

بیشترینه‌ی اپوزیسیون ایران گرچه به درجاتی انفجار اجتماعی کشور در چشم انداز نزدیک و البته جدا از شکل و دامنه‌ی آن را اجتناب ناپذیر اعلام کرده بود، اما وقتی رخداد قتل مهسا سربرآورد و ایران منفجر شد باز هم در تحیر فرورفت! درست بدانگونه که در ۹۶ و ۹۸ به شگفتی دچار آمد و بار دیگر با تکرار مکرر مواجه شد! اگر هم حتی خواسته‌شود شورش دی ۹۶ غیرمنتظره تبیین گردد، اما در رابطه با خیزش آبان ۹۸ صرفنظر از زمان وقوع و شدت آن، سند سیاسی به اندازه‌ی کافی وجود دارد که نشان دهد وقوع آن از سوی بسیارانی به روشنی پیش بینی شده بود. پیرامون توقع وقوع جنبشی همانند «زن - زندگی - آزادی» چونان حلقه‌ای از روند انقلابی، جای دوری نروم و از خودم مثال بیاورم که با بیان یقینی رو به انقلاب گذاشتن جامعه را خاطر نشان شده بودم. همانگونه که بسیاری دیگر همانند من بر همین تصور بودند و آن را هم می‌نوشتند و می‌گفتند. شماره‌ی ۴۴ دو ماهنامه‌ی «میهن»، یعنی ۶ ماه پیش از شهریور ۱۴۰۱ شاهد است که خاطر نشان کردم جامعه در «جاده‌ی انقلاب» پیش می‌رود:

«پیش بینی قطعیت انقلاب و ارایه شکل آن البته نه تضمین تقویمی دارد و نه که می‌تواند حاوی ارایه الگو باشد. اما منطق سیر پروسه برآمدهای اجتماعی در ایران کنونی و به ویژه هر چه بیشتر سیاسی تر شدن آنها و پیوندیابی‌ها با مشابه‌های خود، به این ریسک پذیری میدان می‌دهد تا از جاده انقلاب سخن گفت. جاده‌ای که گروهبندی‌های اجتماعی تحت فشار یکی از پی دیگری بسوی آن روان‌اند. منشاء ازدحام جاده، سیاست‌های رژیم است و محمل بحران روند اعتراضات دامنگستر و رو به ژرفا، نوع حاکمیت جمهوری اسلامی و موجودیت آن».

اما نیت از چنین تاکیدی، نه خودستایی‌های مرسوم در جامعه‌ی روشنفکری ایران مبنی بر اینکه من فلان را گفته بودم و بهمان را پیش بینی‌کرده بودم، بلکه برعکس بخاطر «یقه گیری» سیاسی از ضمیر «ما» آمده در پرسش «میهن» است! منظور اینست که اپوزیسیون جمهوری اسلامی کمتر از نارسایی در تحلیل روندها و یا نقایص جدی در تفسیر سیاسی از وضعیت رنج می‌برد. معضل اپوزیسیون، بیشتر در نحوه مواجهه عملی آن با نیاز و مطالبه‌ی جنبش و دقیق‌تر عدم مواجه‌ی درخور با آنست. دشواری، موقعیت دشواری است که در آن گرفتار آمده و خود نیز مدام با تنیدن تار بر دور خود آن را دشوارتر می‌کند.

اپوزیسیون در صورت پابرجایی و تداوم موجودیتی این‌سان ناهم‌خوان با نیازهای جنبش، روند زیر سئوال بودن خود را وسیع‌تر و سریع‌تر خواهد کرد. ولی با به خود آمدن خواهد توانست خود را تا سطح پاسخگویی به مطالبه‌ی جنبش ارتقاء دهد.

اگر تاکنون توان موجود اپوزیسیون بیشتر به تفسیر روندها و رخدادها گذشته است، اکنون و در دیر هنگامی نیز وقت آنست که وظیفه خود را در ابراز اراده و عزم برای تغییر معرفی کند. بر مشکل ناهم‌خوانی پیش‌بینی‌های درست با ناآمادگی‌ها در قبال روندها و نقاط عطفی که در مسیر مبارزات مردم با حکومت پیش می‌آیند غلبه کند. کلید گشودن قفل «وظایف ما» هم، دقیقاً به فهم رمز این تناقض تا به امروز همچنان پابرجا در ما است.

پس برای فهم چیستی «وظایف ما»، قبل از همه باید بر چرایی عدم آمادگی لازم در قبال موضوع «چه باید کرد؟» تامل داشت. به دیگر سخن، درنگ بر این واقعیت که ما چرا اصلاً «ما» نمی‌شویم؟! آن «ما» که جنبش آن را آدرس خود بیابد. خود را با چه هدفی باید تعریف کرد تا بتوان به آن «ما»یی فراروید که لازمه‌ی عمل نافذ در جنبش است؟ به همین دلیل، مقدمتاً نه با «وظایف» که با تک وظیفه‌ی محوری مواجهیم؛ این را اگر پاسخ دهیم بقیه هم پاسخ خواهد گرفت. وظیفه ما، «ما» شدن است!

نسبت بین «ما» و «سیاست ما» چیست؟

آیا از طریق سیاست کردن بدل به نیرو می‌شویم یا به اتکای نیرو سیاست را باید پیش برد؟ تقدم با کدام اینهاست؟ پرسشی که بی شباهت به زبانزد مشهور نیست: اول مرغ بود و بعد تخم مرغ یا برعکس؟! پاسخ نگاه دیالکتیکی به این «غامض»، وابسته دیدن این دو در بستر هستی واحد است و پیدایی و رویش هر یک در پیوند با آن دیگری! سیاست نیرو می‌سازد و نیرو سیاست؛ اولی نیرو جمع می‌کند و دومی سیاست را از حرف به مادیت اجتماعی برمی‌کشد.

اکنون هم که در پرتو جنبش شورانگیز «زن - زندگی - آزادی» مباحث در اپوزیسیون گرد کدامین راهبرد سیاسی برای گذر از جمهوری اسلامی به دمکراسی داغ شده است، باید هشدار داد مبادا که عمل لازم و ممکن جهت تولید نیرو تحت الشعاع گفتگوهای تجریدی قرار گیرد و معطل حل المسایل بماند. مشغله‌ها بیشتر تحلیل و تفسیر جنبش شود تا حرکت و ابراز اراده در جهت کسب آمادگی برای استقبال هدایت‌گرایانه فاز بعدی از این روند انقلابی که قطعاً فراخواهد رسید. این‌بار حتی دیگر سخن از «دیر یا زود» نیست، از به زودی است هرگاه شناخت از روندها عمقی باشد. درس‌گیری اصلی اینست که چه کنیم تا دیگر غافلگیر نشویم. از غفلت به نقش‌آفرینی بگذریم. برای این نیز باید «ما» شدن را از همین حالا پی گرفت. ملاک اکنون، عمل است.

لزوم ستاد مرکزی هماهنگی مبارزاتی

نارسایی اصلی روند انقلابی ایران، نبود مرکز هماهنگی مبارزاتی است. مرکزی که، بتواند هدایت ستادی مبارزات دمکراتیک مردم علیه جمهوری اسلامی را بر عهده گیرد. مرکزی که، با برخورداری از اعتماد ملی قادر به نمایندگی مبارزه‌ی ملی باشد، در موقعیت چالش کلان با نظام حاکم بیایستد و هدایت روند گذار از جمهوری اسلامی به سکولار دمکراسی را احراز نماید. مرکزی که با رهبری میدانی درون کشوری در ارتباطی اندام‌واره باشد و بتواند مجموعه انرژی و تجربه‌ی درون‌مرز و برون‌مرز را پوشش دهد. مرکزی که نماد اتحاد اتحادها جلوه کند، «ما» را در اشتراک سکولار دمکراسی به تعریف بنشیند و رسالت افق گشایی برای انقلاب ایران در سمت سکولار دمکراسی را بر عهده گیرد. شرط شکل‌گیری و پایداری این «ما» - این تشکل کلان - در گرو استخوان‌بندی آن با تشکل‌های سیاسی است بی آنکه تکمیل خود با امر مهم دربرگیرندگی شخصیت‌ها و سلبریتی‌های سیاسی و مدنی را از قلم بیندازد.

«وظایف ما» متبلور در یک وظیفه است و این وظیفه، همانا «ما» شدن ماها است تا بتوان به اتکای این اهرم نیرومند مولد، سیاست گذر از جمهوری اسلامی را با نقشه‌ی راه لازم پیش برد.

---

*) در زیر آدرس چند گزیده از مجموعه نوشتار و گفتارهایم را می‌آورم.

https://www.akhbar-rooz.com/170619/1401/07/05/
https://www.akhbar-rooz.com/172556/1401/07/16/
https://www.akhbar-rooz.com/174313/1401/07/24/
https://www.akhbar-rooz.com/174952/1401/07/27/
https://www.akhbar-rooz.com/177633/1401/08/13/
https://www.akhbar-rooz.com/177633/1401/08/13/
https://www.akhbar-rooz.com/178795/1401/08/19/
https://www.akhbar-rooz.com/185989/1401/09/21/
https://www.akhbar-rooz.com/186517/1401/10/01/

"برای" رنسانس ایرانی

علی کشتگر

چهار ماه از آغاز تحول همه جانبه‌ای که آن را رنسانس و نوزائی ایرانی نام نهاده‌ام می گذرد. به برکت انقلاب جهانی رسانه ای و مهمتر از آن با تکیه بر تجارب همه شکستهای از انقلاب مشروطه تا کنون بویژه تجارب درس آموز و دردناک ۴۴ سال حاکمیت تروریستی و فاسد و تبعیض گر مذهبی، ایران به بیداری بی سابقه ای رسیده و در این میان نسل های جوان و جوان تر بویژه دختران و زنان ایرانی که در این چهار دهه زیر فشار تبعیض و تحقیرهای همه جانبه بوده اند خواهان برافکندن تبعیض و برابری کامل زن و مرد در همه عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستند و برای این خواسته های عادلانه مردان بویژه نسل جوان نیز اکثرا در کنار آنان به مبارزه برخاسته اند.

می توان گفت که جامعه ایران ۴۴ سال پس از حکومت نکبت بار تروریسم اسلامی از سنت دیرپای دین خوئی هزاران ساله عبور می کند و خواهان زدودن هر گونه دخالت و نفوذ دین در مناسبات اجتماعی و سیاسی و طبعا خواهان برابری کامل زن و مرد است. جنبش "زن زندگی آزادی" عصاره همه تجارب ایران و جهان را در خود منعکس کرده و به دنبال نوزائی ایران است. یعنی برابری کامل شهروندان، نابودی همه گونه تبعیض و استقرار دموکراسی سکولار و ممنوعیت دخالت هرگونه دین و مذهبی در دولت و سیاست.

ویژگی‌های نوزایی ایرانی

این قیام سراسری که با پیشاهنگی زنان آغاز شد و اینک همه ایرانیان از هر قوم و عقیده و مذهبی دوشادوش هم در آن مشارکت دارند، با سوزاندن حجاب، تبعیض جنسی اسلامی را در آتش می اندازد و خشم و نفرت از حکومت دین را به نمایش می گذارد.

این جنبش مدرن هم روشها وتاکتیک های مبارزاتی خاص خود، هم موسیقی، سرود، سینما، نقاشی و ادبیات خاص خود را آفریده، هم شعارهای مشخص، هم اهداف روشن خود و هم حتی چهره های شاخصی برای رهبری خود دارد. مقصودم البته این نیست که این جنبش افقی که دارای سلسله مراتب عمودی نیست دارای تشکیلات منسجم رهبری مشخص و مورد اعتماد جنبش است، اما می خواهم بگویم که نطفه این رهبری در بطن جنبش وجود دارد و در حال بالندگی است و کم نیستند زنان و مردانی از میان این جنبش آزادیخواهانه که مورد اعتماد وسیع مردم اند و شایستگی رهبری دارند.

دستاورد دیگر این جنبش نوزائی و انقلابی، وحدت خلل ناپذیر ایرانیان از هر مذهب، جنس، قوم و عقیده ای بر سر مساله نابودی رژیم اسلامی است. دیگر ترفند های کهنه رژیم که می خواست میان کرد، ترک، بلوچ، ترکمن و عرب و یا سنی و شیعه و بهائی و مسلمان و یهودی و غیره اختلاف بیندازد و حکومت کند و یا این مدعای اصلاح طلبان و طرفداران رژیم که قیام علیه جمهوری اسلامی می تواند به تجزیه ایران و یا فروپاشی ایران منجر شود در نزد مردم هیچ اعتباری ندارد.

وقتی جنبش انقلابی شعار "کردستان، زاهدان چشم و چراغ ایران" می دهد و شهروندان هیچ فرقی میان زن و مرد و یا مسلمان، بهائی، یهودی، مسیحی، زرتشتی و بی دین در کسب حقوق شهروندی ندارند و همه مردم از هر دینی و عقیدتی و قومیتی در دفاع از آزادی و خواست سرنگونی بساط حکومت تروریستی، دست در دست هم دارند.

این جنبش به مساله برابری کامل زن و مرد و نابودی هرگونه تبعیض در عرصه های مذهبی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چه در شعار و گفتمان و چه درعمل باور دارد و بر آن است که بر ویرانه های دیکتاتوری دینی تمدن نوینی برپا کند که شایسته ملت بزرگ ایران است. و شگفتا که جریانات سیاسی در خارج از کشورهنوز فرسنگها از این تحول عظیم عقب مانده وهنوز در مواردی بخاطر رقابت های حقیر و بی آینده سیاسی نتوانسته اند مثل میلیونها جوان داخل ایران از این مرزهای عقیدتی و سیاسی فراتر روند و به این درک برسند که امروز نخست باید ایران از دست تروریسم مذهبی آزادی گردد و بعد از آن که دموکراسی سکولار قوام پیدا کرد تا نوبت به دعواها و رقابت های سیاسی که اموری طبیعی و لازم هستند و در همه دموکراسی ها هم موجب پیشرفت اندیشه سیاسی و رشد و توسعه جامعه است برسد.

غرب و رنسانس ایرانیان

چهار دهه پیش، نظام های غربی تصور می کردند حکومت اسلامی تازه به قدرت رسیده به مرور زمان دگم های ایدئولوژیک اش را کنار می گذارد و دست از اقدامات تروریستی در ایران و خارج و تلاشهای بی ثبات کننده خود در خاورمیانه و سیاست نابودی

اسرائیل برمی دارد و کم کم در اثر نیازهای اقتصادی و بازرگانی به یک حکومت عرفی و مایل به مناسبات عادی با همسایگان و با غرب تحول می یابد.

این اشتباه که موجب اغماض های فاجعه بار غرب در برابر ترورها و بمب گذاری های این رژیم در کشورهای مختلف جهان و روند فزاینده بی ثبات سازی در کشورهای عربی و مسلمان منطقه و سرکوب ها و اعدام های بی سابقه در ۴۰ سال گذشته بوده، موجب خسارتهای جبران ناپذیری به مردم ایران، به مردم منطقه خاورمیانه شده و غرب نیز از آن زیان دیده و در انظار متحدان خاورمیانه ای خود و نیز در انظار ایرانیان کم اعتبار شده است.

تحلیل گران و سیاستمداران غرب و نیز خود ما نیروهای اپوزیسیون ایرانی نفهمیدیم که باحکومتگرانی مواجهیم که ایدئولوژی و تفکر آن کشتن هر آن کس که مثل آنان نیست را مباح و در بسیاری موارد واجب می داند و رسالت خود را "نابودی کفر جهانی" و آماده کردن شرایط برای روی کار آمدن حکومت جهانی اسلام می داند و هر زمان هم نرمش و چرخشی در سیاستهای آن دیده شود که مصالحه جویانه به نظر برسد، نه امری اصلاح طلبانه بلکه برای مصلحت نظام و یک امر کاملا تاکتیکی و فریبکارانه است.

ما و جهانیان نفهمیدیم که سرشت حکومت اسلامی با جنایت و آدم کشی عجین است و حاکمان اسلامی ایدئولوژی و تفکرات جاهلانه شان را حقیقتی آسمانی می دانند که دست شستن از آن را گناه نابخشودنی می دانند، آنهم گناهی که به نابودی حکومت اسلامی منجر می شود. این ایدئولوژی با ایدئولوژی تروریستهای القاعده و داعش و طالبان در جهاد علیه غرب و نابودی کفر که به همه غیرمسلمانان اتلاق می شود، هیچ تفاوتی ندارد مگر آن که حکومت گران اسلامی به اسلام شیعه باور دارند و آن دیگران به اسلام سنی.

جهادگران حاکم بر ایران در این ۴۰ ساله نه فقط بر خلاف انتظار ناظران و تحلیلگران غربی و ایرانی، در راه تبدیل شدن به یک حکومت متعارف و متعهد به قوانین و مقررات جهانی سیر نکردند بلکه برعکس همه اغماض ها و مصالحه جوئی های غرب را حمل بر ضعف آن کردند و سال به سال با جسارت هرچه بیشتر به راه سیاستهای جهادگرانه در خارج و سرکوب و کشتار در داخل روی آوردند و حالا بر اساس تحلیل های جاهلانه شان نه فقط وعده نابودی قریب الوقوع اسرائیل، نابودی حکومت های عربی مخالف خود می دهند، بلکه هسته اصلی قدرت حکومت اسلامی در این توهم است که به زودی همراه با روسیه و سایر دشمنان غرب، روند تلاشی آمریکا و متحدان آن را تسریع می کنند و جهاد اسلام علیه کفر به پیروزیهای تاریخی می رسد.

آنها برای نابودی اسرائیل هزاران موشک، پهپاد و ابزارهای جنگی به لبنان، سوریه و غزه حمل کرده اند و هنوز هم با وجود بمبارانهای کاروانهای نظامی آنان توسط اسرائیل به این کار ادامه می دهند.

بسیار طبیعی است که وقتی تروریسم جهادگرای حاکم از منشور این ایدئولوژی بنیاد گرایانه به خود و جهان اطرافش می نگرد هر اعتراض مسالمت آمیزی را در ایران با اسلحه و اعدام پاسخ دهد، برای تسریع "نابودی آمریکا و اسرائیل" با تمام قوا در کنار رژیم پوتین به "جهاد" روی آورد و از این که رسانه های جهانی از عملکرد موثر پهپادهای انتحاری آن در کشتن و ویرانی اکراین خبر می دهند سرمست غرور شود و بر درستی راهی که در چهل سال گذشته پیموده هرچه راسخ تر شود. بویژه آن که می بیند هنوز اروپائیان و حتی آمریکائیها از کانالهای مختلف برای احیای برجام با این جنایتکاران تماس می گیرند. در حقیقت همه حکومت گران غرب در چهل ساله گذشته با کوته بینی در انتظار متعارف شدن تروریسم مذهبی حاکم بر ایران خط مشی اصلاح طلبان داخلی را دنبال کرده اند و به آن امتیاز داده اند و جنایات رژیم را نادیده گرفته اند.

ضرورت عبرت از گذشته

ترور کاظم رجوی و تحویل قاتل به ایران، بمب گذاری های پاریس توسط وحید گرجی و تحویل او به ایران، دو بار ترور بختیار که بار دوم به مرگ وی انجامید، ترور برومند و تحویل قاتلان به ایران، ترور فرخزاد، ترور قاسملو و همراهان کرد او و تحویل قاتلان به ایران، ترور شرفکندی و همراهان او و تحویل قاتلان به ایران، ترورهای دیگری که در هندوستان، ترکیه و امارات متحده عربی اتفاق افتاده، بمب گذاری در لبنان که به کشتن دهها سرباز آمریکائی انجامید، بمب گذاری در آرژانتین، بمب گذاری در برخی کشورهای آفریقایی با هدف کشتن یهودیان، بمب گذاری ها، راکت پراکنی ها و سوء قصدهای همه روزه در دو دهه گذشته علیه امریکائیان در عراق، دزدی های دریائی، به گروگان گرفتن کشتی های تجاری، نسل کشی در سوریه، حمایت از همه جنبش های تروریستی ضد آمریکائی، ضد اسرائیلی منطقه و جهان، و تدارک پول و سلاح برای آنان گروگان گیری باج خواهانه گردشگران و پژوهشگران اروپائی و آمریکایی در داخل ایران و بسیاری جنایات دیگر، سبب نشد که نظام های غربی بر ماهیت واقعی تروریسم مذهبی حاکم بر ایران چشم باز کنند.

زمان آن رسیده که آمریکا و اتحادیه اروپا و همه متحدان آن به هیئت حاکمه ایران بعنوان یک جریان تروریستی و جهادگر مشابه القاعده و داعش نگاه کنند و بپذیرند که این جریان جهادگرا بخاطر حکومت بر یک کشور ۸۵ میلیونی و دسترسی به منابع و ثروتهای این کشور بسیار خطرناکتر از جریانات جهادی دیگر است. این رژیم با تکیه به قدرت نظامی و دلارهای نفتی و کشتاربیرحمانه معترضان ایرانی اینک بیش از ۴۰ سال است به حیات خود ادامه می دهد و در کمین آن است که به هر قیمتی شده حکومتهای عربستان، امارات، مصر، اردن، بحرین و امثال آنان را بی ثبات و نابود کند. برای نابودی اسرائیل متحدان تروریست در کشورهای مسلمان را تربیت و مسلح می کند و حتی اگر بتواند مایل است به کمک کره شمالی و روسیه به بمب اتمی نیز دست پیدا کند.

غرب بویژه آمریکا در یاری رساندن به مردم اکراین در مقاومت علیه تهاجم جنایتکارانه روسیه که حالا جمهوری اسلامی نیز با آن همدست شده نسبتا خوب عمل کرده، اما در قبال تروریسم جهادگر حاکم بر ایران که روز به روز خطرناکتر و گستاخ تر و به لحاظ نظامی مجهزتر شده بسیار بد عمل کرده است.

غرب باید یکبار و برای همیشه بپذیرد که تروریسم مذهبی حاکم بر ایران نه فقط با همه مردم ایران از هر عقیده و قومی در جنگ است بلکه با کشورهای همسایه و با غرب نیز در عرصه های مختلف در جنگ است، در هر کجای جهان که بتواند از تروریستها حمایت می کند و تا زمانی که این رژیم سرکار است صلح و دموکراسی و ثبات سیاسی نه فقط در ایران بلکه در منطقه و جهان در مخاطره دایم است. مردم ایران دیری است که در آرزوی احیای زندگی و کرامت خود برای سرنگونی این رژیم جنایتکار مبارزه می کنند اما واقعیت آن است که در این مبارزه شرافتمندانه، مردم ایران به کمک جهان غرب سخت نیازمندند.

غرب از مقاومت درخشان مردم اکراین در برابر تهاجم نظامی جنایتکارانه رژیم روسیه حمایت همه جانبه می کند و می داند که در جنگ عادلانه اکراین با تجاوزات وحشیانه روسیه، سرنوشت دموکراسی جهانی رقم می خورد. درست آن است که غرب به مبارزه درخشان و حماسی مردم ایران که زنان با شعار زن زندگی آزادی محور این مقاومت را تشکیل می دهند نیز به مثابه مقاومت مردم اکراین علیه اشغالگران روسی و مبارزه ای برای ارزشهای والای دموکراسی و حقوق نگاه کند. غرب امکان آن را دارد که با پشتیبانی همه جانبه از رنسانس - انقلاب ایران در سرنگونی جنایتکارترین و خطرناکترین حکومت تاریخ ایران با مردمی که برای ارزشهای مشترک آزادی و حقوق بشر مبارزه می کنند همراه شود بویژه آمریکا و اتحادیه اروپا باید توجه کنند که در شرایط کنونی هرگونه توافق تجاری و اقتصادی و هسته ای با ایران نومید کننده و زیانبار است.

امیدی برای ایران؛ فرصتی برای جهان

پیروزی انقلاب ایران، بر همه کشورهای اسلامی اثر گذار خواهد بود. دموکراسی و صلح را در جهان تقویت می کند و طبعا جنبش های جهادی اسلامیستی را به شدت تضعیف خواهد نمود. ایران آزاد و دمکراتیک دیگر نمی تواند چون امروز بازیچه دست رژیم جنایتکار پوتین باشد بلکه متحد استراتژیک غرب در دفاع از دموکراسی و مبارزه با تاریک اندیشی های مذهبی و تروریسم بین المللی است. به همین دلایل جهان آزاد و دمکراتیک وظیفه دارد پشتیبان این نوزائی بزرگ ایرانی باشد.

ایرانیان خارج از کشور برای جلب حمایت غرب از رنسانس انقلابی "زن، زندگی، آزادی" می توانند نقش موثری ایفا کنند، بشرط آن که به جای خنثی کردن انرژی های یکدیگر همه از هر عقیده و گرایشی با هم به میدان بیایند.

از سوی دیگر شکسته شدن بی سابقه اتوریته رهبر نظام در رده‌های مختلف حاکمیت حتی در میان اصول گرایان کاملا عیان شده است. امری که رژیم را روز به روز در برابر مشکلات لاینحل و اعتراضات عمومی ناتوان تر و فلج خواهد کرد. رژیم کاملا منزوی شده‌ای که بیش از نود درصد مردم فرو پاشی آن را می‌خواهند، خود از درون دچار شکافهای علنی و پنهان بی سابقه‌ای است و هیچ یک از مسئوولان حکومت نمی‌داند برای نجات رژیم چه کار می‌شود کرد. صدها تن از اصول گرایان و کارگزاران شناخته رژیم در این روزها یا سکوت کرده‌اند و یا جرات انتقاد پیدا کرده‌اند و درموارد بسیاری هم انتقادشان متوجه شخص خامنه‌ای و بیت او می‌شود. حالا دیگر همه آنان می‌دانند که خودکامگی خامنه‌ای و فرزندش کار رژیم اسلامی را به جائی رسانده که همه با هم در حال غرق شدن‌اند و هرکس برای نجات خود راهی نشان می‌دهد که دیگری قبول ندارد. برخی از آنها تازه به فکر تغییرات و اصلاحاتی برای نجات رژیم افتاده‌اند که دیگر بسیار دیر شده. این اختلافات و شکافهای درونی رژیم برای عبور از تروریسم مذهبی حاکم و پیروزی جنبش ملی آزادیخواهانه اهمیت دارد.

درحقیقت‌خودانگیختگی

محسن یلفانی

گمان مبر که به پایان رسید کار مغان
هزار بادهٔ ناخورده در رگ تاک است

برای دریافت وخامت وضعیتی که در آن بسر می‌بریم کافی است به خودکشی دردناک محمد مرادی فکر کنیم که چندی پیش خود را در رودخانهٔ رُن در نزدیکی شهر لیون فرانسه غرق کرد. او در پیام ساده و بی‌پیرایه و در عین حال تکان‌دهنده‌ای که از خود به جا گذاشت آرزو کرد که این اقدامش توجه رسانه‌های خارج از کشور را به وضعیتی که بر ایران حاکم است جلب کند. بس مهم‌تر و تکان‌دهنده‌تر این است که گفته بود به این علت خودکشی می‌کند که « مردم ایران فکر نکنند ایرانیان خارج از کشور در غم آن‌ها شریک نیستند و اگر پیش بیاید نخواهند جانشان را برای آن‌ها فدا کنند.» اهمیت و وخامت اقدام محمد مرادی را تنها وقتی می‌فهمیم - آن هم تا حدی - که می‌بینیم راه یا چشم‌اندازی که دربردارنده یا حداقل نویدبخش آینده‌ای باورکردنی باشد، در دسترس نیست. و همین مرگ و شکنجه و زندانی شدن هزاران جوان پاکدل و فداکار را تحمل‌ناپذیر می‌کند.

جنبش خودانگیخته و نیرومند و سرشار از آرزو و هیجانی که در پی قتل ژینا-مهسا امینی ایران را به لرزه درآورد و مهر باطل بر پیشانی رژیم اسلامی زد، فروکش کرده و تنها در هفته‌ها و چهلم‌های پاسداری از یاد شهداست که همچنان به حضور خود ادامه می‌دهد و یا در گفتگوها و نوشته‌هائی که به بزرگداشت و تحلیل و بازشناسی آن می‌پردازند. در مقابل حکومت اسلامی پس از کشتن بیش از پانصد نفر و به زندان انداختن حدود بیست هزار نفر، اینک با اعدام‌های «حساب‌شده» در پی اثبات سلطهٔ بی‌منازع خویش است و تا آنجا که از ظواهر امر پیداست هیچ تغییری در روش‌ها و سیاست‌های خود نداده و نخواهد داد-بیش از هر چیز به این دلیل ساده که حتّی اگر بخواهد یا برای بقای خود لازم هم بداند، از چنین کاری عاجز است. در دی-ان-ای حکومت اسلامی جز تعصیب و خشک‌مغزی جرثومهٔ دیگری نهفته نیست. برای نمونه، تغییر یا تفسیر ظاهراً جدیدی که از قانون حجاب ارائه شده و مقرراتی که برای اجرای آن در نظر گرفته شده بیش از هر چیز این واقعیت را اثبات می‌کند که حکومت اسلامی حتّی نمی‌تواند خود را از قلاده‌ای که بیهوده به گردن خود بسته رها کند. و مسئلهٔ حجاب فقط یک نمونه است. حکومت اسلامی انبوهی از این مأموریت‌های بیهوده و مزاحم و مضر که حاصلی جز مصیبت برای کسی، از جمله برای خود رژیم، ندارند به عهده گرفته و در پی اجرا یا «تحقّق» آنها بیش از چهار دهه فرصت بازگشت‌ناپذیر تاریخی میهن ما را تباه کرده است.

*جنبش «زن، زندگی، آزادی» که با جرقهٔ اعتراض به حجاب اجباری آغاز شد، به سرعت و با صراحت و جسارتی بی‌سابقه و غیرمنتظره تمامیت رژیم را نشانه گرفت. راست است که جامعهٔ ایرانی هیچ وقت از اعتراض و مقاومت در برابر حکومت اسلامی خالی نبوده. امّا به ملاحظهٔ ماهیت تمام‌خواه حکومت و توسل بی‌حساب و کتابش به سرکوبی، این اعتراض‌ها کمتر شکل عصیان آشکار به خود گرفته و بیشتر از راه‌های مسالمت‌آمیز و آشتی‌جویانه و با پرهیز از خشونت بروز کرده است. جنبش اخیر به تلویح و گاه آشکارا این روش‌ها را نیز پشت سر گذاشت و با این استدلال که این حرکات یا جنبش‌ها به سازش با رژیم روی آورده و در عمل به دوام آن کمک کرده‌اند، آنها را محکوم دانست.

در تفسیر و توضیح جنبش «زن، زندگی، آزادی» به دو ویژگی آن بسیار توجه شده. یکی خودانگیختگی و رادیکالیسم آن است و یکی دیگر، که شاید حاصل همان ویژگی اوّل باشد، فقدان رهبری و سازمان‌دهی و احساس بی‌نیازی از آن. با این تصوّر یا امید که گاه به اصطلاح تئوریزه هم شده، و این یقین و اطمینان را باعث شده که هم شیوه و محتوا و هم رهبری و سازمان‌دهی خود به خود از دل جنبش برخواهد خاست.

آنها که صمیمانه و پی‌گیر خواهان آزادی ایران بوده‌اند، اگر چه تا آن حد که محمد مرادی فداکاری کرد پیش نرفته‌اند، کوشیدند تا در این انتظار شریک بمانند و با آن همراهی کنند. انتظاری که تا حدودی از واقعیت تفاوت نسل‌ها و نقش و تأثیر آنها در جنبش برمی‌خیزد.

*در بارهٔ این جنبش فراوان گفته و نوشته‌اند چه در داخل کشور و چه در خارج. کم نبوده‌اند صاحب‌نظران خارجی نیز که در بارهٔ این جنبش به اظهار نظر و تحلیل پرداخته و عموماً از آن پشتیبانی کرده‌اند. بسیاری از نویسندگان، روزنامه‌نگاران، مسئولان پیشین حکومت اسلامی... و حتّی چند تنی از روحانیان به این یا آن

طریق با جنبش همدلی کرده و حکومت را از اعمال خشونت در برابر آن نهی کرده و مسالمت و تحمّل را توصیه کرده‌اند. برخی از همینان تا آنجا پیش رفته‌اند که به حکومت هشدار داده‌اند که چنانچه در شیوهٔ ادارهٔ مملکت، طبعاً به خواست مردم، تغییرات اساسی ندهد، آینده‌اش بس تاریک خواهد بود...

*با این همه جنبش «زن، زندگی، آزادی» دو معضل اساسی را نیز در برابر مردم قرار داد - یا وجود آنها را با احساس ضرورت و فوریتی گزیرناپذیر آشکارتر کرد - تا آنجا که فقط با پرداختن به آنها و کوشش در فهم و توضیح آنها می‌توان چشم‌اندازی، هر چند محدود و مشروط، برای آینده متصوّر شد. یکی مسئلهٔ بدیل یا نوع حکومتی است که چنین جنبشی علی‌الاصول می‌بایست در پی آن باشد - چرا که در واقع شعار مخالفت با قانون حجاب را پشت سر گذاشت و تمامیت رژیم را هدف گرفت؛ در حالی که چنین بدیلی در واقعیت وجود ندارد و گروه یا سازمان یا ائتلافی آن را نمایندگی نمی‌کند. مسئلهٔ دوم شبح بازگشت سلطنت است که با برخورداری از آثار و عوارض شکست آشکار انقلاب ۵۷ از یک سو، و حضور دائمی در فضای ذهنی مردم از سوی دیگر، هر چه بیشتر و بیشتر جنبش کنونی را از خود و از آن خود می‌داند.

* از آنجا که معما یا بغرنج کنونی میهن ما با انقلاب ۱۳۵۷ گره خورده و دربارهٔ این انقلاب به رغم انبوه پایان ناپذیری از پژوهش و گردآوری اطلاعات و نتیجه‌گیری و تحلیل و تعریف، وِفاق قابل اتکائی حاصل نشده - خصوصیتی که کاملاً عادی و طبیعی است و در مورد تقریباً همهٔ رویدادهای تاریخی و اجتماعی پیش می‌آید - نخست باید نکاتی را در مورد این نقطه عطف تاریخی، حداقل از نگاهی که در این نوشته می‌آید، توضیح داد.

در انبوه نوشته‌ها و گفته‌های مربوط به جنبش «زن، زندگی، آزادی» تعریف بسیار ساده و سردستی و سریعی از انقلاب ۵۷ ارائه می‌شود و همین سادگی و سرعت به نتیجه‌گیری‌هائی می‌انجامد که از آخر و عاقبت چندان امیدبخشی خبر نمی‌دهند. انقلاب ۵۷ تنها رو-در-روئی شاه و خمینی و نظریه یا نظام و حکومتی که این دو نمایندگی می‌کردند، نبود. اگر چه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ همهٔ ماجرا در تقابل این دو خلاصه شد، نیروها و عوامل دیگری نیز در پیروزی این یک و شکست دیگری نقش و دخالت تعیین‌کننده داشتند:

نخست آمریکا، که - به احتمال فراوان و با ملاحظهٔ برخی قرائن - از چندی پیش از انتخاب جیمی کارتر به ریاست جمهوری در پشتیبانی صد در صد از ایران به عنوان متحد طبیعی خود دچار تردید شده بود. جیمی کارتر با شعار احیا و ترمیم وجدان آمریکائی که بر اثر جنگ ویتنام آسیب هولناکی دیده بود، به ریاست جمهوری انتخاب شد و به همین علت نمی‌توانست از متحدی که ساواک و سیاست مبتنی بر سرکوبی و شکنجه‌اش شهرهٔ آفاق بود، با وجدان راحت حمایت کند. با این حال حمایت کرد (به یاد بیاورید حضور کارتر و همسرش را در ضیافت سال نو مسیحی در دربار شاهنشاهی). امّا در همان روزها حوادث دیگری نیز در صحنهٔ جهانی می‌گذشت. اتحاد شوروی با به کار گرفتن آخرین ته‌مانده‌های قدرت نظامی و ایده‌ئولوژیک خود به توسعه‌طلبی ادامه می‌داد: نفوذ آشکار در افغانستان. سیاست نه چندان اعلام شدهٔ «دیوار سبز» آمریکا و متحدانش را به فکر ایجاد اتحاد یا بلوکی از کشورهای مسلمان در برابر پیش‌روی شوروی انداخت. در منطقه نیز بودند یا می‌بایست بوده باشند کشورهائی که چندان از قدرت بیش از حد رژیم شاه خشنود نبودند («ژئوپولیتیسین‌هائی» هم بوده‌اند که ایران را کشوری « بیش از حد بزرگ» می‌دانستند).

بر اینها بیافزائید شهرت نه چندان مطلوب رژیم شاه را نزد مردم کشورهای غربی. فقط برای نمونه: در اسناد محرمانه‌ای که اخیراً در انگلستان منتشر شده از کتابی یاد شده که یک خبرنگار انگلیسی از وجود شکنجه در ایران و شمار زندانیان سیاسی یاد کرده. شاه از این ماجرا به خشم می‌آید و دولت انگلستان را ناچار به دادن توضیح و عذرخواهی می‌کند. در همین اسناد یادآوری شده که دولت انگلستان تا دسامبر سال ۱۹۷۸، یعنی تا چند ماه پیش از بهمن ۵۷، از دولت کارتر می‌خواست تا به حمایت خود از شاه ادامه دهد - شاه بزرگترین مشتری صنایع اسلحه‌سازی انگلستان بود... بر این نوع ملاحظات و اطلاعات همچنان می‌توان افزود، هر چند که نگارنده تخصّص و اطلاع چندانی، جز در حدودی که در اختیار همگان است، از امور «ژئوپولیتیک» ندارد.

همکاران و مشاوران خود شاه نیز به تفصیل در مورد کوتاهی‌ها و اشتباهات و سیاست‌های دیکتاتورمآبانه‌اش، بخصوص در چند سال آخر سلطنتش فراوان توضیح داده‌اند. برای نمونه تنها کافی است تشکیل حزب رستاخیز و تغییر تقویم را، آن هم در بحبوحهٔ گرفتاری‌ها و معضلاتی که ناگهان رژیم شاه را احاطه کرده بود، به یاد آوریم...

این گونه ملاحظات را می‌توان همچنان ادامه داد. ولی همین اشاره‌ها، اگر با وجدان آزاد از تعصّب و نوستالژی و بدون مقایسه با کارنامهٔ جنایت‌کارانهٔ حکومت اسلامی در نظر گرفته شوند، کافی است تا برای محکوم دانستن حکومت اسلامی به تطهیر و بزرگداشت حکومت شاه متوسّل نشویم و بخصوص از یاد نبریم که بزرگترین عامل و علت پیروزی انقلاب اسلامی خود شاه و رژیمش بود: شاه بعد از آنکه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ایران بازگشت، یک ربع قرن فرصت داشت تا با ملت ایران آشتی کند. بنا به برخی قرائن اندک تمایلی هم به این کار داشت. امّا «غریزهٔ» دیکتاتوری در او قوی‌تر از آن بود که بتواند به رهبری تبدیل شود که مردم پشتیبانش باشند یا نعوذ بالله دوستش داشته باشند. داستان تلاش علاء وزیر دربار که بعد از تظاهرات ۱۵ خرداد سال ۴۲جمعی از رجال را دعوت کرده بود تا راهی برای آشتی حکومت با مردم و روحانیت بیابند و شاه پس از آگاهی از تشکیل این جلسه گفته بود این رجال را باید توی توآلت ریخت و سیفون را کشید، از نمونه‌های زبانزد ناتوانی شاه در کار سیاست و مردم‌داری است.

* این همه و انبوه پایان ناپذیر کتاب‌ها و مقاله‌ها و رساله‌ها و مصاحبه‌هائی که در این زمینه در این چهار دهه فراهم آمده و در اختیار همگان هم هست، باعث نشده تا خاطرهٔ شاه و حکومتش از ضمیر جمعی مردم ما پاک شود یا جنبه‌های منفی و سیاه آن هم که باعث انقلاب شد، به یاد آورده شود. حکومت اسلامی، که بر اثر یک تصادف و نه یک ضرورت تاریخی به قدرت رسید، چنان تراکمی از فساد و ظلم و ویرانی به بار آورده که اوضاع و احوال دوران شاه به رؤیائی شیرین و از دست رفته تبدیل شده است و بانی و باعث این از دست رفتن هم تنها روحانیت جاه‌طلب و عقب‌مانده و فاسد نیست. «چپی‌های» قدرت طلب و بی‌سواد، هم‌چنانکه «ملّی‌گرایان» بی‌عرضه و تسلیم‌طلب نیز در به باد رفتن آن رؤیای شیرین و در حاکمیت ظلم و فساد شریک جرم محسوب می‌شوند.

اما آنچه در ایران و در میان ایرانیان می‌گذرد منحصراً اختصاص به ما ندارد. فقط برای مثال، در فرانسه نیز، چند سالی بعد از انقلابی که هنوز و همچنان بیشتر به غلط و کمتر به درستی، نمونهٔ آرمانی یک انقلاب تمام عیار شمرده می‌شود، اوّل حکومت امپراتوری برقرار شد، بعد نوبت به پادشاهی مشروطه رسید، یک بار دیگر مضحکهٔ امپراتوری سر برآورد تا سرانجام جمهوری توانست پایدار بماند. حتّی هم امروز گروه‌های سلطنت‌طلب با گرایش‌های گوناگون - عموماً دموکراتیک - به حیات خود ادامه می‌دهند.

راست که فرزند شاه سابق ایران موضعی اختیار کرده و زبان و فرهنگی را برای دفاع از این موضع به کار می‌برد که می‌تواند امید و اطمینان گروه‌های بزرگی از مردم را به خود جلب کند. در اینجا طبعاً نیازی به توضیح این موضع و گفتار و نقد آنها نیست. امّا نمی‌توان و نباید فراموش کرد که آقای رضا پهلوی خود را ولیعهد شاهی می‌داند که در بالا چند سطری در بارهٔ کارنامه و خصائلش گفته شد. چگونه می‌توان به کسی که حتّی یک کلمه در نقد پدرش و دوران حاکمیت او نگفته و خود را جانشین او می‌داند، اعتماد کرد، در حالی که باعث و بانی اصلی انقلاب ۵۷ همانا پدر ایشان بود.

*تناقض تحمّل‌ناپذیری که سال‌هاست—بیش از یک قرن- از سر می‌گذرانیم از انقلاب مشروطیت آغاز شد، در ماه‌های اخیر با شدّت و وخامت بیشتری احساس می‌شود. جنبش «زن، زندگی، آزادی» بیش از هر چیز و آشکارا با مفاهیم و معیارها و آرزوهائی پیوند دارد و شناخته می‌شود که از انقلاب مشروطیت به این سو حیاتی‌ترین و اساسی‌ترین خواست و نیاز مردم ایران بوده است: تأمین حق حاکمیت مردم از طریق دموکراسی. این که چه گروه یا طبقه‌ای در این کارزار بی‌وقفه نقش عمده داشته امری فرعی است. آنچه اصلی است، آنچه مبرم‌ترین خواست و ضرورت روزهائی است که از سر می‌گذرانیم، گرد هم آمدن نیروهائی است که چنین خواستی را نمایندگی می‌کنند و حاضرند در راه آن تا پای جان بکوشند.

راست است که در اولین سال‌های پس از آشکار شدن فریب انقلاب ۵۷ تلاش‌های چندی برای سازمان‌دهی در راه چنین هدفی صورت گرفت که عموماً نیمه‌کاره ماند و رها شد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» چندان هم خودانگیخته نیست و ریشه در بیش از یک قرن مبارزه برای آزادی و حقوق برابر زنان و مردان ایرانی دارد. اگر چنانکه اینجا و آنجا ادعا می‌کنند راست باشد که هدف و خواست اساسی این جنبش همچنانکه رهبران یا هدایت‌کنندگان آن، با تداوم و پی‌گیری آن از گوشه و کنار سر برخواهند آورد، این خواست اساسی نمی‌تواند چیز دیگری بجز آرمان انقلاب مشروطیت باشد. یک قرن زمان درازی است، اما نه در مقایسه با ده‌ها قرن عمر یک ملّت. حتّی در دنیای امروز که زمان با سرعتی هولناک می‌گذرد، تنها راه رستگاری تلاش برای پیوستن و ائتلاف با کسانی است که همچنان به این آرمان وفادارند و آمادهٔ تحمّل سخت‌ترین آزمایش‌ها: همراهی و همدلی آنها که به آرمان مشترکی دلبسته‌اند.

شعر از اقبال لاهوری

میهن

شماره بعدی بهار ۱۴۰۲

«جبهه نجات ملی»

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را ازطریق آدرس زیر ارسال فرمایید.
contact@mihan.net

mihan.net

telegram.me/mihansitebot